بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه مترجم

الحمدلله وحده والصلاة والسلام علی من لا نبی بعده وعلی آله وأصحابه ومن اتبع هدیه.

هرچند از قدیم الایام گفته اند که« أنظر إلی ما قال ولاتنظر إلی من قال» به گفته ها نگاه کن به گوینده نگاه مکن، ولی من شخصاً معتقد هستم اگر انسان نویسنده را بشناسد تا حد زیاد در قبول یا رد نوشته ها تأثیر دارد، لذا بهتر می دانم خودم را تا اندازه‌ای معرفی نمایم تا به خوانندگان محترم در بادی امر کمکی کرده باشم.

اینجانب محمد بانه‌ای در یک خانواده روحانی متولد شده ام، ومقدمات علوم قدیم را در نزد مرحوم پدرم ملا عبداللطیف خواندم وبقیه تحصیلاتم در این رشته اکثراً نزد برادر بزرگتر از خودم بنام آقای عبدالکریم بانه‌ای حفظه الله که بحمد الله در قید حیات است ، وبعد از افتخار بازنشستگی به تدریس علوم دینی برای طالبان در شهرستان مهاباد اشتغال دارد وکتابهای آخرین ماده وباصطلاح امروزی در سطح خارج تدریس می نماید، وبنابه صواب دید ایشان برای تکمیل نهایی دروسم به مدرسه دارالعلم ترجان تابع فعلی شهرستان سقز وسپس به شهرستانهای مهاباد و سقز رفتم،

ودر حالیکه در شهرمهاباد مشغول تحصیل بودم، موفق به اخذ دیپلم علوم منقول در تهران شدم، واز مدرسه مسجد جامع سرخ مهاباد که جدید التأسیس بود وزیر نظر آموزش وپرورش اداره می شد فارغ التحصیل شدم ومدرک لازم را اخذ کردم، وسپس در شهرستان سقز اجازۀ افتاء وتدریس معمولی آن روز در محضر مرحوم استاد ملاحسن ادیبی که به تأیید بقیه علمای آن شهرستان نیز رسید دریافت داشتم، وچند سالی به تدریس علوم دینی مشغول شدم تا اینکه باصطلاح، انقلاب سفید شاه ومردم پیش آمد ونتوانستم خود را با آن تطبیق بدهم، ناچار شغل مقدس روحانی ولباس آنرا کنار گذاشتم، وبه راهنمائی مرحوم ملا محمد وجدی قزلجی روحش شاد باد به استخدام سازمان اوقاف درآمدم، وبرای ادامه تحصیل ناچار شدم بطور متفرقه دیپلم ادبی را بگیرم وبعد وارد دانشگاه ادبیات تهران دوره شبانه شدم تا سرانجام موفق گردیدم دانشنامه لیسانس در رشته زبان وادبیات عرب را دریافت نمایم، غرض از این دردسری، این بود اگر به خودم جرأت بدهم یک کتاب مذهبی از عربی به فارسی ترجمه نمایم نباید مورد ملامت قرار گیرم، وخدای ناخواسته حق دیگران را غضب کرده باشم.

در بین مردم شایع است که اهل حجاز وهابی مسلک هستند، ومن شخصاً تصورم بر این است، دربارۀ مسئله ای یا حکمی اگر تحقیق وتفحص به عمل آید ، آسانترین طریق آنست که به منبع وسرچشمه آن مراجعه شود، لذا حرمین شریفین یعنی آن مکان مقدس ومحل نزول وحی الهی، در مسائل مذهبی، بهترین مرجع ومنبع می دانم، وعقیده ام بر آن است علمای این دو حرم امن الهی الگو وراهنما برای مردم سایر کشورهای اسلامی هستند، چرا؟ چون در مکانی ساکنند که محل ولادت وزندگی حضرت

رسولﷺ واصحاب کرامش می باشد ، ووارث اقرب آنان می باشند واز این رو بعید به نظر می رسد که آنها وهابی باشند، چون بـه نظـر مـن وهابیـت ووهابی گری بسیار خشک وبی محتوا می باشد، وراجع به مقدسات مـذهبی لاابالی هستند ودربـاره اولیـاء وصـلحاء وانبیـای عظـام بـالأخص اشـرف مخلوقات، چیزهایی به وهابیان نسبت می دهند که هر کس ایمان به نبـوت حضرت رسولﷺ ومقام ومنزلت ایشان از درگاه خداوند متعال داشته باشـد جرأت نمی کند آنها را بازگو نماید، تا رسد بعنوان معتقدات اسـلامی آنـرا قبول نماید.

بین این وآن مات وسرگردان بودم ، وبا طرح آن در محافـل علمـا وصاحب‌نظران، باز موفق به جواب شافی وکافی نمی شدم، تا اینکه کتـاب مستطاب« تصحیح المفاهیم» تألیف یکی از علمای سرشناس سـاکن مکـه مکرمه که دارای منصب ومقام عالی هم هست به نـام سـید محمـد علـوی حسنی مالکی مذهب بدستم رسید، تقاریظ آن همه از علما ودانشـمندان بـر آن نشانگر این بودند، در تمام کشورهای اسلامی از آن استقبال شایان شده است واحساس می شود تا چه اندازه مردم مسلمان تشنهٔ مطالب ومفاهیم آن هستند، آنرا دقیقاً مطالعه کردم دیدم گمشده خود را دریافتم ، زیـرا بـرایم معلوم شد، بر خلاف شایعه، در کشور حجاز تعداد معدودی وهـابی هسـتند، وبقیه بر مذاهب چهارگانه سـنت وجماعـت مـی باشـند، وبواسـطه آزادی مذهب که در کشور عربستان سعودی حکم‌فرما است ، آن تعـداد محـدود نسبت به ترویج مسلک خود مجدّانه تبلیغ می‌نمایند، وتوانسته اند شایعهٔ فوق

را در کشورهای اسلامی منتشر نمایند، وحتی برای پیشرفت مقاصد خود، ازنسبت شرک وکفر به علمای دینی در تمام قرون تا به امروز در حد افراط ابائی ندارند. امیدوارم متذکر شوند وراهی را انتخاب نمایند که موجب وحدت ویگانگی فرق اسلامی واحترام به علمای سلف شوند، واز ایجاد تفرق وتشتت خودداری نمایند.

وبنا به توصیه بعضی از دوستان نسبت به ترجمهٔ کتاب فوق الاشار اقدام نمودم، وبه نظرمن مولف محترم راه صواب وحق را در پیش گرفته است، وترجمه آن خالی از اجر وثواب نیست، اگر در این نظر مصیب باشم خدا را شکر واگر به خطا رفته باشم، از درگاه رب‌العزه استغفار می نمایم واز اینجا خداوند متعال را شاهد می گیرم، بنده با هیچ گروه وفرقه خاصی در ارتباط نبوده واجیر ومزدور هیچ مقامی اعم از حقیقی یا حقوقی نیستم وإنشاء الله نخواهم بود، ومقصود اصلی از ترجمه کتاب این است برادران مسلمان بالأخص جوانان عزیز وغیور که از راههای گوناگون مورد تهاجم هستند، تا اندازه هشیار وبیدار باشند که با تشکیک مشکک وتزریقات مسموم مذهبی آغشته نشوند ودر سنگر محکم مذهب اهل سنت وجماعت استوار وپایدار باقی بمانند. وما توفیقی إلا بالله العزیز الکریم

محمد بانه‌ای

به تاریخ تابستان ۱۳۸۲

مقدمه بر طبع دهم کتاب «تصحیح المفاهیم»
«از مدیر کل اوقاف وامور اسلامی در شهر دوبی دولت امارات متحدهٔ عربی»

بعد از حمد وثنای خداوند ودرود بر محمد وآل واصحابش نوشته است :

اداره اوقاف وامور اسلامی در شهر دبی افتخار دارد که نسبت باعاده طبع کتاب «تصحیح المفاهیم» در نوبت دهم اقدام نموده است که مؤلف بزرگوار آن علامه محقق وسید جلیل القدر وامام شریف ومبارک جناب سید محمد بن علوی مالکی حسنی یکی از علمای کبار حرمین شریفین است واز بحر فیوضات الهی وسنت نبوی سهم بسزا برده است، معظم له در مکه مکرمه صاحب مجالس علمی ودروس علوم حدیث است، مجالس وحلقه دروسیکه جمع زیاد از کسانیکه خواهان استفاده واز علم ومعرفت سهیم می باشند ودارای تشکلات فقهی هستند، در آنها حضور پیدا می کنند ، وروابط علوم اسلامی نیز در آن شرکت می نمایند، ودر جلسات منعقده به ریاست سیدمحمد علوی مسابقات حفظ قرآن مجید وکنگره سنت نبوی نیز برگزار می گردد، تألیفات نامبرده زیاد وبه حدود چهل فقره می رسند که اکثراً در مورد علوم قرآنی وعلم الحدیث وسیرت نبوی ونصایح دینی ودعوت اسلامی واصلاحی هستند، وامروزه طبع دهم این کتاب به جامعه

اسلامی تقدیم می داریم، واز مسلمین دعوت بعمل می آوریم آنــرا مطالعــه وبه اولادان خود آنرا تعلیم دهند که کتاب مشتمل بر حقایق وقول صــریح ودفاع از حریم اسلام می باشد، ومسائلیکه احساســات مســلمانان را جریحــه دارساخته که دشمنان اسلام دروغهایی رویهم چیده ودعــوات باطلــه انجــام داده اند که موجب تفرقه اسلام ومسلمین می شود، بطور واضح شــرح داده است وراه نجات از آن را نشان داده است، امید است تمام مســلمانان از آن بهره کافی ووافی ببرند، والسلام علی من اتبع الهدی.

فضلا وبزرگانی که از کتاب «تصحیح المفاهیم» تقریظ به عمل آورده‌اند

نام تقریظ کنندگان وخلاصه از بیانات آنان

۱) جناب **شیخ حسن محمد مخلوف** مفتی سابق در کشور مصر وعضو انجمن علمای دانشگاه الأزهر، بعنوان مقدمه بر کتاب نوشته است؛ بعد از حمدو ثنای خداوند وصلاۀ وسلام بر حضرت رسول وآل واصحابش، از مؤلف کتاب « تصحیح المفاهیم» بعنوان استاد ومحقق نامبرده است، واز مفاهیم کتاب بسیار تجلیل وآنرا حجت وبرهان وقول صادق دانسته است، که علمای اسلام بواسطه انتشار آن در این عصر وزمانه بیش از پیش بر مکاید ودسائس دشمنان اسلام اطلاع پیدا می کنند، استاد دربارۀ عظمت اسلام واحذار از نسبت کفر به مسلمانان، وفرق میان مقام خالق ومخلوق وواسطه بین آندو وتقسیم بدعت وبیان عقاید وحقیقت اشاعره وچگونگی توسل وشفاعت ونحوۀ درخواست اصحاب کرامﷺ از حضرت رسولﷺ وتوضیح استعانه واستغاثه وآوردن چند نمونه که در کتابهای معتبر حدیث به صراحت آمده است ویا بآن اشاره شده است ، چنان منطقی وعالمانه سخن گفته واستدلال نموده است که جای پایی برای معاندین خالی نگذاشته است ، وهر که بعنوان مخالف قد علم کند ، بدانید از راه مغالطه ومکابره اقدام می نماید، استاد محمد مخلوف مقدمه خود را در چهار صفحه به رشته تحریر درآورده است، وچندین نفر از کبار علما با توجه به مقدمه

استاد مخلوف کتاب را بدقت مطالعه کرده ویک تقریظ دسته جمعی بـرای آن نوشته اند، از جمله ؛ ۱- علامه ومورخ وفقیه شیخ محمد بـن احمـد بـن حسن خزرجی وزیر اوقاف وامور اسلامی کشور امارات متحده وعـلاوه آن یک تقریظ جداگانه نیز نوشته است. ۲- استاد دکتـر محمـد طیـب نجـار، رئیس سابق دانشگاه جامع الأزهر ورئیس مرکز سنت وسیره نبوی، وعضـو کمیته جوائز ملک فیصل. ۳- استاد دکتر ابوالوفاء تفتازانی وکیل دانشـگاه قاهره. ۴- فقیه ومفتی جمهوری جزرالقمر استاد محمد بـن عبـدالرحمن آل شیخ ابابکر. ۵- استاد سید علی بن عبـدالرحمن هاشـمی حسـنی، مستشـار دولت امارات متحده عربی. ۶- امام موسی ضیف الله ، عضو روابط اسـلامی در مکه مکرمه، علاوه این تقریظ وتشـکر دسـتجمعی اغلـب آنهـا بطـور جداگانه هم تقریظ نوشته اند کـه جهـت اختصـار از ترجمـه ودرج آنهـا خودداری می شود.

۲) استاد سیدعبدالله کنون حسنی رئـیس روابـط علمـای مغـرب وعضو روابط جهان اسلام درمکه مکرمه بعد از حمـد وثنـای خداونـد، در مورد اهداء کتاب « تصحیح المفاهیم » از طرف مؤلف ابراز تشـکر کـرده ونوشته است، مؤلف محترم به مسائل اختلافی بین سـلف وخلـف پرداختـه است وچنان داهیانه وعالمانه به توضیح وتعبیر آنها پرداخته است ، خواسته است اولاً اختلاف را از بین بردارد، وثانیاً چنانچه بر سر مسـائلی اخـتلاف باقی بماند لازم است به مثابه اختلاف مجتهدین در مسائل فروعی باشد ، که هرکس فکر بکند او راه صواب در پیش گرفته اسـت واز نسـبت تهمـت وافترا به دیگران خودداری نمایند، تا ایجاد تفرقه ودودستگی وچند دستگی بین مسلمانان رخ ندهد. وسعی کنند وحدت واتحاد در بـین فـرق اسـلامی برقرار ومستدام باشد ، استاد ابوالوفاء ادامه می دهد در اوایل، مسـجد امـوی

والأزهر دارای چندین محراب بود وهریک به مذهبی اختصاص داشت واین باعث افتراق مسلمانان می شد، تا اینکه در سال ۱۹۳۱/م کنگره بزرگ اسلامی در قدس شریف برگزار شد، یکی از مصوبات آن ، این بود که این محرابها برچیده شوند وفقط یک محراب بماند ویک جماعت برگزار شود، وامام از هر فرقه مذاهب باشد اشکالی برای مأموم نیست، بعد از تصویب این قانون فقط یک محراب باقی ماند واولین نماز جماعت با شرکت کلیه اعضاء کنگره ومأمومین از کلیه مذاهب بامامت امام طباطبائی که شیعه مذهب بود انجام گردید، سپس ادامه می دهد مسلمین در حال حاضر بوحدت واتحاد نیاز مبرم دارند، هر کس بخواهد تفرقه اندازی کند به ارکان اسلام لطمه می زند، ودر پایان در مورد عقیده علمای اشاعره شرح مبسوطی داده است واززحمات مؤلف بسیار تمجید نموده است.

۳) جناب آقای دکتر عبدالمجید هاشم حسینی، وکیل دانشگاه الازهر شریف ودبیر کل مجمع گفتگوهای اسلامی در گذشته؛ بعد از حمد وثنای خداوند وصلوة بر حضرت رسولﷺ نوشته است سید محمد علوی از علمای بزرگ مالکی است که در مسجدالحرام بجای پدر مرحومش مشغول تدریس تفسیر وحدیث وفقه می باشد، واین زحمات بخاطر حب خدا ورسولش انجام می دهد، وهمین عمل ایشان باعث گردید که دلها به سوی خانه ایشان متوجه شود وخوانندگان این کتاب متوجه می شوند که مؤلف بهترین راه درباره تحقیقات علمی به خرج داده که مردم را به سوی اصالت اعتقاد راهنمائی نماید، وعلاوه دلالت دارد که در راهی که در پیش گرفته است بسیار صادق بوده ودر تمام کتاب حب خداوند ورسولش را در دل داشته است.

۴) استاد دکتر رئوف شبلی وکیل الازهر شریف؛ بعد از مقدمه ای نوشته است ، جناب دکتر سید محمد علوی مالکی مکی حسنی از اجله علمای اسلام ودارای اخلاق حسنه است واو را در آن هنگام که در دانشگاه الازهر دانشجو بوده می شناسم، بعد از تشکر از دانشگاه الازهر وفارغ التحصیلان آن ادامه می دهد که مؤلف جزو آنعده از علما می باشد که پرچم توحید را بر دوش گرفته اند، واز هیچ گونه ملامت وسرزنش وحتی تهدید ودشنام ، ترس وابایی به خود راه نداده است، وکتابی را که به جامعه اسلامی تقدیم داشته است بسیار عالی وتوانسته است حیله آندسته که می خواهند باسم اسلام وبنابر اغراض شخصی به اسلام عزیز خدشه ولطمه وارد نمایند برملا کند وتمام دعواهای آنان را مردود نماید، خداوند جزای جمیل باو عطا فرماید آمین.

۵) علامه سیدهاشم رفاعی نمایندهٔ مجلس ، ووزیر مشاور دولت کویت در گذشته ؛ بعد از حمدوثنای خداوند وصلاة بر رسول وآل واصحابش نوشته است: این کتاب که اثر طبع برادر بزرگ ما علامه دکتر سید محمد علوی مالکی حسنی می باشد از جمله کتابهای بسیار نفیس است که جهان اسلام امروز به آن نیازمند است وهیچ شکی نیست که تمام استادان ودانشجویان در مدارس علوم دینی ودانشگاهها از آن استفاده سرشار می برند، وبه استناد قرآن وحدیث، اقوال وآثار علمای سلف را چنان تعبیر وتفسیر نموده است که برای آنانکه فهم وشعور داشته باشند جای شک وتردیدی باقی نگذاشته است .

۶) آقای عبدالفتاح عبدالله برکه مدیر کل مجمع گفتگوی اسلامی در قاهره(کشور مصر) : بعد از حمد وسپاس خداوند وصلوة بر رسولش نوشته است: این کتاب بدستم رسید که مؤلف آن ، عالم دانشمند مشهور

عالم اسلامی ومحقق نامی آقای سید محمد علوی مالکی حسنی است من نمی خواهم از فضائل کتاب وفضل مؤلف آن بیشتر از آن بگویم که دانشمندان واستادان وعلمای دینی دربارهٔ آن گفته اند وآنچه مرا وادار کرد که این تقریظ به رشته تحریر درآورم این است که می خواهم من هم با آنان هم صدا شده وبه لیست آن علما یک نفرهم اضافه شود تاصدای آنان رساتر وافراد آنان بیشتر شود، والحق جا دارد بگوئیم امت اسلامی دارای دشمنان لجوج وسرسخت می باشد که همیشه در کمین ومترصد هستند به اسلام خدشه وارد نمایند وشبانه روز درصدد دسیسه بازی هستند که از پیشرفت اسلام جلوگیری نمایند وانرا به سیه چال نابودی بیندازند، ویکی از دسائس این است که در بین مسلمانان تفرقه انداخته تاخود به خود مشغول شوند ودر این راه از هیچ چیز وهیچ فرصت وامکانی وهیچ تهمت وافترا دریغ نمی ورزند. ودر این کتاب نفیس وپرمحتوی عالم بزرگوار ومحقق ارزشمند سعی کرده وزحمت زیاد کشیده است که مسلمانان وحدت کلمه را داشته باشند وبا کنار گذاشتن تعصبات خشک وخالی از تفرقه واختلاف که معاندین اسلام بدنبال آن هستند دوری جویند، دیگر قیام نکنند وبعضی از مسلمانان را به شرک وکفر متهم نسازند واختلاف حاصله را مانند اختلاف نظر مجتهدان در مسائل فروعی حل وفصل نمایند.

۷) رئیس بخش حدیث شریف در دانشگاه الازهر وچند نفر از اساتید عالی رتبه وعلمای بزرگ الازهر شریف ؛ ۱- احمدعمرهاشم ۲- محمد سنراوی ۳- عبدالغنی راجحی وغیره، نوشته اند این اطلاعیه می باشد از طرف علما واساتید دروس حدیث مبارک نبوی در دانشگاه الازهر شریف در شهر قاهره در مورد کتاب « گفتگو با مالکی» یا « حوائر مع المالکی» ؛ بدانید که مامملکت عربستان را مهد علم ومکان نزول وحی

دانسته ومی دانیم واعتقاد داریم که حکومت آن اسلامی است وطایفه آل سعود اهل ایمان ومخلص به اسلام می باشند، وپرچم دعوت صادقانه مسلمانان را به وحدت واتحاد بر دوش گرفته اند، وإن شاء الله این حکومت با این ایده برقرار ومستدام باشند وبتوانند از بقاع مقدسه ودین مبین اسلام دفاع کنند وبه حرمین شریفین خدمت نمایند.

وهمچنین اعلام می داریم تمام اساتید دانشکده حدیث در الازهر که به زیارت حرمین موفق شده ایم به هنگامیکه از باب السلام وارد حرم می شوند ، متوجه می گردند که یک حلقه بزرگی از دهها نفر از طلاب علوم دینی در کلاس درس حدیث شریف حضور دارند که جناب دکتر سید محمد علوی مالکی حسنی استاد ودر آن حلقه مشغول تدریس وتعلیم می باشد که گوئی خداوند متعال او را فقط برای این شغل خلق کرده است ، وهمچنانکه در گذشته پدرماجدش هم در این سمت به تدریس اشتغال داشته است ، این خانواده در احادیث نبوی سهم به سزایی دارند، و این خانواده محترم در روایت شفاهی حدیث شریف باندازه ای مورد اعتماد هستند وقتی این عالم محقق از پدرش واز شیخ او وشیخ شیخش تا اینکه به حضرت رسولﷺ می رسد روایتی می کند، در صحت حدیث مروی جای شک وتردید نیست، این در مورد حدیث واما تألیفاتش بسیار نفیس وهمه از علم واقعی صدور یافته اند بسیار می باشد ، وشاگردان ودوستانش در تمام ممالک اسلامی به ارشاد اشتغال دارند واز هرلحاظ آقای سید محمد علوی ثروت علمی غنی برای اسلام ویکی از ائمه احادیث که علم وعمل واخلاص در او جمع شده است به حساب می آید.

ولی بسیار جای تأسف وتألم است که بعضی از روی اغراض شخصی وتحت تأثیر عوامل خارجی نسبتهای ناروا باین عالم جلیل القدر داده اند

که دور از حقیقت است وبه راه خطا رفته اند وحتی خواسته اند با عقایدیکه ابراز داشته است او را از دایره اسلام خارج گردانند، درصورتیکه ایشان برای عقیده خود به سندهای متوسل شده اند که سلفیون صالح به آنها استناد کرده اند مانند سیوطی، ابن حجر ، سبکی وچندین نفر دیگر واگر معاندین او کمی دقت به مراجع او می نمودند متوجه می شدند که عقیده او عین آراء سلف صالح است. وهرگونه اتهام به ایشان شامل علمای متقدمین وسلف صالح هم خواهد شد.

آقای سید علوی مالکی حسنی در علم الحدیث متخصص بلکه متبحر است وبزرگترین مدرک علمی خود را از بزرگترین وقدیمی ترین دانشگاه جهان اسلام یعنی الازهر شریف دریافت داشته است ، وشاگردان دانشمند در اقصی نقاط جهان دارند، وما کتابهای او را مطالعه کرده ایم وبه روایتهای او گوش داده ایم، ودر مجالس تدریس وعلمی ایشان حضور پیدا کرده ایم، واقعاً او را فرد مخلص به اسلام ومصلح می دانیم واو یکی از عالمان دینی است که مملکت عربستان سعودی بلکه تمام مسلمانان باید باو افتخار ورزند.

ما از اینجا مؤلف کتاب « حوائر مع المالکی» را دعوت می کنیم بواسطه این گناه بزرگ واتهام ناروا به این عالم جلیل القدر بدرگاه خداوند متعال توبه واستغفار نماید، مگر اسلام از نسبت کفر به برادر مسلمان منع شدید ننموده است ، مگر حضرت رسول ﷺ به اسامه﵁ نگفت « هل شققت قلبه» ومگر پیغمبرﷺ نفرموده « اگر کسی به رفیقش بگوید ای کافر یا ای دشمن خدا این حکم به یکی از آن دو برمی گردد»، پیغمبرﷺ فرموده است ﴿ ثلاثة من أصل الإيمان: الكف عمن قال لا إله إلا الله، لانكفره بذنب ولانخرجه من الإسلام بجهل ﴾ سه چیز رکن ایمان است؛ یکی اینکه اگر

کسی کلمه شهادت را بر زبان جاری کرد، بواسطه گناه کردن او را کافر نمی خوانیم، بواسطه جهالتی که از او سر می زند نباید او را از اسلام خارج کنیم. وواقعاً جای تعجب وتأسف است که به خود جرأت داده اند به این عالم محقق که شهرتش در جهان اسلام آوازه پیدا کرده نسبت کفر بدهند، « سبحانک هذا بهتان عظیم» لذا از این دسته که در این خطای فاحش قرار گرفته اند واین گناه بزرگ را مرتکب شده اند دعوت بعمل می آوریم که از این گناه کبیر توبه کنند وبدرگاه خداوند پناه ببرند ، درخواست مجدد ما از آنها توبه نصوحی است.

کتاب «حوار مع مالکی » تألیف ابن منیع مشتمل بر بهتانهای عظیم وتجاوز به حقوق حقه حضرت سید محمد علوی مالکی حسنی می باشد وبه علم ونسب او تهمت ناروا زده است وحتی دشنام علنی به او داده است غافل از اینکه دشنام به مسلمان باعث فسق است وقتل او کفر است.

« کتاب ‹ الحوار› دوست صمیمی صهیونیست ودشمن واقعی اسلام است»

ما علمای الازهر شریف، بر آن باوریم که کتاب « حوار مع مالکی» وامثال او باید کلا مصادره شوند وهیچ مسلمان نباید آنها را بخوانند، چون موجب اختلاف وتفرقه بین مسلمانان می شود، عقاید وآراء شیخ مالکی که مورد تهمت مؤلف این کتاب واقع گردیده است، عقاید وآراء علمی صحیح ومحترم است وبه استناد قرآن وحدیث صادر شده اند وعلمای بزرگ هم به آن نظر موافق داده اند امثال این کتاب بزرگترین عوامل تفرقه بین مسلمانان است وکتابهایی هستند که به صهیونیست عالمی ودنیای کمونیست کمک می کنند وواقعاً با اسلام دشمنی دارند، کتاب « گفتگو با مالکی‹ حوار مع مالکی›» به منزله کلنگی است که با او پایه

اسلام را خراب واز بیخ بکنند ، وبکلی وحدت اسلامی را از بین می برد، همانا کتاب «الحوار» مشتمل بر فحش وبهتانی است که برابر حکم شریعت اسلامی باید هشتاد تازیانه به صاحبان آنها زد وشهادت آنان به هیچ وجه مورد قبول واقع نشود، خلاصه این کتاب وامثال آن بسیار خطر آفرین هستند ونباید اجازه انتشار یابند وباید به کلی مصادره شوند.

ما علمای اسلام تقاضای عاجزانه داریم که ملک فداکار در راه اسلام وخادم حرمین شریفین ، ایادی صهیونیستها وکمونیستها را قطع کرده وجلو این نوع مطبوعات تفرقه افکن واختلاف برانگیز که وحدت اسلامی را منخدوش می نمایند بگیرند، وعموماً تقاضا داریم محدث ومحقق جناب سید محمد علوی مالکی را مورد عنایت وتأیید قرار دهند وفیما بین علمای اسلام وطلاب علوم دینی وطالبان ترقی اسلام را در حرمین شریفین بیشتر تفاهم واجتماع حاصل نمایند تا مسلمانان از علم وارشاد آنان بهتر بهره‌مند شوند والسلام.

۸) جناب علامه سید احمد عوض ، مفتی کشور سودان ورئیس مجلس فتواهای شرعی؛ بعد از مقدمه نوشته است : بحمدالله فرصت پیدا کردم، کتاب بسیار نفیس تألیف عالم محقق وشریف النسب جناب سید محمد علوی مالکی مکی حسنی خدمتگذار علم وحدیث در حرمین شریفین را بدست آوردم ومطالعه کردم، آن کتاب که تصحیح المفاهیم نام گذاشته است وآنرا در سه باب تنظیم نموده است وبه حقیقت مفاهیم یکه جای ابهام است وبعضی در آن دچار خطا واشتباه شده ومی شوند، تصحیح نموده وچنان تفسیر وتوضیح داده است که به کلی رفع شبهه نموده است ، وبر تمام کسانیکه امور امر به معروف ونهی از منکر را بر عهده گرفته اند ، یا در این راه قدم بر می دارند واجب است این کتاب را مطالعه نمایند تاعلم

کامل باین حقایق پیدا بکنند، تا در نسبت کفر وضلالت به مسلمانان عجلـه به خرج ندهند، خداوند جزای خیر به مؤلف کتاب عطا فرماید ، آمین.

در تاریخ ۱۵ ربیـع الثـانی ۱۴۰۷ ه.ق برابـر دسـامبر ۱۹۸۶/م مرقـوم گردید.

۹) محمد مالک الکانـدهلوی، شـیخ دانشـکده علـوم حـدیث در دانشگاه اشرفیه در لاهور پاکستان وبا تأیید رئیس دانشگاه محمـد عبیـدالله مفتی ومعاونش عبدالرحمن ورئیس هیأت علمای اسلامی در پاکستان آقای حامد میاه پسر محمد میاه؛ بعد از حمد وثنای خداوند وصلوة بر خاتم انبیـاء وآل واصحابش نوشته است : کتاب « تصحیح المفاهیم» تـألیف بزرگـوار علامه استاد شیخ سید محمد علـوی مـالکی حسـنی را مطالعـه کـردم، در حقیقت این کتاب مشتمل بر سائل نوظهور ومفاهیم بسیار عالی است ، تمام علما وطلاب علم دینی به آن نیاز مبرم دارند در این کتـاب بیشـتر مسـائل اصول دین که تا اندازه مغلق یا مورد اختلاف هستند حـل و فصـل نمـوده است ، واز نکات دقیق که در نظر علما دور بوده است کشف حجاب کرده است، خداوند جزایش را بدهد ونعمت ظاهر وباطن خود را بـرای او زیـاد فرماید واز خداوند می خواهیم که تمام مسلمانان بـالاخص اهـل علـم را از علوم وتحقیقات او بهره‌مند فرماید، وما ذلک علی الله بعزیز، آمـین یـا رب العالمین.

۱۰) دکتر عبدالرزاق اسکند رئیس دانشکده تعلیم علوم اسـلامی در کراچی پاکستان وبا تأیید معاون دانشگاه، محمد بن یوسف نبوری ؛ بعـد از حمد وثنا نوشته است : اینجانب کتاب آقای شیخ بزرگوار سید محمد علوی مالکی حسنی را وتقریظات علما را خواندم همانا من به تمـام معنـی نوشـته علامه مفتی جناب حسنین محمد مخلوف را تأیید می نمایم وتصور می کنم

که تمام علما وخطبای اسلامی باید بر وحدت کلمه واتحاد اجتماع نمایند. وهمانا به هنگام تشریف فرمایی شیخ فاضل سید محمد علوی مالکی حسنی به شهر کراچی به منظور تحقیقات خود که چند ماهی توقف داشت، متوجه شدم که مشارإلیه برای حضور در مجالس اهل حق وتوحید از علمای بزرگ پاکستان بسیار حریص است واکثراً به مجلس شیخ المحدثین محمدیوسف نبوری ویا محضر علامه بزرگوار مفتی پاکستان شیخ محمد شفیع تردد می نمود ومورد احترام آنان بود.

۱۱) سید محمد عبدالقادر آزاد، رئیس مجلس علمای پاکستانوتأیید بزرگواران نفیس حسنی خلیفه شیخ عبدالقادر رائبوری، محمد عبدالغنی، دانشگاه مدنی لاهور پاکستان، علی اصغر ،خطیب پنجاب لاهور پاکستان، محمد عبدالواحد، خطیب دانشگاه اسلامی در منطقه سیالکوت پاکستان، بعد از حمد وثنا وصلوة نوشته است: اینجانب سیدمحمد عبدالقادر آزاد رئیس مجلس علمای پاکستان، مستقیماً از طرف خود وبنمایندگی از طرف مجلس علمای پاکستان وکلیهٔ اعضاء او، که سپاس برای خداوند در تمام شهرهای کشور وخارج از کشور وجود فعال دارند، وبیشتر از بیست هزار نفر می باشند می گویم واعلام می دارم« کتاب تصحیح المفاهیم» تألیف علامه شیخ سید محمد علوی مالکی حسنی مکی، برابر عقاید وآراء اهل سنت وجماعت در سلف وچه در خلف تألیف یافته ومستندات آن قرآن واحادیث شریف نبوی است وگفته هایش مورد تأیید ما می باشد.

۱۲) استاد احمد عبدالغفور از علمای بزرگ مملکت سعودی که جایزه بزرگ ملک فیصل را در ادبیات دریافت داشته است؛ بعد از مقدمه نوشته است : یکی از دوستان بسیار عزیز کتاب تصحیح المفاهیم آخرین تألیفات شیخ سیدمحمد علوی بن عباس مالکی حسنی را بعنوان هدیه برایم

فرستاده است واز من درخواست نموده است که در مورد آن اظهار نظر نمایم، اینک در جواب ایشان لبیک گفته ومی گویم؛ بعد از اینکه جمع کثیری از فضلا وعلمای کبار ودانشمندان مانند استاد عبدالله کنون حسنی رئیس روابط علمای مغرب، وشیخ محمد خزرجی وزیر اوقاف وامور اسلامی در دولت امارات عربی وشیخ محمد شاذلی نضیر رئیس واستاد دانشکده شرعی در تونس وشیخ محمد سالم عدود رئیس دیوان عدالت اسلامی در جمهوری موریتانیا از این کتاب راضی وتقریظ کرده اند شیخ حسنین محمد مخلوف مفتی سابق کشور مصر وعضو جامعه بزرگ روحانیون در دانشگاه الازهر شریف مقدمه ای بر آن نوشته است دیگر نیازی ندارد کسی دیگر درباره آن چیزی بنویسد، النهایه آن دوست فاضل آرزو داشته است که نظریه اینجانب را هم بشنود، اینک بعد از مطالعه دقیق کتاب رأی خود را به سمع ایشان می رسانم، وبه طور مکتوب برایش می فرستم واجازه می دهم عیناً برای مؤلف بفرستد ، وبدلخواه خود در آن تصرف نماید وخوشبختانه کسانیکه بر اوضاع من اطلاع دارند ومقالات ونوشتجات من را می خوانند اطلاع دارند که غیر از حق هیچ دیگری نمی نویسم، ودر مقابل هیچ زورگو تواضع نمی کنم که بر خلاف عقیدهٔ خود از او تمجید نمایم.

کتاب را بدقت خواندم ، برایم معلوم شد که مؤلف محترم کتاب را بخاطر جدل با مخالفین ومعاندین خود ننوشته است که در بعضی آراء حتی نسبت کفر به او داده اند، بلکه این کتاب را بعنوان ابراز حق وحقیقت به رشته تحریر درآورده است واحساسات آنها را جریحه دار نساخته است،بلکه خواسته است از علم خود بیشتر استفاده نماید تا مردم بیشتر از آن استفاده ببرند ونخواسته آراء ونظریه خود را بر خوانندگان تحمیل نماید.

ودر بعضی مسائل عقیدتی وشریعتی حق عالمان ومجتهدان است که برابر نظریه اجتهاد خود از بعضی از آیات واحادیث برداشتهایی داشته باشند که با آراء ونظریه بعضی دیگر اختلاف داشته باشند، وموارد آن زیاد هم هست واختلاف شدید هم می باشد ، ولی این اختلاف به هیچ وجه سر به تکفیر دیگران نمی کشد، مثلاً خوردن گوشت شتر در نزد علمای حنبلی وضو را بطور حتمی نقض می کند ولی امام شافعی وحنفی ومالکی عقیده دارند گوشت شتر خوردن ناقض وضو نیست، کسانیکه وضو دارند با خوردن گوشت شتر بدون تجدید وضو نماز را که ستون دین است انجام می دهند که در مذهب حنبلی درست نیست واین اختلاف شدید باعث نشده است که بعضی از ائمه بعضی را تکفیر نمایند، ونمونه این مثال زیاد است.

وعلامه جلیل القدر سید محمد علوی مالکی حسنی در این تألیف نفیس خود اسلوب حکمت ونزاهتیکه شایسته خانواده نبوت وآل بیت کرام است رعایت کرده واز فحش ونسبت کفر به دیگران خودداری کرده ومسلمین را به برادری واتحاد دعوت کرده است ،

خلاصه رأی من درباره کتاب این است که در آن بیان حق شده وحق را بیان داشته است وراه عقیده قلبی مؤلف را به طور وضوح نشان داده است که عقیده صحیح اسلامی وبر مبنای عقاید اهل سنت وجماعت می باشد ، ودر خاتمه کلام از مؤلف بسیار تشکر کرده است.

۱۳) استاد دکتر حسن الفتاح قریب الله مدیر ورئیس دانشگاه ام درمان اسلامی در کشور سودان، بعد از حمد وثنای خداوند وصلوة بر محمدﷺ وآل واصحابش نوشته است : خانواده محترم سیدمحمد علوی مالکی حسنی دارای شهرت بلندآوازه در جهان اسلام ومکان رفیع وبلندی

هستند وافراد این خانواده اکثراً دارای علم کافی ووافی می باشند که به اخلاق حسنه والتزام به پیروی از قرآن واحادیث نبوی، ودعوت به جادهٔ حق، تزئین یافته است، ودر رأس آنها انتساب به سلسلهٔ مبارک حضرت محمد مصطفیﷺ واعتقاد قلبی خدمت به اماکن مقدسه واحترام به بزرگان مسلمانان می باشد ، مؤلف محترم سعی داشته که در کتابش فساد ورذائل نسبت کفر وضلالت به مسلمانان را گوشزد عام نماید، مخصوصاً خواسته است آندسته که خود را عالم می دانند، ووسوسه در دل مسلمانان می‌اندازند وبه قلت مسلمانان افتخار می کنند نه به زیادی آنان وآرزو دارند تخم نفاق وتفرقه را بین مسلمانان بکارند، از این راه خطا برگردند ویا دست کم مسلمانان گول آنها را نخورند، واقعاً در این راه مستقیم بسیار زحمت کشیده است که برای علما جای تشکر وقدردانی است آندسته از معاندین به جهان تصوف ظلم علنی می کنند وصوفیون را به اوصافی متصف می کنند ووصله هایی به آنها می بندند که روح آنها از آن اطلاع ندارند، البته منظور از تصوف وطریقهٔ آن ، آن است که امام غزالی در کتاب «المنقذ من الضلال» از آنها بحث کرده و می گوید صوفی واقعی به کسانی گفته می شود که در راه خدا قدم برمی‌دارند واخلاق آنها بهترین اخلاق است، وراه آنان محکمترین طریق مستقیم است وحرکات وسکنات آنان درظاهر وباطن به نور چراغ نبوی روشن است وراه بهتر از این یافت نمی شود، این تصوفی است که سلف آنرا تعریف کرده واین سیره صوفیان است که خلف آن را بیان کرده وبطور خلاصه تصوف واقعی برمبنای حب رسول خداﷺ وتعظیم برای او وزیارت ایشان وتبرک به آثار او است. وحقیقت تصوف یعنی افراد چنان مشغول عبادت باشند مثل اینکه خداوند را می بینند ، اگر آنها خدا را نبینند معلوم است که خدا آنانرا می بیند، بر این رویه

وبه راهنمائی کتاب وسنت، مؤلف محترم کتابش را تألیف وبه جامعه اسلامی تقدیم داشته که مورد استفاده عموم بالاخص علما وطلاب علوم دینی واقع می‌شود.

۱۵) علامه شیخ محمدیوسف بن احمد صدیقی، قاضی تجدید نظر در دادگستری مرکزی شرعی کشور بحرین واعضای علمای روابط عمومی اسلامی در مکه مکرمه

بعد از حمد وثنای خداوند ودرود بر مصطفیﷺ وآل واصحابش نوشته است یک کتاب بسیار نفیس به نام « تصحیح المفاهیم» تألیف سلاله مبارک حضرت نبوی ، علامه بزرگوار سید محمد علوی مالکی بدستم رسید ودریافتم که حاوی مطالب بسیار مفید وبا استدلال بسیار قوی می باشد بالاخص در آنجا که می گوید تبرک به آثار رسول وتوسل بذات ایشان وزیارت مسجدش وایستادن با تواضع نزدیک روضه شریفه، جائز است ومانع شرعی ندارد ودرمقام استدلال به قرآن مجید واحادیث شریفه واقوال بزرگواران در این میدان چه سلف وچه خلف روی آورده است . خداوند خوبترین جزا به مؤلف عطافرماید، ومحبت رسول را به ما وبه ایشان بدهد وبر سنت او ما را بمیراند آمین.

۱۶) مختصری از تقاریظ علمای کشور یمن

بعد از حمد وثنای خداوند وسلام بر حضرت رسولﷺ آمده است : کتاب گران‌قدر «تصحیح المفاهیم» تألیف سید بزرگوار محمد علوی مالکی به کشور یمن رسید وعلمای عظام آنرا تأیید کردند وتقاریظ نوشتند، ودریافتند که مهمترین تألیفی است در تقریب عقاید سلف وخلف تألیف شده است ، ومسائل مورد اشتباه را به خوبی تفسیر وتعبیر نموده است ، ودر میان کتابهای اهل سنت تازه وقدیم آن اعم از نثر ونظم فرید وانگشت نما

است و مورد اعتماد علما وطلاب علوم دینی می باشد خداوند جـزای خیـر مؤلف را دراین خدمت بزرگ به اسلام عطا فرماید آمین،

۱- احمد بن محمد زباره؛ مفتی جمهوری یمن

۲- سیدابراهیم بن عمربن عقیل ؛ مفتی لواء تفر

۳- شیخ اسد بن حمزه بن عبدالقادر؛ رئیس علمای زبید

۴- شیخ احمد داود ؛ از علمای یمن

۵- سید عبدالهادی عجیل؛ رئیس جنبش اسلامی یمنی

۶- محمد حزام مقرمی؛ رئیس جامعه اسلامی تفر

۷- شیخ احمدعلی وصابی ؛ مدیر مرکز وصایا در شهر زبید

۸- سید محمد بن سلیمان؛ مفتی شهر زبید

۹- شیخ عبدالکریم بن عبدالله

۱۰- شیخ حسین بن عبدالله وصابی

۱۱- شیخ محمدعلی بطاح

۱۲- محمدعلی مکرم مفتی استان حدیده

۱۳- شیخ محمد بن علی منصور؛ مـدیر مراکـز علمـی در شـهر صنعاء

۱۷) **علامه فقیه شیخ محمد شاذلی نیفر**، رئـیس سـابق دانشـکده شریعت در تونس وعضو روابط جهان اسلام در مکه مکرمه؛ بعـد از حمـد وثنای رب العالمین ودرود بر سید مرسلینﷺ وآل وپیروانش نوشـته اسـت: در عصر ما اسلام مورد حملات عدیده وشـدیده قـرار گرفتـه اسـت ومـی خواهند آنرا متفرق سازند، از شـدیدترین آنهـا صهیونیسـتها چیزهـایی را وسوسه می کنند ودر افکار مسلمین می دمند ، مانند جانوری است کـه در تومغز درخت را می خورد، ودرخت گنده توخالی باقی می ماند آنها علاوه

جنایتهاییکه در فلسطین انجام می دهند، می خواهند مخ ومغـز اسـلام را در سایر کشورها فرسوده نمایند، واز طرف دیگر کشورهای صـلیبی همیشـه درصدد هستند که اسلام را در تنگنا قرار دهنـد، وکـاملاً بـا صهیونیسـتها همصدا ویکدیگر را تقویت می نمایند، تا اسلام ومسـلمین را نـابود کننـد وآنها در حملات فیزیکی موفق نشدند ونمی شوند، ناچار حملات از جانـب فکری وفرهنگی پایه ریزی کرده اند، وتا انـدازه ای در ایـن راه توفیقـات یافته اند ودر افکار دسته‌ای از مسلمانان رسوخ کرده اند بدون اینکه آندسته بفهمند به ساز آنها می رقصند، وسم آغشته به شیرینی ظاهر را می خورنـد وفکر می کنند شکلات خوشمزه است ویا دوای شفابخش اسـت ، ولـی در واقع سم مهلک است وآنها را مسموم مـی نمایـد، آندسـته بعنـوان عقیـده اصلاحی وپیشرفته مسائلی مطرح می کنند که اسلام را منهدم می سازد ودر واقع با اسلام محاربه کورکورانه می نمایند، که عیناً خواسـته صهیونیسـتها وکمونیستها وصلیبیها است ، مثلاً به علمای اشعری مـذهب حملاتـی مـی کنند واتهامات وافتراهایی می زنند که جائز نیست واز عقل بدور می باشد، چون اگر به کردار اشاعره توجه شود درک می کنیم که آنها برابر سـنت رسول اکرم رفتار می نمایند ، وخداوند متعال امـام ابـن عسـاکر را مـورد مغفرت قرار دهد که حقایق اشـعری را در کتـابش بنـام « تبیـین کـذب المفتری فیما نسب للإمام أبی الحسـن الأشـعری» بـه خـوبی توضـیح داده وروشن کرده است وثابت کرده مذهب اهل اشعری در وسـط واقـع شـده است ، نه در حد افراط اعتزال وجبریون هست ونه در حد تفریط ماتریدیـه قرار گرفته است و« خیر الأمور أوسطها» مانند اینکه شاعر گفته است:

الأشعرية قوم قدوقفوا للصواب   لم يخرجوا في اعتقادهم عن سنة وكتاب

اشعری طایفه‌ای هستند که در وصول به حقیقت توفیق یافته انـد ودر اعتقادشان از کتاب وسنت پا بیرون ننهاده اند،

ودر صواب وحقانیت مذهب آنها کافی است که تمام علمای نابغـه از این قوم هستند واین امری است که ابن عساکر در کتاب فوق الاشـاره بـه آن تصریح کرده است ومشهور است کرامت امامزاده به متولیان آن مربوط می باشد وآقای شاذلی در حدود ده نفر از علمای بسیار مشهور ایـن طایفـه وباذکر نکات از آنان آورده است ، اگر علمای اشعری بـر ضـلال وکفـر باشند باید بگویم امت بر ضلالت اجتماع کرده اند وآن العیاذ بالله تکـذیب حدیث رسول اکرمﷺ است ، وچند موضوع دیگر آورده است وگفته اسـت آنها چیزی هستند که جناب سیدمحمد علوی مالکی حسنی در کتاب حاضر به نام « تصحیح المفاهیم» به آن اهتمام ورزیده است ، واکثر آن امور کـه حملات پیرامون آنها قرار گرفته است توضیح نموده وروشن ساخته اسـت ووجه صحیح ودرست آنرا بیان کرده است، وبعد از ابراز رضایت از کتاب فوق می گوید ، از خداوند می خواهیم که ما را از آن دسته قرار دهـد کـه آراء ونظریه ها وگفتارها را می‌شنوند وخوبترین آنها را انتخاب می کننـد، آمین.

۱۸) علامه فقیه شیخ محمد فال بنانی، عضو مؤسسان مجلس روابط جهان اسلام ومدیر کل روابط موریتانیا برای دفاع از اسـلام؛ بعـد از حمـد وثنای خداوند متعال ومقدمه مشتمل بر چند آیات واحادیث نوشـته اسـت: کتاب تصحیح المفاهیم» تألیف ادیب ومحدث فاضل سردار نجبا واشـراف نسل اندر نسل شریف‌زاده واز خانواده بسیار محترم در مکه مکرمه، جنـاب سید ممحمد علوی مالکی حسنی را با دقت هرچه تمامتر مطالعه کردم، دیدم کتابی است نفیس، ودر تمام مسائل قاطع است، چنان به قـرآن واحادیـث

استدلال کرده است ، که جای شک وشبهه را باقی نگذاشته است وتلاش کرده کسانیکه درصدد هستند با کوچکترین گناه مردم را تکفیر نمایند، از این راه خطا برگردانند در صورتیکه علما اجماع دارند، اگر گفتاری یا کرداری صادر گردید ونودونه درصدد احتمال ارتداد آن داشته باشد وفقط یک درصد قابل تأویل باشد ، برای اینکه آن شخص از دایره اسلام خارج نگردد، باید بیشتر بدنبال این یک درصد بروند. وخداوند را گواه می اورم به نظر من هر کس بدقت دراین کتاب بنگرد، چارۀ جز تسلیم به محتوای کتاب ندارد، چون آنچه درآن کتاب آورده است مورد اجماع قدیم وجدید می باشد، واین مطلب از گفته ائمه اعلام وهمچنین کسانیکه بر کتاب تقریظ نوشته اند نمایان ست ، خداوند جزای خیر مؤلف را عطا فرماید ، آمین .

۱۹) علامه در فقه واصول دین شیخ محمد سالم عدود ، رئیس دادگستری مرکزی اسبق در موریتانیا وعضو مجمع فقهی روابط عمومی جهان اسلام در مکه مکرمه، تقریظ خود را در نه شعر نوشته است ونهایت تمجید از کتاب « تصحیح المفاهیم» ومؤلف آن به عمل آورده است.

۲۰) علامه شیخ محمد عزیزالرحمن حقانی هزاروی، خطیب وامام جماعت مسجد الصدیق در راولپندی پاکستان وخلیفه امام محدث محمدزکریا الکاندهلوی مدنی، بعد از حمد وصلوة می گوید: کتاب « تصحیح المفاهیم» تألیف سید بزرگوار وجلیل القدر، سیدمحمد علوی مالکی حسنی را مطالعه کردم، واقعاً زحمت کشیده وفوائد گوناگون را با روشی بسیار زیبا در آن جمع آوری کرده است ، ودر تمام آن رعایت وقار ونهج حکما را مد نظر داشته است ، وآنچه در کتاب هست بطور کلی برابر آراء جمهور علمای اهل سنت وجماعت می باشد ، علاوه آن بزرگواران محدث

ومفسر وفقها در کشور پاکستان ، مانند امام شاه ولـی الله دهلـوی واولادان وشاگردانش ومانند امام عارف بالله شیخ امداد الله فاروقی ورفقایش ومانـند حجت الاسلام محمد قاسم نانوتوی وقطب الارشاد امام رشید احمد کنگوهی وحکیم امت امام شاه اشرف‌علی تهانوی وشیخ الاسـلام سـید احمـد مـدنی حسینی، وقطب الاقطاب شیخ الحدیث امام محمد زکریا الکاندهلوی، وغیـر از نامبردگان از علمای اهل سنت وجماعت در تمام شبه قاره هنـد، همـین مرام وهمین عقیده را دارند، وتوصیه می کنم کتاب آن بزرگواران بالاخص کتاب «المهند علی المفند» تألیف محقق شـیخ خلیـل احمـد را مطالعـه فرمایند، که درست مطالب کتاب علوی را در بردارد ولـو اینکـه عبـارات مختلف باشند ولی مقصود یکی است که شاعر گفته است:

عباراتنا شتی وحسنک واحد   وکل إلی ذاک الجمال یشیّر

عبارات گوناگون است وجوانی شما یکی است وهمه بـه آن جمـال اشاره می کنند،

جای شکر است که مؤلف محترم نهایت ادب ووقار وسعۀ صـدر کـه لازمه علما است به خرج داده است، ونام دشمنان خود که اورا مورد تهمت افترا قرار داده است ونسبت شرک وضلالت باو داده اند نیاورده است. وبـا آنها مقابله به مثل انجام نداده است ، النهایه سخنان وآراء خود را با کتـاب وسنت تطبیق داده ومورد استناد قرار داده است ، وهمین عمل برای انفعـال معاندان او کافی است مزید بر همه اینها، بزرگوار ما امام قطب محمدزکریا الکاندهلوی مدنی آقای سید محمد علوی به اندازه پسران خود دوسـت مـی داشت که این دلیل واضح است که مشار إلیـه در راه مسـتقیم اسـلام مـی باشد، ومخالفان او ناحق هستند.

۲۱) **بزرگوار شیخ ابوزید سید**، استاد لغت عربی در جمهوری مصر یک تقریظ بسیار غرا تحت عنوان کتاب شما خورشید در چند شعر نوشته است وبا این شعر شروع می شود،

کتابک شمس اشرقت بالحقیقة ونور سناه من ضیاء النبوة

خطاب به مؤلف کتاب گفته است : کتاب شما در واقع خورشید است ، نور است ، شعله آن از نور وروشنائی پیغمبر است ، وتقریظ خود را در ده شعر نوشته است .

۲۲) **جناب شیخ محمد عبدالواحد احمد**، وکیل وزارت اوقاف در کشور جمهوری مصر، بعد از ستایش خداوند وارسال درود برحضرت محمدﷺ نوشته است : خداوند متعال طایفه از علما را موفق گردانیده است که علم موروثی را حفظ نمایند ، وسعی نموده اند شبهه ها را از بین ببرند ومتشابهات بروفق سنت ورویه سلف وخلف توجیه نمایند ، این جماعت دارای همت عالی ونفس زکیه هستند. وهمیشه می خواهند به راهی بروند که رضای خداوند در آن است . وخوبترین خلف برای سلف خود می باشند، یکی از آندسته، عالم ماجد وجلیل القدر وخداشناس ودافع از دین خدا ، همانا بزرگوار وشریف النسب سید محمد علوی مالکی حسنی می باشد، برای تألیف کتابش زحمت زیاد کشیده ودردسری بسیار دید، ودر آن فقط ندا وآوازه راستگویی بگوش می خورد، وروحاً محب خدا ورسولش می باشد. واقدام به مجالس ومجامع مدح وثنا وارسال درود وسلام بر بزرگترین ومحبوبترین مخلوق خدا حضرت محمد مصطفیﷺ نموده است ، خداوند ما را جزو کسانی فرماید که محب ومحبوب حضرت رسولﷺ هستند ومشمول شفاعت او باشیم.

۲۳) بزرگوار شیخ ابراهیم دسوقی مرعـی، وزیـر سـابق اوقـاف در کشور مصر بعد از مقدمه ای نوشته است از کتاب « تصحیح المفـاهیم » تألیف سلاله نبوی دکتر سید محمد علوی بن عباس مالکی حسنی، اسـتفاده سرشار بردم، واز مفاهیم کتاب دریافتم که مؤلف تا چه حد حب حضـرت رسولﷺ را در دل دارد وتا چه اندازه بـامور مـذهبی مقیـد اسـت ، وملـت مسلمانرا چه قدر دوست دارد، واین موارد از او جای تعجب نیسـت، چـون این اوصاف اخلاق هر فرد مسلمان است ، وبـالاخص ایشـان سـید واز آل بیت نبوت است که خداوند می‌فرماید ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾ خداوند اراده فرموده است این سـید را امام ومقتدی قرار دهد، تا دیگران باو اقتدا نماینـد، ومـن کـه سـالهای متمادی در میدان دعوت اسلامی به منزله یک سرباز، در میدان تـلاش مـی کنم اعلام می دارم این کتاب مورد نیاز جامعه سـلامی اسـت ، تـا اینکـه بتوانند در سنگر حمایت وحفاظـت از امـت اسـلامی ، از حمـلات شـبهه برانگیز وتشکیک‌آور که امروز در کشورهای اسـلامی رواج پیـدا کـرده است، در امان بمانند. وبرای اینکه جهان بفهمد که برای این دین ودفـاع از آن سربازان مخلص وجود دارد وتا قیام ساعت در میدان باقی خواهند مانـد، وتفوق سرانجام ازآن آنان خواهد شد، سپاس برای خدا کتاب فـوق موافـق دلخواه ما ومسلمانان مخلص به نحوی تنظیم شده است که آرزوی دیرینه ما را برآورده کرده است ، وسنگ سخت به دهان آنعده می زند، که خـود را بدون دلیل قضات می دانند وبرچسب دلخواه خود، به هرکس که بخواهنـد وصله شرک وکفر می چسبانند، وبعضی را به ایمان کامل متصف می کنند ، وحتی به مشهورترین حدیث حضرت رسولﷺ کـه مـی فرمایـد﴿ سباب المسلم فسوق وقتاله كفر﴾جاهل می باشند، بعد آقای ابراهیم دسـوقی ادامـه

می دهد ودر مورد هریک از سه باب کتاب مطالب مبسوط ومفیدی مرقـوم داشته است.

۲۴) بزرگوار علامه شیخ حسین محمود معوض ، یکی از علمای بزرگ الازهر شریف، بعد از مقدمه‌ای نسبتاً طولانی می نویسد: کتاب سـید صحیح النسب وجلیل القدر آقای سیدمحمد علوی مالکی حسـنی بـه نـام « تصحیح المفاهیم» بدقت مطالعه کردم، دیدم حاوی علم بسـیار غـرا ودرک سلیم می باشد، خداوند جزای خیر شما را به واسطه تألیف این کتاب بدهـد که خودش واز هر سطر آن نور می بارد ودنیای اسلام را روشن کرده است وفکر می کنم هیچ عالمی یافت نمی شود که بواسطه این کتاب علم جدیـد وبصیرت لازم برایش حاصل نشده باشد، سبحان الله، طبایع مختلف واز هـم جدا هستند، اما وقتی که مسائل غامض ودیرفهم، روشن وتوضیح داده شـد، مفری برای هیچ عالمی باقی نمی ماند وباید بطرف حق برگردد ودر مسائل مشکله ضرب المثل است که می گویند « قضـیة ولا أباحسـن لهـا» البتـه ضرب المثل در شأن علم ودانش حضرت علی کرم الله وجهـه مـی باشـد، وقتیکه قضیه حل شد وروشن گردید همه آنرا می پسندند، ومؤلف کتـاب برای قضایای مشکله ومسائل مورد اختلاف بـه منزلـه ابوالحسـن هسـتند، وکتاب مشتمل بر چند مسئله بسیار مهم است ، از جمله؛ ۱) حکم دسـته از مسلمین که نسبت کفر را مثلاً به کسانی نسبت می دهند که به پیغمبـر یـا کعبه قسم می خورند، در صورتیکه خودشان می دانند که فقها قسم به کعبه وقرآن و پیغمبر را مباح می دانند، چون خداوند شأن منزلـت آنهـا را بـالا برده است ، به شرحی که در کتاب هست. ۲) ثبوت مجاز عقلی در قرآن . ۳) ثبوت واسطه بین خالق ومخلوق. ۴) بحث شفاعت . ۵) مفهـوم اسـتعانه واستغاثه. ۶) تبرک به آثار صالحان وغیره. من در مورد اولـی بحـث دارم

وبسیار تعجب می کنم کسیکه کمی علم وسواد داشته باشد بـه چـه جـرأت نسبت کفر به مسلمان می دهند که بر ضد صـریح قـرآن وسـنت اسـت، خداوند می فرماید: ﴿ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ ﴾ ویا آیه که در پایان می گوید﴿ إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً﴾ وپیغمبرﷺ فرمـوده اسـت ﴿ سباب المسلم فسوق وقتاله كفر﴾ امید است بواسطه این کتاب به خـود بیاینـد واز این خطای بزرگ که موجب تشتت وتفرقـه بـین مسـلمانان شـده اسـت بر گردند.

۲۵) جناب عبدالسلام جبران، رئیس مجلس علمی جهانی در کشور مراکش؛ بعد از حمد وثنـای خداونـد وفرسـتادن درود بـر محمـدﷺ وآل واصحابش نوشته است : همانا علم بحر خروشانی است که سـاحل نـدارد و انتهایش به خداوند متعال می رسد وعلم نافع وخوب علمی است که توأم بـا عمل باشد، وموجب تکبر وخودنمائی نشود، وباعـث تعـدی وسـتم برغیـر نگردد، وهمانا اشتغال به علم چه از لحاظ تدریس وچـه از نظـر تـألیف، از عبادات محسوب می گردد، وسبب شرف وبزرگواری خواهد شـد ، چـون حرفه وپیشه پیغمبران است وعلما وارث انبیـاء مـی باشـند، خوشـا بحـال کسانیکه در این راه قدم برمی دارند، بالاخص کسانیکه از راه علم به عامـه مردم که نیاز مبرم دارند فیض می رسانند وخدمت می کننـد، یکـی از آن هدایت یافتگان وخدمت گذاران به ملت ومذهب همانا سید محمـد علـوی مالکی حسنی می باشد که کتاب « تصحیح المفاهیم» را به جامعـه اسـلامی تقدیم داشته است ، در کتاب خدمت شایانی به اسـلام گردیـده وافکـار را روشن وابهامات را برطرف کرده است وبهترین کتابی اسـت کـه در ایـن زمانه در این موضوع نوشته شده است.

وقتیکه این کتاب به چاپ رسید ومنتشر گردید وبه نظر علمای اعلام ومتعهد در دین رسید با قبول حسنه روبرو گردید، وهمه از مؤلف آن تشکر وقدردانی کردند، سپس به همین خاطر اعضاء مجلس علمی در مراکش وبا اطلاع رئیس محترم آن عموماً قدردانی خود را از مؤلف آن ابراز داشتند واز زحمات آن عالم جلیل القدر اظهار تشکر می نمایند.

مؤلف می گوید: چندین اشخاص دیگر از عالمان بزرگوار اینجانب را مورد تفقد قرار دادند، ودر مورد کتاب « تصحیح المفاهیم» وتأیید وتقریظ بر آن مقالات بسیار پرمحتوی ومطالب نفیس ارسال فرموده اند، ضمن تشکر خالصانه از آنان از خداوند متعال درخواست می نمایم به کلیه آنان جزای خیر واجر جزیل عطا فرماید ولی بعلت پرحجم بودن کتاب وطولانی بودن مطالب آن ، از درج عین تقریظونشریه های آنان به مقام۲اعتذار برآمده وامیدوارم به مفاد ‹ العذر عند کرام الناس مقبول› عذرم را قبول فرمایند ولی برای اینکه به کلی شرمنده نشوم بذکر اسامی آنان اکتفا می نمایم.

۱) بزرگوار علامه در اصول ولغت جناب شیخ سیدی فاروقی رحالی، شیخ العلماء ورئیس مجلس علما در مراکش مرکز کشور مغرب.

۲) جناب علامه ومحقق در علم اصول بزرگوارم محمد عربی بن بهلول رحالی.

۳) بزرگوار شیخ العلامه وفقیه ومحدث در مغرب بلکه در تمام جهان شیخ سید عبدالله بن محمد بن صدیق غماری.

۴) بزرگوار علامه ومحدث واصولی سید عبدالعزیز بن محمد بن صدیق غماری.

۵) استاد دانشمند وواعظ جناب سید محمد بن علی حبشی، رئیس مرکز اسلامی در کشور اندونزی.

۶) امام علامه عارف به خدا ومرشد به سوی الله جناب عبدالقادر سقاف ، امام در حضرموت ورئیس‌العلما در همانجا.

باب اول

باب اول

در بیان عقاید

در این باب از نسبت کفر و گمراهی به دیگران که امروزه بسیار متداول است ومفاسد وپیامدهای آن بحث می شود.

برحذر داشتن از نسبت کفر بدون سبب (کیلویی) به دیگران

بسیاری از مردم، خداوند متعال آنها را اصلاح فرماید، از فهم ودرک آنچه آدمی را از دایره اسلام خارج می کنند وموجب کفر می شوند، سخت در اشتباه می باشند وبه راه خطا رفته اند، می بینی آنها بعلت مخالفت جزئی افراد مسلمان، در نسبت کفر به آنها شتاب به خرج می دهند، به نحویکه در کره زمین وتمام کشورهای اسلامی، به غیر از تعداد محدودی ومعدودی مسلمان باقی نمی ماند، ما از آن عده که آن احکام را صادر می کنند، تقاضا داریم با حسن ظن با مسلمانان برخورد نمایند ومی گوئیم إن شاء الله این نیت تند وتیز از وجوب امر به معروف ونهی از منکر نشأت گرفته است، ولی متأسفانه راه آنرا که باید از روی حکمت وموعظه به نحو احسن باشد، گم کرده اند، واگر این امر منجر به مجادله ومباحثه گردید، نباید از روی خشونت اقدام شود، بلکه باید برابر آیه قرآنی که می فرماید﴿ ٱدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلْحِكْمَةِ وَٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ وَجَٰدِلْهُم بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ ﴾

مجادله از راه خوب وخوبتر انجام گیرد، که از این راه بهتر مورد قبول واقع می شود، و رسیدن مقصود آسانتر است، بدیهی است خلاف این مفهوم غلط است ونشانه حماقت می باشد. اگر فرد مسلمانی را دیدی که نماز می گذارد وواجبات الهی را به جای می آورد واز حرامها اجتناب می کند ، امر به معروف ونهی از منکر انجام می دهد در تعمیر مساجد کوشا است وبه تعهدات خود وفا می کند، اگر همین شخص را برای انجام کاریکه شما آنرا حق می دانی دعوت کردی که ایشان در این مورد عقیده خلاف شما را داشت واین امر هم از قدیم در بین علما مورد اختلاف بوده و هست وبه دعوت شما لبیک نگفت، بعلت اینکه از شما تبعیت نکرده است ، بلافاصله نسبت کفر باو بدهی. بدیهی است مرتکب کار بسیار بد شده ای و گناه بزرگی کرده ای که خداوند متعال شما را از آن برحذر داشته است وشما را دعوت کرده که با حکمت وعاقبت اندیشی با او برخورد نمائی، علامه امام احمد مشهور به مداد گفته است . اجماع بر این است نباید نسبت کفر به هیچ کس از اهل ایمان وقبله داده شود، مگر اینکه صانع را انکار نماید ویا شریک آشکار که قابل تأویل نباشد برای او قرار دهد، ویا اینکه پیغمبر را منکر باشد، ویا آنچه از ضروریات دین است قبول نکند، یا حدیث متواتر را رد نماید، ویا آنچه به اجماع جزو ضروریات دین است انکار کند.

وآنچه ضروری در دین به حساب می آید ، عبارت است از : توحید، نبوت ، ختم رسالت بوسیله حضرت محمدﷺ وقیامت وحشر ونشر حساب وجزا وبهشت وجهنم است ، هر کس آنها را انکار کند کافر است وهیچ گونه عذری در این باره از مسلمانان پذیرفته نمی شود، مگر اینکه این شخص تازه به دین اسلام گرویده باشد، عذر این فرد تا تعلیم او قبول است ، وبعد از آن از او هم سلب عذر خواهد شد.

حدیث متواتر که انکار آن موجب کفر است به خبری گفته می شود که یک جمع آنرا روایت کرده است که محقق است آن جمع بر کار دروغ اجتماع نمی کنند، خواه باسناد حدیث باشد ، مانند «من كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده في النار» هر کسی بطور عمدی دروغی از من روایت کند، جای خود را در آتش تهیه کند.

ویا از نظر طبقات راویان باشد، مانند تواتر قرآن مجید که از طبقه به طبقه دیگر رسیده است ونیاز به سند ندارد.

و گاهی تواتر از روش عمل وارث بعمل می آید ، مانند تواتر کاری که از عصر نبوت تا به امروز ادامه دارد واحیاناً تواتر از راه علم حاصل می شود، مانند تواتر وجود معجزات حضرت رسولﷺ هرچند یکی یکی از معجزات بواسطه حدیث احاد ثابت است ، ولی قدر مشترک آن است که وجود معجزه است به حد تواتر رسیده است وهر فرد مسلمان بآن علم کامل دارد.

همانا نسبت کفر بر مسلمان به جز در موارد بالا که آنرا ذکر کردیم، کار بسیار خطرناک است وباید از آن پرهیز کرد واز پیغمبرﷺ روایت شده است «إذا قال الرجل لأخيه يا كافر فقد باء بها أحدهما» ‹اگر مردی به برادرش بگوید ای کافر، یکی از آن دو مشمول کفر می شوند› بخاری از ابوهریره‌رضی الله عنه روایت کرده است. پس صحیح نیست هیچ کس کفر را به کس دیگر نسبت بدهد، وفقط کسانی می توانند باین امر مبادرت نمایند که در امور دینی وارد باشند، وبدانند چه چیز موجب کفر است ، وبه حد فاصل بین کفر وایمان در شریعت مبین اسلام دانا باشند.

پس هر کس نمی تواند در این میدان اسب دوانی کند، وباظن ووهم خود، بدون ثبوت علمی ویقینی نسبت کفر بدیگران بدهد، در غیر

اینصورت سیل آن جاری می گردد، ومگر اندکی بسیار معدود، دیگر مسلمانی در روی زمین باقی نخواهد ماند.

همچنانکه کسی مرتکب گناهی می شود ولی ایمان دارد وشهادتین بر زبان اجرا می کند، درست نیست نسبت کفر باین فرد داده شود.

از انس ﷺ روایت شده که پیغمبر ﷺ فرموده است ﴿ ثلاث من أصل الإيمان، الكف عمن قال لاإله إلا الله، لانكفره بذنب ولانخرجه عن الإسلام بالعمل والجهاد ماض منذ بعثني الله إلى أن يقاتل آخر أمتي الدجال، لايبطله جور جائر ولا عدل عادل، والإيمان بالاقدار ﴾ أخرجه ابوداود، سه چیز از اصل ایمان به حساب می آیند ۱) هر کس کلمه شهادت بگوید نباید نسبت کفر باو بدهیم، وبواسطه کردارش او را از اسلام خارج نمائیم ۲) جهاد در راه خدا از روزیکه خداوند مرا مبعوث کرده است جهاد واجب شده است تا اینکه آخرین امت من در برابر دجال جهاد می کند، ستم هیچ ستمکاری وعدالت هیچ عادلی نمی تواند آنرا باطل واز بین ببرد، ۳) ایمان به قضا وقدر الهی.

امام حرمین می گوید، اگر بگویند؛ برای ما شرح دهید آندسته از عبارات که موجب کفر می شوند وفرق بین آنها وآندسته که کفرآور نیستند چیست؟

در جواب خواهیم گفت پاسخ این در خواست بسیار مشکل است ودسائس نامفهوم وراه دور ودراز وپرگل ولای دارد که از اصل توحید مدد می جویند، وکسانیکه به اعلی مراتب ومدارج دینی نرسیده اند نمی توانند بطور اطمینان ، دلائل کفر را بیان کنند ، وباین جواب پاسخ بدهند. به همین خاطر ، این راه پرخطر وضرررا یادآوری می کنم، که در غیر از مواردیکه در بالا ذکر گردید از نسبت تکفیر کیلوئی وبدون اندازه وتخمین

به دیگران خودداری ورزند، چون واقعاً خطرناک است، خداوند متعال ما را به راه راست و گذر در آن هدایت فرماید.

دیدگاههای شیخ محمد بن عبدالوهاب

شیخ محمد بن عبدالوهاب(ره) در این مقام سخت ایستاده است واز آنچه باو نسبت داده اند بالاخص آنچه هر کس مخالف عقیده ونظریه او باشد آنها را کافر دانسته وبدون اندازه وتخمین نسبت کفر به آنها داده است ، بطور کلی رد کرده است، اینک محمد بن عبدالوهاب تمام این اباطیل وخرافات را انکار نموده وآنرا افترا تلقی کرده است.

در ضمن یک نامه به اهل قصیم با ابراز شمه ای از عقاید خود می گوید : پس بر شما مخفی نماند ، اطلاع پیدا کردم که نامه سلیمان بن سحیم به شما رسیده است وبعضی از علمای دینی که منتسب به شما هستند ، آنرا تصدیق ومفاهیم آنرا قبول کرده اند، ولی خداوند را شاهد می آورم آنمرد تهمتها وافتراهایی به من نسبت داده است که هیچ یک از آنها را نگفته ام ، وحتی اکثر آنها بر قلبم هم خطور نکرده است . یکی از افتراء وتهمتها این است که نوشته است که گویا من ، کتاب مذاهب چهارگانه را باطل می دانم وگفته ام ششصد سال است مردم در بطالت هستند وچیزی ندارند ومن مجتهد هستم واز تقلید خارج می باشم، گفته ام که اختلاف علما نقمت وعذاب می باشد. کسیکه به صلحاء توسل جوید من او را کافر می دانم، وشیخ بوصیری را چون گفته است « یا أکرم الخلق» کافر می‌پندارم، ومن گفته ام اگر قدرت می داشتم قبۀ مرقد حضرت رسولﷺ را خراب ومنهدم می کردم، واگر می توانستم میزاب کعبه را بیرون می آوردم وبجای آن یک میزاب چوبی نصب می کردم، وزیارت قبر پیغمبرﷺ را

حرام می دانم وآنرا تحریم می کنم، ومن منکر زیارت قبر پدران ومادران می باشم، وهرکس به غیر از ذات وصفات خداوند قسم بخورد من او را کافر می دانم، وهمانا من ابن فارض وابن عربی را کافر دانسته و کتاب دلائل الخیرات وروض الریاحین را می سوزانم ، واسم او را روض الشیاطین می گذارم.

جواب من برای این سؤالها ؛ می گویم « سبحانک هذا بهتان عظیم» وکسی آنرا قبول می کند، که به حضرت محمدﷺ بهتان می بندد وبه عیسی بن مریم وصلحاء گذشته فحش داده وناسزا گفته است ، چون قلب آنها از لحاظ افتراء ودروغ به هم نزدیک وتشابه دارند، خداوند می فرماید ﴿ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللّهِ ‹تا آخر›﴾ به محمد تهمت زده بودند تا آنجا که می گویند؛ همانا ملائکه وعیسی وعزیر در جهنم می باشند، تا اینکه خداوند سنگ محکمی بدهان آنها زد ودر این مورد این آیه را نازل کرد ﴿ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَى أُوْلَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴾

یک نامه بسیار مهم دیگر در این باره از شیخ محمد بن عبدالوهاب

یکی از علمای عراق به نام سویدی نامه به شیخ محمد بن عبدالوهاب می نویسد ودرباره آنچه مردم نسبت به او می گویند سؤالاتی می کند.

شیخ الامام در پاسخ این نامه رساله می فرستد که در آنجا نوشته است ۱) همانا پخش این بهتانها هر عاقلی از ذکر آن شرمنده می شود تاچه رسد اینها را بهتان ببندد وافترا نماید ، نوشته بودی که گویا غیر از پیروان خودم همه مردم را کافر می دانم، بسیار جای تعجب است ، که این امر چگونه به عقل هیچ عاقلی عبور می کند وآیا هیچ فرد مسلمانی می تواند آنرا بگوید ؟ حاشا وکلا وباز آنچه گفته بودی گویا من گفته ام اگر قدرت می داشتم

قبه قبر پیغمبرﷺ را ویران می کردم، وکتاب دلائل الخیرات را تحریم می کنم، تمام آنها بهتانهای هستند که بر من می بندند، بدیهی است فرد مسلمان فکر نمی کند که در قلبش بزرگتر از کلام الهی چیز دیگر موجود است. ودر صفحهٔ ۶۴ همان رساله آمده است ؛ آنچه شما گفته اید که هر کس به صلحاء واولیاء توسل کند من اورا کافر می دانم، وبوصیری را به خاطر اینکه گفته ست « یا أکرم الخلق» کافر می پندارم وزیارت قبر پیغمبرﷺ را انکار می کنم وزیارت قبر پدران ومادران وغیرآنها را حرام می دانم، وهر کس به غیر از خداوند قسم بخورد کافر است.

جواب من برای همه آنها این است که می گویم: « سبحانک هذا بهتان عظیم»

« قسم پنجم ازرسائل شخصی صفحه۳۷ از مجموع تألیفات شیخ»

دشنام به مسلمان موجب فسق وقتل او سبب کفر می باشد

بدان که کراهت از مسلمانان وقطع رابطه با آنان وپشت کردن به آنها حرام است ودشنام مسلمانان فسق‌آور است وکشتن آنان موجب کفر است البته اگر آنرا حلال بدانند وبه خاطر اسلام او را فحش بدهند یا بکشند پیامد فسق وکفر در برخواهد داشت، واز لحاظ تهدید در این مورد داستان خالدبن ولیدﷺ کافی است ؛ با لشکریان تحت فرماندهی خود به میان طایفه «بن جذیمه» رفت تا آنها را به سوی اسلام دعوت نماید وقتی به انجا رسید گفت اسلام بیاورید، گفتند ما یک قبیله مسلمان هستیم ، خالد گفت پس اسلحه ها را زمین بگذارید، گفتند این کار را نخواهیم کرد، چون همینکه اسلحه را تحویل دادیم کشته می شویم ما به شما وهمراهانت اطمینان نداریم، خالد گفت امنیت برای شمامنوط به تحویل‌دادن اسلحه است،

بعضی قبول کردند، وبقیه متفرق شدند.

ودر روایت دیگر آمده است ، خالد که به آنها رسید سؤال کرد آیا شما مسلمان هستید یا کافر می باشید؟ گفتند ما مسلمانیم، نماز را به جا می آوریم وبه محمد ایمان آورده ایم، ودربین خود مسجد ساخته ایم، ودر آن اذان می دهیم، ودرهمان روایت آمده است بدرستی نگفتند أسلمنا ،گفتند صبأنا، صبأنا، خالد گفت پس چرا اسلحه در دست گرفته اید جواب دادند، بین ما ویک طایفه از اعراب خصومت موجود است . ترسیدیم شما از آنها باشید، وبه همین خاطر مسلح شدیم، خالد گفت اسلحه ها را زمین بگذارید وآنها هم اطاعت کردند، سپس خالد دستور داد آنها را اسیر کنید ودست وبازوشان را ببندید وآنها را در بین لشکریان خود تقسیم کرد، همینکه صبح شد یک نفر از طرف خالد با صدای بلند صدا درداد، هرکس اسیری بهمراه دارد اورا بکشد، طایفه بنی سلیم به این ندا جواب مثبت دادند واسیران خود را کشتند ولی دو طایفه مهاجر وانصار که جزو لشکریان بودند آنرا قبول نکردند واسرای خود را آزاد نمودند، وقتیکه این واقعه وکاریکه خالد انجام داده بود برای پیغمبرﷺ بازگو کردند، دست به سوی آسمان برد وفرمود خداوندا از کاریکه خالد کرده ناراضی هستم وذمه خود را از آن بری می نمایم، دو دفعه این گفته را تکرار کرد.

ودر توجیه کار خالد گفته می شود؛ که خالد متوجه شد که آنرا از روی تکبر وعناد گفتند وباسلام نگرویده بودند، وناراضی بودن حضرت رسولﷺ به خاطر شتابزدگی خالد بود ولازم بود صبر کند تا معلوم گردد، مقصود از گفتن صبأنا صبأنا چه بوده است.

همانا حضرت رسولﷺ درباره خالد فرموده است: بهترین بندگان خدا اخوالعشیره خالد بن ولید است ، او شمشیر خدا است ، که بر کافران

ومنافقان از نیام بیرون آمده است، ویا داستان اسامه بن زید حبیب رسول خداﷺ وپسر حبیب رسولﷺ در مورد تهدید قتل مسلمان کافی است، بخاری از ابوظبیان روایت می کند که از اسامه بن زید شنیدم می گفت: رسول خداﷺ ما را بطرف قوم حرقه فرستاد، ما بر آنها غلبه کردیم وآنها را شکست دادیم، ومن ویک نفر از طایفه انصار بدنبال یک نفر رفتیم وعاقبت او را گرفتیم، وقتی بر او فایق آمدیم گفت «لا إله إلا الله» انصاری از او دست برداشت، ولی من با نیزه‌ام به او حمله‌ور شدم اورا به قتل رساندم، وقتی بر گشتیم وموضوع به پیغمبرﷺ رسید فرمود ای اسامه بعد از اینکه او کلمه شهادترا بر زبان راند او را کشتی؟ عرض کردم به خاطر حفظ جان خود آنرا گفت، اسامه می گوید حضرت رسولﷺ چندین بار گفته اش را تکرار فرمود، تا اینکه آرزو کردم کاش تا امروز اسلام نمی آوردم.

ودر روایت دیگر آمده است: که حضرت رسولﷺ باسامه گفت: مگر قلبش را شکافتی تا بدانی راست می گوید یا دروغ، اسامه گفت تعهد کردم هر کس بگوید «لا إله إلا الله» در هیچ شرایطی او را نکشم.

از حضرت رسولﷺ سؤال کردند آندسته(اشاره به دسته معلوم) که مخالف شما می باشند کافر هستند؟ پاسخ داد خیر آنان از کفر گریزان می باشند، گفته شد آیا منافق می باشند؟ جواب داد خیر، چون منافق مگر بندرت والا ذکر خدا نمی کنند وبه یاد او نمی باشند، واینها بیشتر بذکر ویاد خدا مشغولند، گفته شد پس اینها چه چیز هستند؟ جواب داد یک طایفه هستند که به یک فتنه دچار شده‌اند که آنانرا کر وکور گردانیده است.

جایگاه خالق(خداوند) وجایگاه مخلوق(آدمی وغیره)

تفاوت بین این دو جایگاه، حد فاصل بین کفر وایمان است، واعتقاد ما بر این است کسی که این دو مقام را با هم قاطی بکند و آنها را از هم تشخیص ندهد کافر است ، پناه برخدا. وهریک از آنها امتیاز وحقوق خاص به خود دارند. لکن در این باب بالاخص در خصوصیات حضرت رسولﷺ که بواسطه آنها از سائر بشر ممتاز وبرآنها تفوق دارد، صفاتی وخصوصیاتی بیان می کنیم، در نزد کسانیکه درک وعقل کافی ندارند وتنگ نظر می باشند، وسوء ظن وسوءفهم دارند، از ذکر این صفات وخصوصیات مشتبه شده ومی گویند، دارندگان این عقیده واین صفات کافر وازدایرهٔ اسلام خارج هستند واین سوءظن آنها ناشی از آن است که جایگاه خالق ومخلوق را باهم قاطی کرده اند، وفکر می کنند ، مقام نبوت را چندان متعالی کرده اند تا بمقام الوهیت رسانیده اند، که ما خود را از این عقیده مبرا می دانیم ، وخداوند متعال بزرگتر از آن است که هیچ احدی به آن مقام برسد.

باکمک واستعانت خداوندی در این باب آنچه برای خداوند متعال واجب وآنچه برای رسولش لازم است بیان وتعریف می نمائیم، یعنی آنچه محضاً حق خداست وآنچه محضاً برای رسولش حق است بدون افراط وتفریط به ذکر آنها خواهیم پرداخت، وغلو نخواهیم کرد که پیغمبر را باوصافی متصف نمائیم که از خصائص ربوبیت باشد ، از قبیل اینکه گفته شود، پیغمبرﷺ بالاستقلال رزق می دهد، یا منع می کند، نفع وضرر می رساند ، بر همه چیز تسلط کامل دارد ، می تواند خلق کند ، ملک در دست اوست ، فردکامل است، دارای‌جلال است وتقدیس‌است، وسزاواری عبادات

بانواع واقسامش را دارد وغیره.

اما افراط در محبت واطاعه از امر او ، وعلاقه قلبی به ایشان، اشکالی ندارد، بلکه محبوب ومطلوب هم می باشد ، چون در حدیث آمده است ﴿ لاتطروني كما اطرت النصاري ابن مريم﴾ ‹ در ستایش من باندازه ستایش ارامنه نسبت به پسر مریم غلو نکنید› . مفهوم آن باین معنی است محبت وستایش او به غیر از آن اشکالی ندارد بلکه خوب هم هست، چون اگر بر عموم حمل شود، یعنی اصلاً از او مدح وتمجیدی بعمل نیاید، مورد قبول هیچ عاقلی نخواهد بود ، حتی جهان مسلمان همه باین معنی راضی نخواهند شد ، چون همانا خداوند متعال اورا ستوده است ، پس بر ما لازم است شخصیکه خداوند او را معظم ساخته است ، ما هم او را تعظیم نمائیم.

بلی برما واجب است اورا به صفات ربوبیت نستائیم واز آن جداً پرهیز نمائیم، خداوند گوینده این شعر را مورد رحمت قرار دهد که گفته است :

دع ما ادعته النصاری فی نبیهم   واحکم بما شئت فیه مدحاً واحتکم

ترک کن آنچه ارامنه در مورد پیغمبرشان ادعا می کند وهرچه دلت می خواهد در مدح وثنای او حکم کن. پس در هر گونه تعظیم حضرت رسول در صورتیکه او را به صفات خداوندی متصف ننمائید، هیچ گونه کفر وشرک رخ نخواهد داد، بلکه این تعظیم وتمجید نشانه نهایت اطاعت از اوست وموجب ثواب می گردد، وهمچنانکه مدح وتعظیم کلیه کسانیکه خداوند به آنها عظمت داده است ، مانند بقیه پیغمبران وملائکه ودوستان خدا وشهداء وصالحین موجب ثواب است .

خداوند فرموده﴿ ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴾ الآیه یا در جای دیگر می فرماید ﴿ ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ ﴾ الآیه، وهمچنین است که خداوند متعال کعبه معظمه وحجر

الاسود ومقام ابراهیم را محترم شمرده است ، آنها از سنگ ساخته شده اند ولی به ما امر فرموده ، حجرالاسود را لمس کنیم ، ودر مقام ابراهیم نماز بجا بیاوریم، ودر شاذروان وملتزم وروبروی درب کعبه بایستیم ومشغول دعا وذکر و اوراد باشیم. ما این کارها را انجام می دهیم، ولی برای غیر خداوند عبادت انجام نمی دهیم، واعتقاد نداریم غیر از خداوند چیز دیگر تأثیر داشته باشد، یا می توانند ضرر یا نفع را به ما برسانند، چون این خاصه ذات باری هستند وبس، وبرای هیچ چیز دیگر ثابت نیستند.

جایگاه مخلوق

اما درباره حضرت رسولﷺ ما اعتقاد داریم که ایشان بشر هستند وآنچه برای سایر بشر از قبیل بیمار شدن وعوارضی دیگر که موجود است ، برای ایشان هم رخ می دهد به شرط اینکه موجب نقص وتنفر مردم نباشد همچنانکه صاحب عقیده گفته است:

وجائز فی حقهم من عرض   بغیر نقص کخفیف المرض

برای پیغمبران حدوث عوارض درست است به شرط اینکه موجب نقص نگردد مانند بیماریهای سبک که مورد تنفر نیستند، ومعتقد هستیم که ایشان ﷺ بنده خداست ، ونمی تواند مستقیماً نفع وضرری برساند وقادر به مرگ ومیر وزنده کردن نیست. مگر اینک خدا بخواهد، خداوند می فرماید﴿ قُل لاَّ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا إِلاَّ مَا شَاء اللّهُ وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَاْ إِلاَّ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾ سوره مبارکهٔ اعراف آیه- ۱۸۸،

« بگو من برای خودم مالک نفع وضرری نیستم، مگر آنچه را که خدا بخواهد، اگر غیب را می دانستم ، خوبی را برای خود زیاد می کردم وبدی

به من نمی رسید، من فقط برای کسانیکه ایمان می آورند بیم دهنده وبشارت دهنده ام».

حضرت ﷺ وظائف رسالت را انجام داد، وامانت را به مردم تبلیغ کرد، وبه نصیحت امت پرداخت، ودر راه خدا جهاد کرد، تا اینکه به رحمت ایزدی پیوست، وبه همسایگی ربش انتقال یافت، که خودش راضی واز کردارش رضایت حاصل بود ﴿ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ﴾ همانا شما می میرید وآنها هم می میرند.

وباز خداوند فرموده است ﴿ وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ ﴾ « به هیچ کس از گذشتگان قبل از شما عمر جاویدان نداده ام آیا اگر شما بمیرید آنها عمر ابدی خواهند داشت» ، وبندگی برای خداوند از شریفترین صفات آن حضرت بود، به آن افتخار می کرد ومی گفت « همانا من عبد وبنده خداوند هستم» وهمچنین خداوند متعال در توصیف بالاترین مقام محمدﷺ اورا به عبد وبنده خود متصف ساخته﴿ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ ﴾ الآیه ، ودر جای دیگر می فرماید ﴿ وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ﴾ ودر این حالت بشریت برای ایشان عین معجزه است ، او بشر واز جنس آن است ولی با صفات مخصوص بخود ، با آنها تفاوت دارد ، که هیچ یک از بشر در آن صفات به پای او نمی رسند، ویا اوصاف مساوی با او ندارند.

در حدیث صحیح آمده است ، در مورد نفس خودش فرموده است: ﴿ لست كهيئتكم إني عند ربي يطعمني ويسقيني﴾ ‹ من مانند شما وبرهیأت شما نیستم. همانا من در نزد خدایم طعام واب به من عطا می شود›.

پس معلوم شد در آنحال که باو می گویم بشر است ، باید برابر با اوصاف وخصلتهای حمیده وپسندیده اش از بقیه بشر متمایز وبین این دو

بشر فرق باشد. واین اوصاف تنها به حضرت رسولﷺ اختصاص ندارد، بلکه تمام انبیاء دارای صفات متمایز بوده اند، لذا باید نظر ما درباره آنـان چنـان باشد که لیاقت مقام آنان را داشته باشد، چون وصف صـرف بشـریت، در آنها بدون اوصاف اختصاصی ناشی از جاهلیت است وسر به کفر می کشد. ودر قرآن مجید شواهد بسیار در این باره موجود است ، از قبیل گفتار قـوم نوح درباره ایشان که خداوند می فرماید: ﴿ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا ﴾ یاقوم موسی وهارون درباره آنـان مـی گفتنـد : ﴿ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ﴾ سورۀ مؤمنون – آیه ۴۷، « پـس گفتند آیا ما ایمان بیاوریم به دو بشر که مثل ومانند ما هستند، در حالیکـه طائفه آنان برای ما عابد بودند» .

یا قوم ثمود به رسول خودشان حضرت صالح می گفتند: ﴿ مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾ « شما فقط یک بشر هسـتی مانند ما ، اگر راست می گویی یک معجزه بیاور» سوره مبارکـه شـعراء آیه ۱۵۴ .

همچنین اصحاب أیکه به پیغمبرشان حضرت شعیب می گفتنـد﴿ قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ۞ وَمَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴾ سوره مبارکه شعراء – آیه ۱۸۵،۱۸۶، « گفتنـد همانـا شـما از جادوشدگان هستی، شما فقط یک بشر هستی مثل ما، وهمانا ترا دروغگـو می پنداریم».

وهمچنین از این واقعیات است کافران در مورد حضرت محمدﷺ کـه باچشم بشریت تنها باو نگاه می کنند، خداوند در این مورد مـی فرمایـد ﴿ وَقَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ ﴾ الآیه، « و گفتند این رسول چه می خواهد، طعام می خورد ودر بازار راه می رود ...» (مانند

انسانهای معمولی است).

وحضرت رسولﷺ در نهایت صداقت از خود بحث می کند ، واز احترام وعظمت خود به آنچه خداوند متعال باو عطا فرموده از صفات برگزیده خود وخارق العاده ایکه بواسطه آنها از سایر بشر متمایز ساخته است بیان می فرماید.

۱- درحدیث صحیح است ﴿تنام عيناي ولاينام قلبي﴾، چشمانم می خوابند ولی قلبم بیدار است.

۲- درحدیث صحیح است ﴿إني أراكم من وراء ظهري كما أراكم من أمامي﴾ ، من شما را در پشت سر چنان می بینم به مثل اینکه شما را روبرو می بینم.

۳- درحدیث صحیح است ﴿أوتيت مفاتيح خزائن الأرض﴾ ، کلیدهای کنزهای زمین به من عطا شده است.

حضرت رسولﷺ هرچند فوت کرده است ، ولی دارای حیات کامل برزخی است ، سخن را می شنود جواب سلام را می دهد. وهرکس صلوات بر او بفرستد باو می رسد، وکردار امتش به خدمتش عرضه می شود، از اعمال نیکوکاران شادمان می گردد وبرای گناه کاران استغفار وطلب بخشش می نماید، وخداوند متعال بر زمین حرام کرده که جسد مبارکش را پوسیده نماید، پس او از آفات وبلاهای زمینی محفوظ می باشد.

از اوس بن اوسؓ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرموده است « از بزرگترین ایام شما روز جمعه است ، در او آدم خلق شد ودر همان روز فوت کرد ، ودر آن روز نفخ صور اول دمیده می شود، ودر آن روز قیامت برپا می گردد، پس در آنروز بیشتر بر من صلوات بفرستید، چون صلوات شما به من نشان داده می شود، گفتند ای رسول الله ، چطور صلوات ما به

شما نشان داده می شود، در صورتیکه جسد شما پوسیده شده است ، پاسخ داد : خداوند متعال برزمین حرام کرده که جسد انبیاء را بخورد».

وجلال الدین سیوطی در این باره تألیف جداگانه دارد به نام « إنباء الأذکیا بحیاة الأنبیاء » واز ابن عباس ﷺ روایت شده است که پیغمبر فرموده است « حیات من برای شما خوب است، با من صحبت کنید ومن هم با شما صحبت می کنم، اگر فوت کردم باز ممات من برای شما خیر است ، کردار شما بر من عرضه می شود، اگر حسناتی ونیکویی ببینم حمد خدا را بجای می آورم، واگر بدی وسوئی ببینم ، برای شما استغفار وطلب آمرزش می کنم.

ابوهریره ﷺ از پیغمبرﷺ روایت کرده است که فرموده« هرکسی بر من سلام بکند خداوند جان من را بر من برمی گرداند تاجواب سلام او را بدهم» احمد وابوداود روایت کرده اند : عماربن یاسر از پیغمبرﷺ روایت کرده است « همانا خداوند متعال یک ملائکه بر قبرمن مأمور ساخته است و تمام نام مردم را در اختیارش گذاشته است از امروز تا به روز قیامت، هرکس برمن صلوات بفرستد این ملائکه به من ابلاغ می کند، که فلانی پسر فلانی(به نام خود ونام پدرش) برشما صلوات فرستاد ، بزاز این را روایت کرده است.

وابوشیخ بن حبان این را به عبارت دیگر روایت کرده است وعبارتش این است « برای خداوند متعال یک ملائکه هست که خداوند نام مردم را باو عطا فرموده است ، اگرمن مُردم، برقبر من می ایستد، هرکس برمن صلوات فرستاد، می گوید: ای محمد فلانی پسر فلانی برشما صلوات فرستاد، خدوند متعال برای هریک از صلوات آن شخص ده برابر ثوابش می دهد» . طبرانی درکتاب کبیر عین همین عبارت را روایت نموده است.

حضرت رسولﷺ هرچند فوت کرده است ولی فضل ومقام واحترامش نزد خداوند باقی است ، وهیچ اهل ایمانی در این شک وظن ندارد.

وبه همین خاطر توسل بواسطه او از خداوند متعال در حقیقت برمی گردد به اعتقاد به این معانی، واعتقاد به اینکه محبت واحترام وکرامت او در نزد خداوند موجود است ، واز ایمان به رسالت او ناشی می شود، واین توسل عبادت برای او نیست ، بلکه هر اندازه مقام وشأن او عظمت پیدا کند ، باز او مخلوق خداوند است ومالک نفع وضرر از طرف خود نمی باشد مگر به مشیأت واذن خداوند باشد. خداوند می فرماید « قل إنما أنا بشر مثلکم یوحی إلی أنما إلهکم إله واحد» .

چند امور مشترک در بین این دو مقام با منزه بودن خداوند منافات ندارد

بیشتر از مردم از درک واقعی امور مشترک در این دو مقام (مقام خالق – مقام مخلوق) به خطا رفته اند، وچنان تصور کرده اند نسبت بعضی از این امور به مقام مخلوق کفر وشرک به خداوند متعال می باشد.

بعضی از این امور، قسمتی از خصائی نبوی است که بعضی از درک آن به خطا رفته اند وآنرا به مقیاس بشر عادی تلقی کرده اند. وبه همین علت آنرا برای پیغمبر دور از شأن او دانسته اند، وبه تصور آنها اتصاف حضرت رسولﷺ باین صفتها یعنی اتصاف او به صفت ربانی والوهیت است . واین جهل محض ونادانی است . چون خداوند متعال به هرکس که بخواهد حسب الاراده خود ، بدون الزام، بعضی از اوصاف را عطا می فرماید که نشانه تفضل الهی ومرحمت ایشان برآن شخص می باشد که در بین افراد بشر مقام او را بلند می کند واین باین معنی نیست که حقی الهی ویا صفت او از او سلب شده باشد، بدیهی است این مقام وحق برای او باقیمانده

است وبحال خود باقی است ، هر گاه مخلوقی بـآن صـفت متجلـی شـود ، باندازه در آن اختیار پیدا می کند که مناسب مقام بشریت باشـد، یعنـی آن صفت برای او محدود وجزء صفات مکتسبه به حساب می آید کـه بـا اذن واجازه خداوند وفضل واراده او برایش حاصل شده است ، نه اینکه به قـوه وحول آن فرد وتدبیر وامر واراده خودش فراهم شده باشد، چـون در واقـع خود فرد ضعیف وعاجز می باشد ، وبرای خودش مالک نفع وضرر نیسـت وقادر به حیات وممات ونشر نمی باشد. وبسـیاری از اموریکـه از اوصـاف خداوند وحق او است ، ولی خداوند متعال برپیغمبرﷺ وغیر او منـت نهـاده وبعضی از آن امور را به آنان واگذار فرموده است ، واین هر گز باین معنی نیست که خداوند این فرد را به مقام الوهیت رسـانیده واورا شـریک خـود قرار داده است ، واین صفت را به کلی از خود سلب کرده باشـد یکـی از این امور شفاعت است .

شفاعت حق ذات باریتعالی است ﴿ قل لله الشفاعة ﴾ولی برای رسـول خداﷺ وغیر از او از شافعان هم ثابت می باشد ولی شـفاعت آنـان بـه اذن خداوند خواهد بود، مانند حدیث صحیح که فرموده اسـت ﴿ أوتيت الشفاعة﴾ مقام شفاعت به من عطا شده است ، یا حدیث دیگر که می گویـد ﴿أنا أول شافع﴾.

یکی دیگر از آنها علم غیب است.

علم بر مغیبات از صفات خداوند است ﴿ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللهُ ﴾ وثابت شده است که خداوند متعال قسـمتی از علـم غیب را به رسولش داده وبه او عطا فرموده است ﴿ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ۝ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ ...﴾ الآیه، « او دانـای غیـب

است ، برغیب خود کسی را مطلع نمی کند ، مگر کسیکه از او راضی شود از پیغمبران» .

یکی دیگر از این امور هدایت است.

هدایت خاصه ذات خداوند است ومی فرماید ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ﴾ « شما نمی توانی هر کس را که دوست داشته باشی، هدایت کنی اما خداوند هدایت می نماید هر کس را که بخواهد» ولی برای پیغمبرهم قسمتی از هدایت را عطا فرموده است ودر قرآن آمده « وإنک لتهدی إلی صراط مستقیم» .

بدیهی است اولی باهدایت دومی فرق دارند، واین تفاوت را عقلای مسلمانان که تفاوت بین جایگاه خالق ومخلوق می دانند، می فهمند. .

در غیر اینصورت نیاز بود بفرماید « وإنک لتهدی هدایة إرشاد» ویا می فرمود « إنک لتهدی هدایتاً غیر هدایتنا» وهیچ یک از آنها را نگفته است.

پس هدایت مطلقه را باو عطا فرموده است وهیچ قید وشرطی برای آن نگذاشته است ، چون ما مسلمانهای موحد که مورد خطاب هستیم معنی الفاظ را می فهمیم وتفاوت بین آنها به نسبت مضاف الیه می دانیم ، پس بطور قطع می دانیم هدایتی که به الله نسبت داده می شود با هدایتیکه به حضرت رسولﷺ نسبت داده می شود بسیار متفاوت وفاصله بین آنان زیاد است .

ومشابه این در قرآن مجید زیاد است مثلاً رسول با دو وصف رأفت ورحمت متصف گردیده چون می گوید ﴿ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ الآیه، وخداوند در بسیاری از آیه های قرآن این دو صفت را برای خودش آورده

است ، فهوسبحانه وتعالى « رؤوف رحيم» ومعلوم است . كـه ايـن رأفـت ورحمت دومى غير از اولى است ، ولى وقتى خداوند اين دو صـفت را بـه رسولش نسبت داد بطور اطلاق وبدون قيد وشرط ذكر كـرد، چـون مـورد خطاب مسلمان موحد است وايمان به خداوند يكتا دارند كـه تفـاوت بـين مقام خالق ومخلوق را مى دانند. اگر غير از اين مى بود نياز بود كه خداوند بفرمايد « إنک رؤوف برأفة غير رأفتنا ورحيم برحمة غير رحمتنا» ويا مـى گفت « إنك رؤوف برأفة بشرية ورحيم برحمة بشـرية » وچون هيچ يـک از آنها را نگفته است ، يعنى رأفت ورحمة مطلقه وبدون قيد وشـرط بـاو عطـا كرده است وفرموده ﴿ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ الآيه.

مجاز عقلى وبكار بردن آن

از اينكه مجاز عقلى در قرآن واحاديث استعمال شده است هيچ شـک وترديدى نيست، يكى از اين موارد اين آيه است ﴿ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُـهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًـا ﴾ « اگر آيات ما بر آنها خوانده شود اين آيات ايمان آنها را زياد مى كند» اسناد زيادى به آيات مجاز عقلى است ، چون آيـات سـبب زيادى ايمان است، وآنچه ايمان را در حقيقت زياد مى كند خداوند متعـال مى باشد.

يا درآيه ﴿ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا ﴾ روزيكه بچه ها را پير مى كنـد ، همان اسناد جعل به يوم مجاز است، چون آنچه در حقيقت بچه ها را پيـر مى نمايد ذات الله است ويوم محل پير شدن است.

يا در آيه ﴿ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُـوثَ وَيَعُـوقَ وَنَسْـرًا ۞ وَقَـدْ أَضَـلُّوا كَثِيرًا ﴾ همان اسناد اضلال به اين بتها از قبيل اسناد به سبب مى باشد، چون اين بتها سبب گمراهى گمراه شدگان هستند وهادى ومضل حقيقى وواقعى

خداوند متعال می باشد.

واین آیه که از فرعون حکایت می کند ﴿ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا ﴾ « ای هامان برای من برجی بساز» اسناد بنا به هامان مجاز عقلی است ، چون هامان سبب است وسازنده اصلی بنا وعمله می باشند.

اما استعمال مجاز عقلی در احادیث رسولﷺ خیلی زیاد است وهر کس با آن سروکار داشته باشد وفرق میان اسناد حقیقی ومجازی بداند، بخوبی برآن واقف است ونیاز به اطاله کلام نیست.

وعلما گفته اند، صدور همچنین اسنادی از طرف موحد مسلمان کافی است که آنرا اسناد مجازی تلقی نماید ، چون عقیده صحیح یعنی خداوند متعال خالق برای بندگان واعمال آنان می باشد، وهیچ احد دیگر در آن تأثیر ندارد، اعم از مرده یا زنده. واین اعتقاد به معنی توحید محض است، وکسیکه اعتقادش بر غیر این باشد او در راه کفر وشریک قراردادن برای خدا قرار خواهد گرفت.

در سنجش کفر وایمان لازم است به اسناد ونسبت توجه شود

بعضی از گمراهان دست بدامن الفاظ شبهه‌آور می شوند وبه قرائن وشواهد دال بر مقصود توجه نمی نمایند ونمی خواهند به آن چیزها که تعارض وتناقض را از بین می برد نظری داشته باشند.

مثلاً کسانیکه به خلق وحدوث قرآن معتقد هستند به ظاهر آیه ﴿ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً ﴾ تمسک جسته وکسانیکه به قدر واختیار اعتقاد دارند به آیه ﴿ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ ﴾ وآیه ﴿ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾ وغیر آنها استدلال کرده اند.

وعلمای جبری به امثال آیه ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ وآیه ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾ مستند قرار داده اند.

ورفع شبهه وبرداشتن پرده وبیان حقیقت از آنها این است که جمیع امت غیر از طایفه قدریه برآن هستند که اعمال آدمی مخلوق خدا هستند بدلیل آیه ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ الآیه، وآیه ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾ ولی امکان دارد همان افعال که مخلوق خداوند هستند از لحاظ دیگر به آدمی هم نسبت داده شود که عنوان اکتساب به خود می گیرد بدلیل آیه ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ وآیه ﴿بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ وغیر اینها، ولزومی نیست که تعلق قدرت به مخلوق فقط از راه ایجاد واختراع باشد، چون قدرت خداوند قبل از خلق جهان وایجاد آن به نحوی به آن تعلق دارد، که به موقع اختراع وایجاد آن به نوع دیگر به آن تعلق پیدا می کند ومانع کسب واختیار آدمی نمی شود.

تفاوت بین عبادت وادب

بسیاری از مردم از درک حقیقت تعظیم عبادت درمانده اند، وبطور آشکارا آنها از هم تمیز نداده وباهم مخلوط کرده اند، ومی گویند هرگونه تعظیم برای هرچیز عبادت برای او محسوب می شود، ومعتقد هستند ایستادن در حضور پیغمبرﷺ با احترام وبوسیدن دست او ویا زیارت ایشان با ادب ووقار وخلاصه تعظیم پیغمبرﷺ با خضوع وتواضع، افراط به حساب می آید وعبادت برای غیر خدا می باشد.

واین عقیده در واقع جهالت ونادانی محض است که خدا ورسول خدا به آن راضی نیستند، وتکلفی است که با روح شریعت اسلامی منافات دارد.

اینک حضرت آدم اول فرد وجنس انسانی واوبنده صالح ازهمان جنس،

برای اکرام واحترام او ، خداوند بعضی علم به او عطـا فرمـود، وبـه همـین منظور به ملائکه امر می فرماید که برای آدم سجده ببرند، وبه این امر اعلام می دارد که در بین تمام مخلوقات اورا برگزیده است ومـی فرمایـد ﴿ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَآئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إَلاَّ إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ۞ قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَـذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ ﴾ آیه ۶۱ از سوره اسراء « یاد کن آندم که به ملائکه گفتم به آدم سجده ببرید، همه سجده بردند به غیـر از ابلیس، پس گفت آیا من سجده بکـنم بـرای کسـیکه از گـل(خـاک) آفریده ای ، گفت به من بگو آیا این همان است که برمن برتری دادی؟ » ودر آیه دیگر هست ﴿ أَنَاْ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ ﴾ ابلـیس در جواب می گوید « من بر او برتری دارم ، من را از آتـش واورا از خـاک آفریده ای»

ودر آیه دیگر ﴿ فَسَجَدَ الْمَلآئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۞ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى أَن يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴾ ملائکه محتـرم شـمردند آنکـه خداونـد او را محترم گردانیده، ولی ابلیس تکبر کرد که سجده ببـرد بـرای چیزیکـه از خاک درست شده است ، پس ابلیس اولین شخصی بود که دین را بـه رأی ونظریه خود تعبیر وتفسیر نمود، وگفت من از او بهتـر وبرتـرم واسـتدلال کرد که او را از آتش وآدم را از خاک آفریده است ، واکرام او را بـرای خود ننگ دانست، واز سجده امتناع ورزید، پس او اول فردی بود که تکبر کرد واز قبول تعظیم واحتـرام آنکـس کـه خداونـد او را معظـم ومحتـرم گردانیده بود ، خودداری نمود، واز رحمت خداوند رانـده شـد ، چـون در برابر آن بنده صالح تکبر نمود ودر واقع تکبر در برابر خداوند است، چـون این سجده همانا در حقیقت برای خداست، چون به امر او انجام می گرفت، ودستور سجده برای احترام وتشریف آدم وبرتری وانتخاب او بـر ملائـک

بود، وابلیس از موحدین بود که توحیدش سرانجام سودی بـرایش نداشـت، وباز نسبت به تعظیم وتکریم افراد صالح، گفته خداوند در مورد یوسفؑ می باشد: ﴿ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا ﴾ الآیه .

وسجود برای یوسف به منظور تکریم وتعظیم وتشریف از ایشان انجام گرفت، واینکه سجود برادران وخم شدن آنان تا زمین بوده اسـت جملـه « وخروا» بر آن دلالت می کند، وشاید سجده برای بندگان در شریعت آنـان درست بوده است ، ویا اینکه این سجده هم ماند سجده ملائکـه بـرای آدم برای تعظیم واحترام وامتثال امر خداوند متعال می باشد که در تأویل خواب یوسف انجام گرفته است ، چون رؤیای پیغمبران وحی الهی است.

اما در مورد پیغمبرما حضرت محمدﷺ خداونـد در بـاره ایشـان مـی فرمايد : ﴿ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۞ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ ﴾ الآیه، سوره فتح آیه ۹. « ای پیامبر مـا تـورا فرسـتادیم که نمونه وبشارت دهنده وانذار کننده باشید. تا اینکـه بـه خـدا ورسـولش ایمان بیاورید وخدا را یاری وتعظیم نموده وصبح وشام تسبیح او گوئید».

ودر آیه دیگر ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ﴾ ایـن سه آیـه وآیـه ﴿ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا ﴾ همه مشعر براین هستند از پیشروی وپیشرفتی در گفتـار وسوء ادب نسبت به پیغمبرﷺ برحذر باشند، سهل بن عبداله گفتـه اسـت : یعنی قبل از اینکه پیغمبرﷺ سخن بگوید شما ساکت باشید وسخن نگوئیـد، وهروقت ایشان صحبت کردند ساکت باشید وباو گوش بدهید و گفته است : قبل از قضاوت وحکم ایشان عجله بخرج ندهید، وبه صدور حکـم وقضـا مبادرت ننمائید . واز فتوا دادن درباره جهاد وجنگ وغیر اینها از امور دنیـا ودین قبل از ایشان خودداری نمائید.

پس به آنها موعظه کرده وآنها را برحذر داشته است ، که از مخالفت پیغمبر دوری جویند وفرموده ﴿وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ سلمی در تفسیر این آیه گفته است: تقوی خدا را داشته باشید واز ادای حق پیغمبر اهمال نکنید وحرمت او را ضایع ننمائید، چون « إنّ الله سميع عليم» گفتار شما را می شنود وبه کردار شما دانا است ، بعد خداوند مسلمانان را برحذر داشته که صدای خودشان بر صدای پیغمبرﷺ بلندتر نمایند واو را با آواز بلند صدا بزنند به آن نحو که همدیگر را صدا می کنند وصدا را بلند می نمایند وگفته شده همچنانکه همدیگر را صدا می کنند، یعنی با اسم یکدیگر را صدا می زنند نباید حضرت رسول را با اسم (محمدﷺ) صدا کنند. ابومحمد مکی گفته است : در کلام از او سبقت نگیرید، وتند با او صحبت نکنید، وبا اسم اورا صدا نزنید به مثل اینکه همدیگر را صدا می کنید، بلکه از او تعظیم نمائید واورا موقر بدارید وبا القابی صدا کنید در خورشأن او باشد ، مثلاً یا رسول الله، یا نبی الله، واین دستور برابر با مفهوم آیه وآیه ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً﴾ الآیه ، غیر از ابومحمد مکی یکی دیگر گفته است : یعنی مگر برای سؤال وپرسش شرعی والا او را مخاطب قرار ندهید وبعد از این دستورات وراهنمائی خداوند با عبارت تهدید آمیز می فرماید : اگر دستورات فوق را مراعات نکنید برای بقیه اعمالتان جزای خیر نخواهم داد.

مورد نزول این آیه: جماعتی به خدمت پیغمبرﷺ آمدند، ودر پشت خانه های اطراف با صدای بلند گفتند ای محمد بیرون بیا وبه نزد ما بیا، خداوند متعال آن جماعت را مورد مذمت وسرزنش قرار داده که شأن ومنزلت پیغمبر را رعایت ننموده اند وفرمود ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ .

عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید حضرت رسول ﷺ را از همه کس بیشتر دوست می داشتم ودر نزد من هیچ کس عزیز تر از او یافت نمی شد، ونمی توانستم باندازه دلخواه خود به صورت او نگاه کنم، از طرفی هیبت ایشان واز طرفی مراعات احترام مانع از آن بودند که بتوانم زیاد به صورت او بنگرم، واگر از من بپرسند صورت اورا توصیف نمایم، جواب خواهم داد که از قدرت من خارج است ، چوت هیچ وقت نتوانسته ام بدقت بآن نگاه کنم، صحیح مسلم در بحث (باب کون الإسلام بهدم قبله) آنرا روایت کرده است. ترمذی از انس رضی الله عنه روایت کرده است : رسول خدا ﷺ به نزد اصحابش از مهاجرین وانصار می رفت در حالیکه نشسته بودند وابوبکر وعمر هم با آنها بودند وغیر از ایندو نفر بقیه قدرت نداشتند به رویش نگاه کنند، ولی آندو نفر باو نگاه می کردند واو هم به آنها نگاه می فرمود ، ودر برابرش تبسم می کردند، واو هم در مقابل آنها تبسم می فرمود.

اسامه از شریک نقل می کند: به حضور پیغمبر ﷺ رسیدم که اصحاب در اطراف او احاطه کرده بودند، به نحویکه تصور می رفت که در سر هریک از آنها طیری قرار دارد. واز اوصاف پیغمبر ﷺ هر وقت برای جماعتی صحبت می فرمود، آن جماعت باندازه ساکت وسربه زیر بودند که تصور می شد بر سر آنها طیری نشسته است.

عروه بن مسعود روایت می کند، در سال « قضیه» که قریش مرا نزد رسول خدا ﷺ فرستادند متوجه شدم که اصحاب تا اندازه از او احترام می گیرند که توصیف آن از قدرت خارج است ، هر وقت وضو می گرفت ، هر کس زودتر می خواست از آبی وضویش استفاده نمایند واحیاناً روی آن مجادله وستیز بوجود می آمد ، آب دهان او را روی کف دست می نهادند وبر سروصورت خود می مالیدند، واگر موی از او می افتاد، هرچه زودتر

آنرا برمی داشتند وتبرک می دانستند، واگر به آنها دستوری مـی داد فـوراً اجرا می کردند واگر صحبت می کرد ساکت می نشستند وگوش می دادند ، وبه خاطر احترام وتعظیم مستقیماً به صورتش نگاه نمی کردنـد، وقتیکـه عروه از نزد رسول خداﷺ مراجعت کرد، به قریش گفت : من نزد کسری(پادشاه ایران) وقیصر (پادشاه روم) ونجاشی(پادشاه حبشه) رفته ام ودربار هریک از آنها را دیده ام ، ولی بـه خداونـد قسـم هـیچ یـک از آنـان در مملکت باندازه محمد در بین اطرافیانش محبوبتر وباهیبت‌تر نبودند.

ودرروایت دیگر آمده که گفته است : من هیچ پادشاهی را ندیـده ام که به اندازه محمد در بین اصحاب ویارانش محترم ومعظم ومحبوب باشـند، ومن در پیرامون محمد کسانی را یافته ام که به هیچ وجـه ودر هـیچ حـال اوراتسلیم نمی کنند.

طبرانی وابن حبان در صحیح خود از اسامه بن شریک روایـت کـرده اند: که ما در خدمت پیغمبرﷺ نشسته بودیم وچنان ساکت وبی‌صدا بودیم ، مانند اینکه طیری بر سر ما است ، هـیچ یـک از مـا سـخن نمـی گفـت، جماعتی به خدمت او آمدنـد وپرسـیدند، خداونـد چـه کسـی را از همـه دوست‌تر دارد؟

جواب داد: کسانیکه اخلاق حسنه دارند. « ترغیب- جلد۴ صفحه۱۸۷»
راویان طبرانی همه معتبر هستند، با سند صحیح ابویعلی گفته است : گـاهی می خواستم از حضرت رسولﷺ سؤالی بنمایم واحیاناً تا دوسـال طـول مـی کشید ، وبه خاطر ابوهت وهیبت آن حضرت جرأت نمی کردیم که سؤال مطرح نمایم.

بیهقی از زهری روایت می کند : « از طائفه انصـار کسـانیکه مـورد اعتماد هستند برایم نقل کردند، به موقع وضوگرفتن که پیغمبر آب دهـان

وخلط سینه را دور می انداخت، در اسرع وقت آنرا برداشته وبه بدن وصورت خود می مالیدند، پیغمبرﷺ گفت چرا این عمل را انجام می دهید؟ پاسخ دادند التماس برکت داریم، پیغمبرﷺ فرمود که کسیکه میل دارد خداوند اورا دوست داشته باشد ، کتاب وحدیثها را تأیید وتصدیق نماید، وامانت‌دار باشد، وبه همسایگان خود ضرر نرساند» کنز العمال جلد ۸ صفحه۲۲۸.

خلاصه کلام

در اینجا دو امر مهم وبزرگ وجود دارند که باید مراعات شوند.

اول – احترام وتعظیم پیغمبرﷺ واجب است وباید شأن ومنزلت او از شأن ومنزلت دیگران برتر باشد.

دوم- تفرد ربوبیت واعتقاد به اینکه خداوند متعال از لحاظ ذات وصفات وکردار تنها وبی شریک وبی نظیر است .

کسیکه معتقد باشد از مخلوق چیزی هست که در آنها با خداوند شریک است ، این شخص کافر ومشرک می باشد، مانند آندسته از کافران که بت پرست هستند وفکر می کنند آن بتها استحقاق عبادت را دارند وکسی که در شأن ومقام پیغمبرﷺ تقصیر نماید واز مرتبه او بکاهد او هم گناه‌کار وکافر است.

کسانیکه در مقام عظمت پیغمبرﷺ مبالغه به خرج می دهند ولی به مقام صفات خداوندش نمی رسانند، به حق اصابت کرده، وهردو جنبه الوهیت ورسالت را باهم ملاحظه وانجام داده است، وآن مفاد همان کلام است که افراط وتفریطی در کار نیست.

واگر احیاناً در گفتار مسلمانان چیزی را بـه غیـر از خداونـد نسـبت واسناد بدهند، باید بر مجاز عقلی حمل شود، وبه هیچ وجـه نبایـد کـه بـه تکفیر او بینجامد وهمچنانکه گذشت مجاز عقلی هم در کتاب وهم درسنت استعمال شده است.

واسطه وشرک

اکثر مردم از درک حقیقت واسطه وتعبیر وتفسیر آن بـه خطـا رفتـه اند، وبدون توجه ودقت در ماهیت آن حکمی کذائی کرده اند که واسـطه شرک است وهرکس در هر حالی وهر کیفیتی واسطه قرار دهـد مشـرک است ، ومانند بت‌پرستانی هستند که می گفتند ﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ﴾ « که برای این بتان عبادت می کنیم فقط برای این است که ما را به خدا نزدیک نمایند». واین کلام به کلی مردود است ، واسـتدلال بـه این آیه در جای خود قرار نگرفته است . چون آیه شـریفه صـراحت دارد که درباره اعتراض وانکار برکافران است ، که برای بتها عبادت می کننـد نه برای خدا، ودر دعوی ربوبیت بتها را شریک خدا می دانند ، عبادت بتها را تقرب ونزدیکی به خدا می دانند. پس کفر آنان از آنجاست کـه بـرای این بتها عبادت می کنند و معتقد هستند اربـاب واقعـی آنهـا هسـتند نـه خداوند. در اینجا یک نکته بسیار مهم موجود است که لازم اسـت توضـیح داده شود، وآن است که این آیه شهادت می دهد ، که آندسته از مشـرکان در این گفتار راستگو نبودند واعتقادشان نزدیکی به خداوند نبود، تا مجـوز عبادت برای بتها باشد، که گفته اند « مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّـهِ زُلْفَـى » همانا اگر اینها راست گو بودند، باین معنی می شود کـه خداونـد در نـزد ایشان جلیل‌تر ومحبوبتر از بتها هستند ودر اینصورت بدیهی است که برای

غیر خدا عبادت نمی کردند ودر هیچ حال به خـدا دشـنام نمـی دادنـد در صورتیکه خدوند متعال مسلمین را نهی فرموده که به بتها دشنام ندهیـد تـا آنها به خدا دشنام ندهند ﴿ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ سوره مبارکه انعام- آیـه۱۰۸. « بتهاییکـه کـه کافران غیر از خدا می خوانند دشنام مگوئید، که از دشمنی ونادانی خـدا را دشنام می گویند، بدینسان برای هر ملتی عملش را زینت داده ایم، وعاقبت بر گشت همه بسوی خدایشان می باشد، واز اعمالیکه می کرده اند خبرشـان می دهد.»

از عبدالرزاق وجماعت دیگر روایت شده است، که مسلمانان به بتهای کافران دشنام می دادند، وآنها هم در مقابل به خداوند دشنام می دادند، کـه خدای متعال آیه فوق را نازل کرد وسـبب نـزولش همـین جریـان بـود. وبواسطه این آیه مسلمانان منع شدند که کلمه نقص وبی ادبی به این سنگها که مورد پرستش مشرکان در مکه مکرمه بود برزبان جـاری نکننـد چـون فحش ونقص‌آور سبب می شد که غیرت بت‌پرستان درباره این بتها کـه از صمیم قلب باور داشتند که نفع وضرر از آنها صادر می شـود، بـه جـوش وهیجان می آید وعصبانی می شوند، ودر نتیجه بـه مقابلـه بـه مثـل برمـی خیزند، وآنها هم بآنکه برای او عبادت می کنی نقص می گوینـد وفحـش می دهند، که آن خداوند متعال است که از تمام نقص ورذائل مبری ومنـزه است، نکته اینجاست اگر آنها راست گو بودند، وعبادتشان برای بتها بـرای این است که آنها را به خدا نزدیک کند ، هیچ وقت جرأت آن پیـدا نمـی کردند که در برابر کسانیکه به بتها فحش بدهند، به خداوند ناسزا بگویند، پس واضح وآشکار است که ذات خداوند درنزدآنها کمتر وبی ارزشتر از

این سنگها می باشد .

واین معنی باز در این آیه جریان دارد ﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ﴾ الآیه، « اگر از آنها سؤال کنی که چه کسی آسمانها وزمین را آفریده است همانا می گویند (خداوند) » همانا اگر راست بگویند واقعاً معتقد باشند که خالق فقط خداوند است وبتها خالق نیستند ، بدون شک برای خداوند عبادت می کردند نه برای بتها، یا دست کم احترام واعزاز خدوند در نزد آنها بیشتر از احترام واعزاز بتها بود، با وجود اینکه به موقع احساسات ومقابله به مثل حاضرند به خدا دشنام بدهند، آیا این امر باور کردنی است ، بدیهی است که خیر، واین عقیده را ندارند والا هیچ وقت ودر هیچ شرایط به خدا ناسزا نمی گفتند.

خود آیه دلالت می کند که مشرکان نه تنها خداوند را کمتر از این سنگها می دانستند بلکه مثالهای دیگر هم می آوردند، مانند اینکه در این آیه ﴿ وَجَعَلُواْ لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُواْ هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَآئِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَآئِهِمْ فَلاَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَآئِهِمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ ﴾ سوره مبارکه انعام آیه۱۳۶.

« از کشت وزرع وچهارپایان که خدا آفریده است برای خدا سهمی قرار دادند وبه زعم خودشان گفتند این برای خداست واین برای شریکان (بتان) ما می باشد، آنچه برای شرکاء آنها است به خدا نمی رسد، وآنچه برای خدا است به شرکاء آنها می رسد، حکمی که می کنند حکمی بدی است». اگر خداوند متعال در نزد آنان کمتر از این سنگها (بتها) نمی بود این بتها را بر او ترجیح نمی دادند ونمی گفتند بتها هم سهم خود را دارا هستند وهم از سهم خدا استفاده می کنند وبا این سهم بندی که کرده بودند مستحق آن هستند که خدا درباره آنها بفرماید ﴿ سَاء مَا يَحْكُمُونَ ﴾ وباز از

این قبیل است که ابوسفیان قبل از اینکه اسلام بیاورد مـی گفـت «أعـل هبل» بخاری روایت می کند: آن بت که اسمش را «هبل» گذاشته بودند ندا می زند که در این گیرودار بر خدای زمین وآسـمان غالـب آیـد، تـا اینکه او ولشکریانش برسپاه مسلمانان غالب وفایق آیند چون مسلمانان می خواهند بر معبود وخدای مشرکان غلبه کنند، آنچه ذکر شد کمی از رفتـار بت‌پرستان در مقابل بتها وخدوند متعال می باشـد. اصـلاً منظورشـان ایـن نبوده که این بتها واسطه نزدیکی به خدا باشـد، لازم اسـت مطالـب فـوق بدقت مورد ملاحظه قرار گیرد، چون بیشتر مردم از کنـه وماهیـت واقعـه اطلاع ندارند، واین آیات را بدلخواه خود تفسیر می نمایند.

مگر نمی بینی: به هنگامیکه خداوند متعال امر فرمود که مسلمانان رو به کعبه نماز بگذارند، از امر امتثال کردند وعبادتشـانرا رو بـه قبلـه انجـام دادند، یعنی کعبه را قبله خود قرار دادند، پـس عبـادت بـه جانـب کعبـه وبوسیدن حجر الاسود، عبادت برای خدا واقتداء به حضرت رسول اکـرمﷺ می باشد، اگر کسی نیت عبادت برای کعبه ویا حجرالاسود را بنماید، بدانید که مشرک وبه منزله عبادت برای بتها می باشد. پس واسطه قرار دادن لازم است وشرک محسوب نخواهد شد، واینطور نیست که هـرکس بـین خـود وبین خدا واسطه قرار بدهد کافر باشد، والا تمام بشر باید کـافر ومشـرک باشند، چون تمام کار آنها مبنی بر واسطه قرار دادن آن انجـام مـی گیـرد، حضرت رسول به واسطه جبرئیل قرآن را گرفـت. جبرئیـل بـرای پیغمبـر واسطه است، خود حضرتﷺ واسطه بین خداونـد واصـحابش، قـرآن، آن کلام الهی به واسطه پیغمبر ابلاغ گردید، اصحاب کـرام در هنگـام شـداید وتنگنا به پیغمبر متوسل می شدند وشکوای حال خود را نزد او مـی بردنـد، وتقاضا می کردند که برای آنان دعا کنند. یکدفعه نبود که پیغمبـر بگویـد

شما کافر شدید وشریک برای خدا قائل شدید چون آوردن شکوی ودرخواست از من درست نیست، بلکه لازم است خودتان دعا کنید، ومستقیماً از خدا مطالبتان را درخواست نمائید، چون خدا از من به شما نزدیک تر است. بلکه پیغمبر می ایستاد وبدرخواست آنان گوش می داد واز خدا تمنا می کرد ودعا می گفت، این در حالی بود که تمام اصحاب می دانستند، عطا کننده واقعی فقط خداوند متعال است. وتنها اوست رزق فراوان می دهد ، مانع می شود وغیره، وپیغمبر هر کاربکند به اذن خدا وفضل ورحمت او می باش و خود پیغمبرﷺ می فرمود« إنما أنا قاسم والله معط» « همانا خداوند عطا می کند ومن تقسیم کننده هستم».

باتوجه به مطالب بالا درست است حتی اشخاص عادی را واسطه برداشتن اندوه وبرآوردن نیاز واحتیاج قرار داد، تا چه رسد به حضرت رسولﷺ وپیغمبر عظیم الشأن ، وبرتر از تمام انسانها وسید انس وجن، وبطور مطلق افضل تمام کائنات. مگر پیغمبرﷺ نفرموده« من فرج عن مؤمن كربة من كرب الدنيا‹ تاآخر حديث› » پس مؤمن مفرج وواسطه ازبین بردن کربت وغم واندوه دیگران است. مگر پیغمبرﷺ نفرموده است «اگر کسی حاجت ونیاز برادرش را برآورد نماید ، به موقع حساب من نزد ترازو می ایستم اگر حسناتش بیشتر باشد فبها والا من برای او شفاعت میکنم، پس مؤمن قاضی الحاجات است.

مگر پیغمبرﷺ نگفته است « من ستر مسلماً . . . تاآخر حديث»

مگر پیغمبرﷺ نگفته است « إن الله ﷻ خلقاً يفزع إليهم في الحوائج . . . »

مگر پیغمبرﷺ نگفته است « والله في عون العبد مادام العبد في عون أخيه ...»

مگر پیغمبرﷺ نگفته است « من أغاث ملهوفاً كتب الله له ثلاثاً وتسعين

حسنة . . .﴾

پس مسلمان در آنجا فرج بخشیده و کمک کرده، وبه فریاد رسیده است ، ولی در حقیقت فرج بخش واقعی وقاضی الحاجات وستار ومعین در حقیقت خداوند متعال می باشد، ولی چون انسان واسطه قرار گرفته است درست است فعل را از طریق مجاز عقلی باو نسبت داد.

واحادیث بسیار از پیغمبرﷺ روایت شده است ، که خداوند متعال بواسطه استغفار آنانکه مساجد را تعمیر می نمایند، عذاب از اهل زمین برمی دارد ، وبواسطه ایشان خداوند متعال به مردم سرزمین رزق می دهد وآنان را مساعدت می فرماید واز بلاء وغرق شدن وقحطی وغیره محفوظ می دارد.

طبرانی روایت کرده است : حضرت رسولﷺ فرموده است﴿لولا عباد الله ركع وصبية رضع وبهائم رتع لصب عليكم العذاب صبا ثم رض رضا﴾ «اگر بخاطر بند گانی نباشد که در رکوع هستند وبچه های نباشند که شیر می خورند وچهارپایانی نباشد که مشغول چرا هستند عذاب شدید برشما وارد می شد وشما را می کوفت».

از عبدالله بن عمر ﷺ روایت شده است که پیغمبرﷺ گفته است ﴿ خداوند متعال بعضی از مخلوق را آفریده است برای اینکه احتیاج ونیاز مردم را برطرف نمایند، مردم برای رفع نیاز خود به آنها التماس می نمایند ، آن جماعت از عذاب خدا امین هستند.

از جابرﷺ روایت شده است که پیغمبرﷺ گفت ﴿ إن الله ليصلح بصلاح الرجل المسلم ولده وولد ولده وأهل دويرته ودويرات حوله ولايزالون في حفظه الله ﷻ مادام فيهم﴾ به سند صحیح ثابت شده ست .

« همانا خداوند بواسطه یک مرد صالح فرزند ونوه او واهل خانواده‌اش واهل چندین خانه دراطراف خانه اورا صالح میفرماید، ومادامیکه این شخص

صالح در میان ایشان باشد در حفظ خداوند متعال هستند.

از ابن عمرﷺ مروی است که حضرتﷺ فرموده است ﴿ إن الله ليدفع بالمسلم الصالح عن مائة بيت من جيرانه بلاءاً ﴾ « همانا خداوند به خاطر یک فرد مسلمان صالح صد خانوار ازهمسایگان او را از بلا محفوظ می دارد». بعد ابن عمرﷺ این آیه را خواند ﴿ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ ﴾ الآیه.

از ثوبان روایت شده تا به حضرت رسانیده است که فرموده است ﴿ لايزال فيكم سبعة بهم تنصرون وتهم تمطرون وبهم ترزقون حتى يأتي الله أمر الله ﴾ « همیشه هفت نفر در میان شما هست که بواسطه آنها شما نصرت می یابید وباران برای شما می بارد وبه شما رزق داده می شود تا روزیکه امر خدا خواهد آمد (قیامت).

از عباده بن صامت روایت می کنند که حضرتﷺ فرمود﴿ لاتزال في أمتي ثلاثون بهم ترزقون وبهم تمطرون وبهم تنصرون ﴾ قتادهﷺ اضافه کرده است « إني لأرجو أن يكون الحسن منهم» در امتی من همیشه سی نفر هستند بواسطه آنان به شما رزق می رسد وباران می بارد ونصرت می یابید وقتادهباین روایت اضافه کرده است که پیغمبر فرمود امیدوارم حسن جزو این سی نفر باشد.

حافظ ابن کثیر این چهار حدیث را در تفسیر آیه ﴿ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ ...﴾ الآیه ، آورده است .

واز انسﷺ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود ﴿لن تخلوا الأرض من أربعين رجلاً مثل خليل الرحمن فبهم تسقون وبهم تنصرون، مامات منهم احداً إلا أبدل الله مكانه آخر ﴾ به اسناد صحیح در کتاب اوسط از طبرانی روایت شده است « کره زمین هیچ وقت ازچهل نفر خالی نخواهد

ماند که مانند حضرت ابراهیم(علیه السلام) هستند، بواسطه آنها آب می آشامید ونصرت می یابید ، اگر یکی از آنهات فوت کند خداوند به جای او یکی دیگر تعیین می کند.

الواسطة العظمی وسیله بسیار بزرگ

در روز قیامت که روز توحید وایمان است ، روزی است که عرش معلی ظاهر می شود، دران روز فضل وبزرگواری واسطه بسیار بزرگ، دارای پرچم بسته وآراسته وصاحب مقام محمود وآب حوض کوثر دارای مقام شفاعت که درخواستش رد نخواهد شد وضمانتش در نزد کسانی که به آنها وعده داده است ضایع نمی گردد، ووعده شدگان به او بدگمان نخواهند شد ، ودر امتش همیشه محترم مانده ومی ماند، در آن روز مردم به او روی می آورند، وطلب شفاعت می نمایند، با خلعت فاخر وتاج کرامت واحترام که از فرمایش خداوند متعال نمایان است ﴿ یا محمد إرفع رأسك واشفع تشفع وسل تعط﴾ « ای محمد سرت را بلند کن وشفاعت کن که قبول است ، درخواست کن به شما عطا می شود» از جا بلند می شود برای امت خود واسطه بین امت وخدا می گردد وشفاعت می فرماید.

آیا واسطه از این بزرگتر وآشکارتر هست؟

لباس غصبی

مدعیانی هستند بچه وار ومانند اطفال دم از بساط حق وحقیقت می زنند ولی بویی از آن نبرده اند، وحقیقت خود را از آنها مبرا دانسته اند وقبول ندارند که آندسته به حقیقت وواقعیت نسبت داده شوند ولواینکه تعدادشان بسیار باشد.

وکل یدعی وصلا بلیلی ولیلی لاتقرلهم بذاکا

همه مدعی هستند که به لیلی رسیده اند ، ولی لیلی خود برای هیچکدام اقرار وصال نمی نماید.

این جماعت علاوه اینکه حقیقت را درنیافته اند، صورت امر را آلوده می کنند وروایت دروغ می سازند، وآنها مشمول دقیق وواقعی این فرمایش پیغمبرﷺ واقع می شوند که فرموده «المتشبع بما لم یعط کلابس ثوبی زور» «سیرشدگان به آنچه به آنان عطا نشده است مانند کسی است که لباس غصبی به تن می کند». ما ملت مسلمان به بسیاری از این افراد نابخرد تأسف‌آور دچار شده ایم ، که صفوت اسلام را مکدر ساخته ند، وبین ملت تفرقه می اندازند، حتی بین دو برادر وپدر وپسر عداوت پیدا می کنند.

از راه تصحیح مفاهیم غلط اندازی می کنند، واز تمسک به گذشتگان وآثار سلف بی‌راهه می روند وبی‌گدار به آب می زنند، بجای حکمت ورأفت ورحمت وموعظه حسنه به فلسفه‌بافی وتندوتیزی وبی‌ادبی وکم‌ذوقی می پردازند، وبعضی از مدعیان واهی خود را به تصوف هم نسبت می دهند، در حالیکه از جوهر وحقیقت امر فاصله زیاد دارند، صورت تصوف را زشت نشان می دهند وکرامت او را لکه‌دار می کنند ، وسیرت او را فاسد جلوه می دهند، وکاری کرده اند که تصوف وعرفان بسیار بزرگ واساتید واقعی این فن کریه نشان داده ومورد انتقاد وزیر سؤال قرار گیرند.

مافکر نمی کنیم که تصوف عبارت از نظرات فلسفه ویا افکار اجنبی ویا عقاید شرک حلول واتحاد باشد، واز کلیه اینها پناه برخدا وخود را از طرهات مبری می دانیم واعتقاد ما بر این است ، هرچه مخالف کتاب وسنت باشد وتأویل‌بردار نباشد، دروغ است، وبا دست گناه‌کاران

وضعیف‌النفس به اسلام وارد شده است وشاید دست بیگانگان در الصاق آن دخالت داشته است.

تصور ما بر این است تصوف عبارت از مدارس علمی وتنویر افکار می باشد ، وبه تمام راهها وبرنامه هایی که دارد، نمونه بارز برای تفکر اسلامی است که به وجه اکمل به آن تجسم بخشیده است، در تمام امور زندگی نهایت ایمان و کمال آنرا مجسم ساخته، ونفس را برای تزکیه وقبول اوامر الهی که عبارت از صداقت وامانت ووفا به عهد وجان‌بازی وکرامت وکمک به مستضعفان وپناه دادن به بی پناهان وتعاون در راه احسان وتقوی وتوصیه به صبر وحق مسابقه در خیرات ومبرات است ، آماده می کند واساس تزکیه نفس وآماده برای امور فوق ودیگر اوامر الهی راه وروش تصوف می باشد .

وبا این صفات عالیه واخلاق زکیه، رجال برجسته وسران شایسته اولیه در بدو تصوف پا به عرصه میدان گذاشتند، وشخصیت اسلامی را در لباس فاخر وموجب افتخار را به عالم اسلام در بهترین نمونه نشان دادند.

وتاریخ از آنها واوصاف باهره آنان بعنوان مجد وفخر وسیادت وعزت وجهاد در راه حق، ومسابقه در خیرات وکوشا در تمدن ورونق اسلام، باز گو می نماید.

واز این جا است که می فهمیم بطور یقین بقای نهضتهای بزرگ فقط بر پایه رسالات روحی والهامات ایمان استوار می گردد، وآن زیربنا وبنا باقی نمی ماند، مگر اینکه اخلاق محکم اسلامی که از عقاید مقدسه سرچشمه گرفته باشد، آنرا تأیید وپشتیبان باشد.

همانا صفات حمیده واخلاق پسندیده ونفس زکیه وروح بلند سرمایه اصلی برای پیشرفت ملت می باشد که قافله بشری را به این درجه اعلی

رسانیده است و کسانیکه به سر گذشت سلف صالح وعارفان بزرگ گذشته دقت نمایند، در می یابند که آنان تا چه اندازه در نهضت های مشهور وقیامهای مشهور برحق اسلامی دخالت داشته بلکه سبب وباقی آن بوده اند.

وقدرت ونفوذ آنان در آن نهضتها، فقط وفقط ایمان کامل در حد اعلی آن بوده ، این ایمان در دل صاحبان آن دائماً به مانند چراغی است فراراه روشنائی وهیچ وقت این نور خاموش شدنی نیست. وبا همان نور است که بشر خداوند متعال را در هر چیز می بیند، ودر تمام حرکات وسکناتش وحتی در حالت تنفس ونفس کشیدن مراقب ذات باریتعالی می باشد ، بدون اینکه این فرد معتقد به حلول ویا وحدت وجود باشد « العیاذبالله» .

این ایمان کامل سبب خواهد شد که صاحب آن همیشه بیدار وراه غفلت را نمی پیماید، وبه همان ایمان به آنچه در اعماق قلب می گذرد ویا اینکه بسیار محرمانه ودرگوشی گفته می شود ویا در چشم خائن خوانده می شود ویا در سینه‌ها مخفی نگهداری می شود، اطلاع پیدا می کند « ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء»

تفاوت در میان بدعت حسنه وبدعت قبیحه

این مدعیان غافل، که خود را به دروغ به سلف صالح نسبت می دهند، وبه افترا به سلف هجوم جاهلانه وتعصب کورکورانه ودرک وفهم بیمارگونه وبا ضیق صدر خودشان با تمام نوآوریها واختراعات جدید ومفید به دشمنی برخاسته اند وبه اسناد حدیث معروف ﴿کل جدید بدعة وکل بدعة ضلالة﴾ وهمه آنها باطل وضلالت می پندارند، وبین انواع بدعت یچ فرقی قائل نیستند که اساس وروح شریعت اسلامی از این اعتقاد بی زار است ،

وبرابر شریعت غراء باید در بین انواع بدعت تفـاوت باشـد ، ولازم اسـت بگوئیم بدعت بردوقسم است یکی بدعت حسـنه اسـت ودیگـری بـدعت قبیحه می باشد، واین تقسیم مطابق عقل روشن ونظر ثاقب می باشد ، وعقل این تقسیم را قبول دارد وبرای آن ارزش قائل اسـت وایـن تقسـیم بنـدی چیزی است که از علمای اصولی و گذشتگان این امت مانند امـام عـز بـن عبدالسلام وامام نووی وعلامه سیوطی ومحلی وابن حجر به جا مانده است.

ومی دانیم که احادیث نبوی بعضی برای بعضی تفسیر است وقسـمتی مکمل قسمت دیگر می باشد، ولازم است به آنها با نظر تکمیلـی ملاحظـه شود، وباید با روح شریعت ومفهوم متفق علیه آن تعبیر وتفسیر شـوند ودر بسیاری از احادیث شریفه در تفسیر به عقل عاقل وفهم ثاقب وقلب مطمئن که از دریای بی کران شریعت غرا با مراعات حال واحـوال امـت اسـلامی مفهوم آنرا در می یابد، نیاز دارد ونباید از حدود ومقررات شریعت ومبـانی منصوص قرآنی پا فراتر نهد،

ازجمله آن احادیث ، این حدیث مورد بحث اسـت «کل بدعة ضلالة» که عقل سلیم وذوق صحیح حکم می کند که بدعت در اینجـا بایـد مقیـد گردد به سیئه « بدعت سیئه» که زیر هیچ یک از اصول وقواعـد شـرع در نیاید.

ویا حدیث «لاصلاة لجار المسجد إلا في المسجد» این حدیث هرچند به کلی نفی نماز را از همسایه مسجد می نماید، ولی عموم احادیث معنی مـی دهند که صلاة مقید به کلمه کامله است.

یا حدیث «لا صلاة بحضرة الطعام» باز عقل سلیم باستناد عمـوم احادیـث برای صلاة قید کامله را می آورد یعنی « لاصلوة کاملة» .

یا حدیث «لايؤمن من أحدكم حتى يحب لأخيه ما يحب لنفسه» یعنی «إيماناً كاملاً».

یا حدیث «والله لا يؤمن والله لا يؤمن» سؤال کردند چه کسی یا رسول خدا؟ پاسخ داد: «من لم يأمن جاره بوائقه» باز یعنی ایمان کامل.

یا حدیثهای «لايدخل الجنة قتات . . . لايدخل الجنة قاطع رحم وعاق لوالديه» علما گفته اند در مرحله اول به بهشت داخل نخواهد شد« دخول اولیه» یا گفته اند کسی این اعمال را حلال بداند داخل بهشت نخواهد شد.

خلاصه کلام، این مدعیان دروغین پیرو سلف، این حدیث را بر مجرای صحیح خود معنی نکرده اند وبه انواع تأویل روی آورده اند.

پس ثابت شد حدیث بدعت در اینجا به « بدعت سیئه» تعبیر گردد که به هیچ عنوان تحت یک اصل کلی شرعی قرار نگیرد، علاوه عقل سلیم عموم احادیث واحوال اصحاب کرام هم این را می رساند. از جمله حدیث «من سن سنة حسنة كان له أجرها وأجر من عمل بها إلى يوم القيامة» کسیکه یک سنت خوب را دایر نماید برای او اجر آن سنت وباندازه جزای کسانیکه به آن عمل می کنند دارد وتا روز قیامت باقی است. پس بدعت این شخص ضلالت نیست، یا در جای دیگر پیغمبرﷺ فرموده است «عليكم بسنتي وسنت خلفاء الراشدين» یا فرمایش عمر رضی الله عنه در مورد نماز تراویح که گفت « نعمت البدعة هذه» این خوبترین بدعت است.

ضروری است که بین بدعت شرعی وبدعت لغوی فرق گذاشته شود

بعضی از تقسیم بدعت به حسنه وسیئه انتقاد کرده وبشدت منکر آن هستند، حتی عده ای از آنان به آنکس که این تقسیم را بپذیرد تهمت فسق

وضلالت داده اند وبرای این گفته خـود بـه فرمـایش حضـرت رسـولﷺ استدلال می کنند که فرموده است ﴿کل بدعة ضلالة﴾ می گویند این حـدیث در عمومیت بدعت صراحت دارد، ودر وصف آن به ضلالت بـاز تصـریح شده است واز اینجا است که می گویند آیا در برابـر فرمـایش شخصـیکه اساس شرع از اوست وصاحب رسالت است و گفته است ﴿کل بدعة ضلالة﴾ امکان دارد مجتهدی یا فقیهی یا هر کس دیگر بتواند قد علم کنـد وبگویـد لا، لا (نه ، نه) هر بدعت ضلالت نیست، بلکه بعضی سیئه وبعضـی حسـنه است وباین گفته ظاهر فریبانه بسیاری از مردم را فریب می دهند وبا خـود همراه وهمصدا می کنند ، سروصدا برپا می کنند وسیاهه مردم که از درک حقیقت وواقعیت شریعت عاجز مانده اند، زیاد می کنند در صورتیکه هـیچ یک از آنها بویی از روح دین اسلامی نبرده ند.

وطولی نمی کشد که آندسته خود را در مشاکل عدیده مشـاهده مـی کنند وحتی در زندگی روزانه خود ناگزیر هستند راهی فرار بیابنـد، چـون اگر چاره جوئی نکنند حتی نمی تواننـد غـذا بخورنـد وآب بیاشـامند ودر جایی سکونت گزینند بلکه نمی توانند لباس بپوشند ونفس بکشند وازدواج نمایند، ویا معامله ای با خود یا خانواده ویا غیر انجام دهند، چون همه اینهـا بدعت ونوظهور می باشند وکلیه آنها باید ضلالت باشند، وبرای رفـع ایـن مشکل ناچار هستند تصریح کنند که بدعت بدو قسم دینی ودنیایی تقسـیم می شود. « یا سبحان الله».

این مدعیان دروغین وبازیگران به خود اجازه می دهند این تقسـیم را اختراع کنند ویا دست کم این اسم واسم گذاری را به وجود بیاورند، واگـر هم فرض کنیم این معنی در زمان نبوت موجود بوده است ، امـا بـه طـور تحقیق این دواسم بدعت دینی وبدعت دنیایی اصلا نبوده‌است پس این تقسیم

واین اسم گذاری بدعی از کجا آمده است:

آنها می گویند تقسیم بدعت به حسنه وسیئه از طرف شارع نیامده است ومخالف شرع است ، ما هم می گوییم تقسیم بدعت به دینی ودنیایی قابل قبول نیست بلکه عین ابداع واختراع است ، پس ضلالت می باشد.

پس نتیجه می گیریم، شارعﷺ می گوید ﴿کل بدعة ضلالة﴾ بطور عمومی ومطلق به همین طور هم می گوید لا – لا « لیست کل بدعت ضلالة» بطور اطلاق بلکه بدعت بدو قسم تقسیم می شود: یک بدعت دینی که بطور مطلق ضلالت است ودیگری بدعت دنیایی است وحکمی در مورد آن نیست.

لذا لازم است در اینجا این مسئله را بطور مشروح توضیح دهم که بامید خداوند اشکالات زیاد حل و فصل می شود وشبهه والتباس از بین می رود واین است که گوینده «کل بدعة ضلالة» شارع حکیم وداناست که زبانش همان زبان شرع است پس لازم است فهم کلام او را از نظر شرع باشد، که خودش آورنده آن است. واگر برایت معلوم شد که بدعت در اصل به هرچیز می گویند که تازه وارد و جدیدالاختراع باشد احداث واختراعی است که در امر شریعت ودین ایجاد می شود تا جزء دین گردد، ورنگ شریعت به خود بگیرد وبه صورت شریعت درآید واز آن پیروی وبه صاحب شریعت نسبت داده شود ، واین بدعت است که ضلالت است ، وپیغمبر امت خود را از آن برحذر داشته وفرموده است ﴿من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد﴾ آنچه حد فاصل است در اینجا فرمایش اوست که می فرماید « فی أمرنا هذا» لذا این بدعت شرعی قابل تقسیم نیست.

وتقسیم بدعت حسنه وسیئه اختصاص به بدعت لفظی ولغوی دارد که به معنی مجرد احداث واختراع است وجای شک وتردید نیست نه برای ما ونه برای مدعیان که فقط بدعت شرعی ضلالت است ومذموم ومردود ومبغوض می باشد، اگر مدعیان درک وفهم این معنی را بنمایند ومتوجه می شوند که با هم توافق نظر داریم ومورد نزاع واختلافی در پیش نیست.

وبرای توضیح بیشتر که فهم ونظرات آندو فرقه به هم نزدیک است ، این است که کسانیکه منکر تقسیم هستند، یعنی منکر تقسیم بدعت شرعی هستند، چون بدعت را به به دینی ودنیایی تقسیم کرده اند، که این اعتبار وتقسیم ضروری است .

وآندسته که معتقد هستند وآنرا به بدعت حسنه وسیئه تقسیم می نمایند بدعت لفظی ولغوی را در نظر دارند، چون ایندسته هم می گویند بدعت در دین وشریعت ضلالت وگناه کبیره است وشکی در آن نیست، پس معلوم می شود که اختلاف آنها لفظی ودر شکل وتعبیر است.

ولی من معتقد هستم، برادرانیکه منکر تقسیم بدعت به حسنه وسیئه هستند وبرادرانیکه آنرا به دینی ودنیایی تقسیم می نمایند ، هیچکدام دقت کافی ولازم را بعمل نیاورده اند ، زیرا آن عده که قائل به تقسیم آن به دینی ودنیایی هستند، می گویند : بدعت دینی ضلالت وگمراهی است ، البته این حق است ، اما درمورد بدعت دنیوی می گویند حکمی راجع به آن در میان نیست، که در اینجا سخت در اشتباه هستند، چون آنها در مورد کلیه بدعت دنیایی حکم به اباحه وحلالیت آن می نمایند، واین خطر بزرگ است ، ومی تواند منبع فتنه وفساد بیشماری واقع گردد، لذا واجب وضروری است ، مسئله را این طور تشریح کنند همانا قسمتی از بدعت دنیایی خیر وقسمت دیگر شر وفساد هستند، مانند اینکه خودمان با رأی

العین آنرا می بینیم وهیچ کس نمی تواند آنرا انکار نماید، مگر کسانیکه کور ویا جاهل باشند ودر قسمت بدعت دنیایی باید قید بالا را ذکر کنند.

ولی تحقیق این مفهوم در تقسیم بدعت لغوی به حسنه وسیئه به خوبی مشهود ومعلوم است که منکران تقسیم این را بعنوان بدعت دنیایی تلقی کرده اند.

واین تقسیم بندی در نهایت دقت وباریک بینی انجام شده است ومورد قبول همه می باشد زیرا تمام تازگی را در بر می گیرد وآنها را تحت ضوابط وقواعد در می آورد. وتصریح دارد هر امر نوظهور واختراع گردیده در دنیا خواه عام باشد یا خاص باید آنررا با شریعت اسلامی بسنجند تا ببینند حکم اسلامی در مورد این بدعت چه باشد واین هم فقط وفقط به این تقسیم برای بدعت که یا حسنه ویا سیئه می باشد که از علمای اصولی روایت شده است ، معلوم می گردد خداوند علمای اصولی را مورد رضایت خود قرار دهد که بسیار زحمت کشیده اند وچنان به تحریر در آورده اند که معانی مقصوده را به خوبی ادا می کنند ونقصی در آن مشاهده نمی گردد، ونیاز به تحریف وتأویل ندارند.

پیشوایان تصوف مردم را برای عمل به شریعت دعوت می کنند

در این عصر وزمانه تصوف واقعاً مظلوم واقع شده است وکم کسی هست که از او به نیکی یاد نماید ، بلکه کار بجایی رسیده است که بعضی وقاحت وبدبینی به این تصوف را به حدی رسانیده اند که آنرا به صفات ذمیمه وزشت توصیف کرده اند ومی گویند، شهادت صوفی درست نیست، چون عدالت ندارد وفسق او معلوم است ، یا می گویند فلانی مورد اعتماد نیست وخبرش قابل قبول نیست ، چرا؟ چون صوفی است . جای بسیار

تعجب وشگفت‌آور اینجا است که ، ما بعضی از ایــن افــراد کــه مخــالف تصوف هستند می بینیم که از تصوف بد می گویند وانرا ذم می نمایند، وبا اهلش محاربه ودشمنی برقرار می کنند، این افراد منکر آنچه مــی خواهنــد می کنند وآنچه بر زبانشان جاری می شود می گوینــد وتصــوف را چنــان مورد هجوم وحمله قرار می دهند که با هیچ دشمنی همچنین رفتاری را نمی کنند. ولی وقتی پشت میز خطابه ویا کرسی درسی قرار مــی گیرنــد، ویــا درمقام امام جمعه خطبه های نماز را ایراد می کنند هیچ شــرم نمــی کننــد وحیا ندارند ودر کمال پررویی وپر به دهان می گویند : فضیل بن عیــاض گفته است ، جنید بغدادی روایت کرده است، حسن بصری نقل کرده است ، بالاخره سهل تستری ، محاسبی وبشرحافی و... و... گفته اند.

مگر اینان پیشوایان تصوف نبــوده انــد، ورکــن اساســی وبنیانگــذار تصوف نیستند؟! کتاب تصوف پراز اقوال واخبار ومناقب واوصــاف آنهــا است ، نمی دانم روایت آندسته از معاندین، از این جماعــت از روی جهــل است یا تجاهل می کنند ؟ آیا کور هستند یا خود را به کوری می زنند؟!

دوست دارم بعضی از کلام و گفته های پیشوایان دینــی کــه در عــین حال ارکان وپایه های اساسی تصوف هم هستند دراینجــا نقــل مــی کــنم، تصمیم گرفتم ، نظرات وگفتار آنــان را دربــاره شــریعت اســلامی بیــاورم تاجایگاه حقیقی واقعی آنها را بدانی وهریک را از زبان خودشان بشناســیم چون هرکس ، بهتر از دیگران، خود را مــی شناســد، ودر ابــراز آنچــه در اندرون دارد بیشتر مورد اعتماد است نه اینکه دیگران از او بحث نمایند.

امام جنید ؛ تمام راهها بر مردم بســته اســت ، مگــر کســانیکه پیــرو حضرت رسولﷺ باشند، وتابع سنت او وراه او را ادامه دهنــد، چــون کلیــه راههای خیر ونیکی براو وبرکسانیکه پیرو او هستند وراه اورا ادامه می‌دهند

باز است .

بایزید بسطامی ؛ روزی به رفقایش گفت ، برخیزید تا به زیارت فلانی برویم که در شهر شایع است به مقام ولایت رسیده است . رفتند در سرراه به شخص مورد نظر رسیدند که قصد مسجد را دارد، همان فرد به موقع رفتن به مسجد تف دهان را به طرف قبله انداخت، بایزید بدون اینکه باو سلام واحوال پرسی نماید برگشت وگفت این مرد یک ادب از آداب پیغمبرﷺ را مراعات نکرد، پس در ادعای خود که بمقام اولیاء وصدیقین رسیده باشد ، جای تردید است ومورد اعتماد نیست.

ذوالنون مصری ؛ مدار سخن چهار چیز است : حب خداوند ، وبغض بعضی افراد وپیروی قران ، وبیم روان مرگ وعلامت حب خداوند متعال این است که از حضرت رسولﷺ پیروی نمائید واخلاق ورفتار واوامر وسنت او را سرلوحه زندگی قرار دهید.

سری سقطی ؛ اسم تصوف برای سه معنی وضع شده است :

۱) نور معرفت الهی که نباید نور ورع وتقوا او را خاموش نماید.

۲) در باطن حرفهایی نزند که برخلاف ظاهر کتاب وسنت باشد.

۳) چنان کرامات وخوارق العاده از خود نشان ندهد که برابر شرع مقدس حرام باشد.

ابوسفر بشر بن حارث حافی ؛ حضرت رسولﷺ را در خواب دیدم فرمود ای بشر ، هیچ می دانی دربین هم‌قطارانت خداوند متعال چرا به شما مقام بلند داده است ؟ جواب دادم خیر یا رسول الله ، فرمودند: بواسطه اینکه از سنت من پیروی کردی وبه صلحاء خدمت نمودی ونصیحت برادرانت را انجام دادی واصحاب وآل بیت من را دوست داری، اینها سبب شدند که شما به آن درجه رفیع برسی.

ابویزید بن طیفور بن عیسی بسطامی ؛ تصمیم داشتم از خداوند متعال درخواست نمایم که من را از زحمات خوردن وعلاقه به زنان معاف فرماید، وبا خود گفتم وقتیکه حضرت رسول این درخواست را از او ننموده است پس من به چه جرأتی این درخواست را نمایم، از آنها صرفنظر کردم ، سپس خداوند متعال مرا چنان از علاقه به زنان معاف داشت که بین زن ودیوار فرق نمی گذارم وآنچه روبروی من است نمی دانم دیوار است یا زن.

باز ابایزید بسطامی ؛ اگر دیدی یکی ادعای کرامات را دارد ودر هوا پرواز می کند به آن فریب نخورید ، تا او را در برابر امر ونهی الهی وحفظ حدود اسلام وپیروی از شریعت امتحان نکنید.

سلیمان بن عبدالرحمن دارانی ؛ بسا نکاتی از افرادی بدلم می آید ، ولی بدون دو شاهد عادل یعنی موافقت با کتاب وسنت آنها را قبول ندارم.

ابوالحسن احمد بن ابی الحواری ؛ هرکس هر کاریرا انجام می دهد واز سنت رسول الله ﷺ پیروی نکند باطل است.

ابوحفص عمر بن سلمه حداد؛ هرکس در هر زمان کردار خود را با قرآن وسنت نسنجد و یادداشتهای خود را مورد تفحص قرار ندهد، در محضر علما مورد قبول نخواهد شد .

ابوالقاسم جنید بن محمد ؛ کسی که قرآن را حفظ نکند واحادیث را ننوشته باشد در شریعت باو اقتدا نخواهد شد، چون علم ما مقید به قرآن وحدیث می باشد.

باز ابوالقاسم جنید؛ مذهب ما مقید به اصول کتاب وسنت است ، وعلم ما باید با سنت رسول ﷺ محکم گردد.

ابوعثمان سعید بن اسماعیل حیری؛ صحبت با خداوند با رعایت وحسن ادب ودوام هیبت می باشد وبا رسول با تبعیت از سنت واحادیث او ، پیروی از علم ظاهر می باشد، وبا اولیاء خدا با احترام وخدمت فراهم می گردد. وبا خانواده با حسن اخلاق وخوبی معاشرت است وبا دوستان باروی خندان، وبا نادانان با دعا وطلب رحمت برای آنها می باشد.

باز ابوعثمان؛ روزی به پسرش گفت براس سنت علامت ظاهری وعلامت باطنی موجود است ، کسی که سنت را در گفتار وکردار برخود حاکم گرداند، همیشه حکمت وسخنهای ارزشمند می گوید، وکسیکه تابع هوا وهوس شود، سخنانش زشت وبدعت می باشد.

ابوالحسن احمد بن محمد نووی ؛ کسانیکه مدعی هستند در حالت ذکر وفکر خداوند متعال می باشند واز آنها خلاف شرع روی بدهد به هیچ وجه به آنان نزدیک نشوید.

ابوالفوارس شاه بن شجاع کرمانی؛ کسانی که چشم خود را از محارم می بندند ونفس خود را از شهوانیت باز می دارند وباطن خود را با دوام مراقبه خداوند مشغول می دارند وظاهر خود را باتباع سنت وشریعت آراسته می نمایند، وخود را ملزم به خوردن حلال نمایند وبرآن عادت ورزند، اینها به راه خطا نمی روند واز فراست خود استفاده سرشار نموده اند.

ابوالعباس احمد بن عطاء آدمی ؛ کسی خود را ملزم به آداب ودستور شریعت نماید ، خداوند نور معرفت را در قلب او می اندازد وپیروی از اتباع حبیبش را در اوامر ونواهی وکردار واخلاق، نیز باو عطا می فرماید.

باز ابوالعباس آدمی؛ هر چه خواستی بدست بیاورید، از راه روشن علم بدنبالش برو، اگر از این راه نیافتی در میدان حکمت آنرا بجوئید ، اگر از این راه هم موفق نشدی از جنبه توکل وتوحید آنرا بخواهید، اگر در هیچ

یک از این سه راه بدست نیاوردی آنرا گلوله وبه صورت ورخسار شیطان بزنید.

ابو حمزه بغدادی بزاز؛ کسیکه راه حق را بیاموزد، رفتن در آن آسان است ویافتن راه حق فقط از پیروی حضرت رسولﷺ در گفتار واحوال وکردار واخلاق او امکان دارد.

ابواسحاق ابراهیم بن داود رقی؛ علامت محبت خداوند در هر شخصی جانفدائی در اطاعت وطاعت او ومتابعت از رسول او می باشد.

ممشاد دنیوری ؛ ادب مرید در التزام احترام مشایخ وخدمت به برادران مسلمان خود ، وحفظ دستور شریعت اسلام می باشد، واز قید اسباب بیرون آید.

ابومحمد عبداله بن منازل؛ هرکس یک فریضه را ضایع نماید خداوند او را به تضییع یک سنت نبوی مبتلی می کند، وهرکس به تضییع سنت مبتلی گردد بسیار نزدیک است که جزء اهل بدعت وهوا به حساب آید.

مذهب اشعری چیست واشاعره کی هستند؟

بسیاری از مسلمانان به مذهب اشعری دانا نیستند ونمی دانند اشاعره چه کسانی هستند وطریقه وعقاید حقیقی آنان چیست ، لذا بعضی انصاف به خرج نداده وخود را از دایره ورع خارج کرده واشاعره را به گمراهی وفرار از دین والحاد در صفات خداوند متعال متهم ومنسوب می نمایند.

وهمین ندانستن ونشناختن علمای اشاعره موجب گردیده است که وحدت واتحاد اهل سنت از هم متلاشی وقدرت وابوهت آنها از بین برود، حتی کار بجایی رسیده است که بعضی از نادانان ، طائفه اشعری مذهب را از گمراهان محسوب وبه ضلالت نسبت داده اند.

کاشکی برای من معلوم می شد که آنها بین اهل ایمان واهل ضلالت چطور مقارنه ومقایسه می کنند وچطور میان اهل سنت وتندروان معتزله مساوات وبرابری برقرار می نمایند، ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ۝ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾.

الأشاعره ؛ از پیشوایان دینی وعلمای مسلمانان هستند که علم ودانش آنان مشرق ومغرب را پر کرده اند وعموم مردم برفضل وعلم ودین آنها اتفاق دارند، واز علمای اعلام وپرجنب وجوش اهل سنت هستند که در مقابل معتزله قد علم کرده ودر برابر تندروی آنان سخت ایستاده ومقاومت می کنند.

آنها کسانی هستند که « شیخ الاسلام ابن تیمیه» در باره آنها گفته است « علما کمک کنندگان علوم دینی هستند واشاعره معین اصل دین می باشند» فتوا جلد ۴

بیشترین اهل حدیث وفقیه ومفسرین قرآن از این طائفه هستند ، از قبیل شیخ الاسلام ‹ احمد ابن الحجر العسقلانی › بدون تردید شیخ المحدثین است وصاحب کتاب« فتح الباری علی شرح البخاری » است، اشعری مذهب می باشد وهرکس باین کتاب او نیاز دارد.

وهمچنین شیخ علمای اهل سنت ‹ امام نووی › مؤلف کتاب شرح صحیح مسلم، اشعری مذهب می باشد ونیز رئیس مفسران قرآن مجید امام قرطبی مؤلف تفسیر ‹ الجامع لأحکام القرآن › مذهب اشعری داشته است . باز شیخ الاسلام ‹ ابن حجر هیتمی › صاحب کتاب ‹ الزواجر عن اقتراف الکبائر › اشعری بوده است، ومتبحر در علوم فقه وحدیث امام ‹ زکریای انصاری › نیز از علمای اشاعره بوده است.

امام ابوبکر باقلانی وامام عسقلانی وامام نسفی وامام شربینی وابوحیان مؤلف تفسیر ‹ البحر المحیط › وامام جزری صاحب کتاب ‹ التسهیل فی علوم التنزیل › و... و... تماماً از امامان وپیشوایان اشاعره واشعری مذهب می باشند.

اگر بخواهیم نام تمام علمای اعلام اشاعره از محدثین وفقها ومفسرین ذکر نمائیم، از طرفی وقت کفایت نمی کند واز طرفی نیاز به چند مجلد کتاب قطور هست که شمه ای از اوصاف واحوال وفضل وعلم این دانشمندان که با دانش وعلم خود زمین را از شرق تا به غرب پرکرده اند بیان نمائیم.

برما واجب است در برابر آن عالمان بزرگ فضل ودانش، که در خدمت به شریعت سید المرسلین ﷺ هیچ کوتاهی نکرده اند سرتعظیم فرود آوریم، واز خداوند بخواهیم اجر جمیل به همه آنها عطا فرماید.

ونمی‌دانم برای‌ما وامت واسلامی چه خیر ونیکی است، که علمای اعلام

و گذشتگان صالح را به گمراهی ودروغ پردازی متهم نمائیم وبا چه رویی از علوم ودانش آنها استفاده نمائیم وقتی تصور ما بر این باشد که اینها از جاده حق منحرف گشته وطریق مستقیم اسلام را رها کرده اند، نباید از کتابهای آنها استفاده کنیم ، آنهم مقدور نیست وسؤال من این است در بین تمام علمای امروزی اعم از دکترها ودانشمندان وعلمایان دینی وغیره کسانی یافت می شوند که به اندازه ابن حجر عسقلانی وامام نووی، خدمت به سنت نبوی کرده باشند؟ خداوند متعال هردوی آنها را مشمول رحمت وعنایت خود فرماید آمین. پس با چه جرأتی این دو عالم وبقیه علمای اشعری مذهب را به گمراهی وضلالت نسبت بدهیم، درحالیکه همه باهم به علم ودانش آنان نیاز مبرم داریم.

وچطور می توانیم علوم را از آنان یاد بگیریم در صورتیکه فکر بکنیم ایشان گمراه هستند؟ باتوجه به اینکه امام ابن سیرین گفته است :« همانا این علم عین دین است پس متوجه باشید که دین خود را از کی یاد می گیرید»

آیا برای آندسته که مخالف هستند کافی نبود بگویند که آنان مجتهد بوده ودر اجتهادشان به خطا رفته اند، وبهتر بود در تأویل صفات به این راه می رفتند، نه اینکه آنها را به دروغ گوئی و گمراهی متهم ومنسوب بکنند وهر کس آنها را اهل سنت وجماعت به حساب آورد از او هم عصبانی وغضبناک گردند، واقعاً زهی بی انصافی است.

وقتی امام نووی وعسقلانی وقرطبی وفخر رازی وهیتمی وزکریای انصاری وغیره از مبرزترین علما وبزرگترین نابغه های عصر وزمان بوده اند از اهل سنت وجماعت نباشند پس اهل سنت وجماعت باید چه کسانی باشند؟!

من خالصانه از خداوند می خواهم ودعا می کنم که تمام دست‌اندرکاران مجالس دعوت اسلام وکمیته های آن را موفق فرماید که تقوی را داشته باشند واز جاده مستقیم شریعت اسلامی منحرف نشوند، بالاخص برای علمای دینی وفقهاء واجله دانشمندان دعا می کنم واز آنان می طلبم خیر امت محمدﷺ را در نظر داشته باشند واز تشتت وتفرقه جوئی دوری کنند امت محمدﷺ تا قیامت بر سرخیر وحق هستند واگر مقام علما را نشناسیم خیر ونیکی در ما نیست. « به تألیف علامه محمد صابونی در بحث علمای اشعری مراجعه فرمائید که به طور مشروح نوشته است».

بحث زیاد، قداست وابهت بعضی از مسائل را از بین می برد

در بین علما احیاناً بحث در حقایق بعضی از مسائل عقیدتی پیش می آورند که خداوند متعال ما را مکلف نکرده کنه وحقیقت آنها را بدانیم وهرچند بحث ومباحثه به طولانی بکشد از رونق وقداست مسئله کاسته می شود که نباید زیاد مورد بحث وگفتگو واختلاف قرار گیرد، به چند فقره از آنها اشاره خواهد شد

۱) در شب معراج پیغمبرﷺ چگونه خداوند را رؤیت کرده است، که اختلاف دور و دراز در بین علماء موجود است، بعضی می گویند او را با قلب دیده وبعضی می گویند رؤیت عینی بوده وبعضی می گویند رؤیت واقع نشده است وهریک برای خود دلیلهایی می تراشند که ارزش ندارند وبه نظر من بحث در این باره فائده ندارد بلکه شاید ضررش بیشتر از منفعتش باشد، بالأخص اگر این جروبحث در نزد عوام الناس قرار گیرد بدون تردید در شک خواهد افتاد.

۲) نحوه گفتگوی خداوند متعال با حضرت موسی در کوه طور، بعضی می گویند کلام خدا نفسی وبدون حروف وصدا است ، بعضی مـی گوینـد با صوت وحروف بوده، وبعضی معتقد هستند که با خلق وایجاد کلمات می باشد.

به نظرم هر سه طائفه این اظهارات را به منظـور تنزیـه خداونـد مـی گویند وهم از شرک دور هستند ودوری می جویند.

۳) پیغمبرﷺ می فرماید ﴿وإني أراكم من خلفي كما أراكم من أمامي﴾ من شما را در پشت سرم مانند روبرو می بینم، بعضی می گوینـد برای او دو چشم از پشت خلق کرده است بعضی می گویند برای همان دو چشمان جلویی خداوند قدرت فوق العاده خلق کرده است که در پشت سر هم می بیند، بعضی می گویند خداوند انعکاس را در او می آفریند.

۴) جبریل به موقع آمدن به نزد حضرت رسولﷺ به صورت یک مرد می آید، در مورد خلقت جبرئیل ونحـوه تغییـر شـکل او وغیـره بحثهـای لاطائلی انجام می گیرد. من می گویم خداوند متعال ما را مکلف نساخته که حقیقت این امرها را بدانیم وکسیکه توحید وشـریعت را هـم آورده اسـت بطور مختصری آنها را بیان فرموده است ، پس ما چرا برآن اضافه نمـائیم، آیا این اضافات از بدترین بدعتها نیست؟!

وما باین اکتفا می نمائیم که بطور یقین رؤیت انجام گرفته، موسی‌علیه‌السلام مورد خطاب مستقیم خداوند قرار گرفته وحضرت رسـولﷺ از پشـت سـر دیده است وجبرئیل در صورت آدمی بـه خـدمت پیغمبـرﷺ آمـده اسـت وتفصیل آن منوط به علم خداوند است والسلام.

مفهوم توسل

بسیاری از مردم مفهوم حقیقت توسل را نمی دانند واز تعبیر وتفسیر آن به خطا رفته اند. لذا مفهوم صحیح توسل را از نظر خودم بیان می کنم، ولی قبل از اینکه به آن شروع نمایم لازم است به ذکر چند حقیقت بپردازم:

۱) توسل یکی از راههی دعا ویکی از درهای توجه به خداوند متعال می باشد. ومقصود اصلی وواقعی همان خداوند است ، وآنچه وسیله قرار گرفته است فقط برای نزدیکی به ذات ایشان است وکسی بر غیر این اعتقاد داشته باشد، مشرک وکافر است

۲) شخصیکه به چیزی متوسل می شود، فقط بخاطر محبت خداوند برای آن وسیله است ومعتقد است که خداوند او را دوست دارد، واگر خلاف آن برایش ظاهر شود، بدیهی است به هیچ وجه به آن متوسل نمی شود، بلکه از آن بیزار می شود ودوری می جوید.

۳) شخص متوسل به چیزی، اگر معتقد باشد آن چیز که وسیله قرار داده است مستقیماً می تواند ضرر یا منفعت برساند، این شخص مشرک وکافر می باشد.

۴) واسطه قرار دادن برای خداوند، نه لازم است ونه ضروری می باشد، اجابت دعا منوط به وسیله نیست، بلکه در اصل دعا ولابه به درگاه خداوند است وبس ، که قرآن در این مورد می فرماید﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ﴾ الآیه ودر جای دیگر آمده است ﴿ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ الآیه.

توسلی که مورد اتفاق است

از اینکه توسل به خدا بواسطه اعمال صالحه مشروعیت دارد ، جای تردید نیست وهیچ احدی در آن اختلاف ندارد، کسیکه روزه ونماز وقرائت قرآن وصدقه دادن خود را برای خدا وسیله قرار بدهد، علاوه اینکه هیچ اشکالی ندارد بلکه امید به اجابت ونیل به مطلوب را بیشتر می کند، وهیچ دونفر در این مسئله اختلاف ندارند ودلیل برآن حدیثی است که از پیغمبرﷺ روایت شده است : سه نفر که در یک غاری بودند وسنگ بزرگی حرکت کرد ودرب غار را برآنها مسدود نمود، هرچند تلاش کردند که آنرا بردارند، فائده در برنداشت واز زندگی قطع امید کردند سپس یکی از آنها خدمت صادقانه به پدرش ومادرش را وسیله برای خدا قرار داد ودیگری با پرهیز از ارتکاب زنا ، بعد از اینکه برایش فراهم بود وهیچ مانعی در بین نبود، ولی از ترس خدا مرتکب نگردید، این عمل خود را بین خود وخداوند وسیله قرار داد، وسومی امانتداری خود ، وحفظ مال مردم وپرداخت تمام آن به صاحب اصلیش واسطه بین خود وخداوند متعال قرار داد، سرانجام خداوند رحیم ورحمن به آنان رحم کرد، وسنگ از درب غار دور گشت وآنان را از این حادثه وناراحتی نجات داد، که در کتابهای احادیث بطور مشروح مسطور است .

شیخ الاسلام ابن تیمیه این نوع توسل را در کتابهای خود بالاخص در رساله « قاعدة جليلة فی التوسل والوسيلة» بطور تفصیل بیان داشته وتحقیقات کافی به عمل آورده ودلائل آنها را هم ذکر کرده است.

توسل مورد اختلاف

مسئله توسل که در بین علماء مورد اختلاف است، توسل فرد مسلمان به غیر از اعمال صالحه خود می باشد، مانند واسطه قرار دادن ذات واشخاص، مانند اینکه بگوید : خداوندا من پیغمبرت حضرت محمدﷺ را وسیله قرار می دهم، یا حضرت ابوبکر صدیق ویا عمر فاروق یا عثمان ذوالنورین ویا علی مرتضی را بین تو وخود وسیله قرار می دهم که دعایم را قبول فرمائید، بعضی از علماء این توسل وواسطه گریرا ممنوع می دانند.

ولی من اعتقادم بر این است ، اختلاف در این مورد شکلی ولفظی است ، چون کسانیکه ذات واشخاص را وسیله وواسطه قرار می دهند، در حقیقت عبارت از این است که اشخاص اعمال صالحه خود را وسیله قرار داده اند، واین نوع توسل باتفاق درست است ، وکسی که این واسطه را ممنوع اعلام داشته است ، اگر با دقت وبصیرت وسعه صدر به مسئله نگاه کند حقیقت برایش روشن می گردد واشکال برطرف می شود، واین فتنه وفساد که در بین مردم منتشر شده وحکم به شرک وکفر مسلمانان صادر می کنند، بکلی برطرف ومرتفع می گردد، من در آینده بیان می کنم که به چه نوع کسانیکه متوسل به غیر می گردند، در واقع به عبادت صالحه خود وکسب خودش توسل جسته است ومی گویم بدان کسی که به یک شخص توسل می کند بواسطه این است که او را دوست دارد وبا حسن ظنی که به او دارد معتقد است که دارای صلاحیت وولایت وفضل وبزرگواری است یا برای این است که فکر میکند این شخص خدا را دوست دارد ودر راه او مجاهدت وجان‌نثاری می کند ویا معتقد است که خداوند متعال او را دوست دارد مانند فرمایش خداوند که می فرماید«

یحبهم ویحبونه» خداوند آنان را دوست دارد وآنان هم خداوند را دوست دارند. ویا برای این است که اعتقاد دارد که شخص متوسل به دارای همه این صفات است واگر بدقت بنگرید در می یابید که این محبت واین اعتقاد از اعمال این فرد است که توسل کرده است ، چون عقیده اش بر این بوده واعتقاد در قلبش رسوخ یافته است پس این عقیده منسوب به او می باشد وباید جوابگو باشد وبه خاطر این عقیده وایده ثواب می برد، مثل اینکه در حالت توسل می گوید خداوندا من فلانی را دوست دارم ومعتقد هستم که از بندگان مخلص شما است، وشما را دوست دارد ودر راه شما مجاهدت وجانفدائی می کند وباز باورم بر این است که شما هم او را دوست داری واز او راضی هستی، این محبت خودم نسبت به او واین باورم را راجع به او واسطه ووسیله قرار می دهم که دعایم را مستجاب فرمائید واین کار وآن کار برایم انجام دهید. بلی اکثر کسانیکه این توسل را انجام می دهند به شرح وتفصیل آن نمی پردازند وبه علم مخاطبشان که هیچ چیز از او مخفی نیست وهرچه در آسمانها وزمین موجود است می داند وبرآنچه چشمهای خائن برای خود می پروراند ، وسینه آنرا مخفی می دارد اطلاع دارد ، اکتفا می کنند.

پس کسیکه می گوید خداوندا من پیغمبرت را برای خود وسیله قرار می دهم، یا کسیکه می گوید خداوندا محبت خودم نسبت به پیغمبرت را در نزد خودت برای خودم واسطه قرار می دهم ، یکسان است وهیچ تفاوتی ندارند، چون شخص اولی هم بخاطر محبتش به پیغمبرﷺ وایمان به او او را شفیع ووسیله قرار داده است ، اگر محبت او را نمی داشت وبه او ایمان نداشت هرگز اورا وسیله قرار نمی داد، ودرباره اصحاب واولیاء هم به همان نحو است .

وبا این تفصیل فکر می کنم برایت آشکار شد که اختلاف علماء در این مسئله لفظی وشکلی است ، ونباید این اختلاف باعث تفرقه مسلمانان ودشمنی با آنان گردد وکسانیکه این توسل را انجام می دهند نباید حکم کفر به آنها نسبت داده شود واز دایره اسلام اخراج گردند« سبحانک هذا بهتان عظیم»

دلیل مسلمانان که توسل را جایز می دانند

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ﴾ الآیه ودستور داده است وسیله برای او جستجو شود.

وسیله به چیزی گفته می شود که خداوند آنرا سبب نزدیکی به خودش قرار داده است ، وباعث برآوردن نیاز نزد خداوند باشد ، وپایه واساس براین گذاشته شده است ، وسیله در محضر خداوند دارای منزلت وقدر واحترام باشد.

ولفظ وسیله در آیه به طور عموم ومطلق بیان شده است که شامل به ذات و اشخاص مبارک وبزرگوار اعم از انبیاء واولیاء وصلحاء ، چه در قید حیات وچه در حال ممات باشند وشامل آوردن اعمال صالحه وکردار نیک، بوجهیکه شریعت برای توسل معین ساخته است می شود ، یعنی اعمالیکه از آدمی سرزده باشد.

وآنچه بعد از این می بینید ومی شنوید از احادیث نبوی وآثار گذشتگان برای شما روشن خواهند کرد که وسیله عمومیت دارد، پس گوش فرا دهید تا بشنوید که ثابت شده است ، توسل به پیغمبرﷺ قبل از اینکه به وجود بیاید، وبعد از تولدش واقع شده است وهمچنین بعد از فوتش

ودر مدت برزخ وبعد از برپایی محشر، توسل به او واقع شده وواقع خواهد شد که بطور اختصار به بیان آنها خواهیم پرداخت.

توسل به پیغمبرﷺ قبل از تولد

توسل حضرت آدم به حضرت رسولﷺ ؛ به اسناد معتبر وراویان مورد اعتماد پیغمبر ﷺ فرموده است ﴿ به هنگامیکه آدم دچار خطا شد واز بهشت رانده شد گفت: خداوندا ترا به خاطر محمد از گناهم در گذر، خداوند فرمود: ای آدم، چطور محمد را شناخته ای که هنوز او را خلق نکرده ام ، جواب داد یا ربی به هنگامیکه بدست قدرت خود مرا خلق کردی ودر من روح دمیدی، سرم را بلند کردم ، دیدم در پایه های عرش عظیم نوشته شده است « لاإله إلا الله ، محمد رسول الله» برایم معلوم شد اسم کسی را که در برابر اسم مبارک خود قرار داده ای ، در نزد شما از همه کس محترم تر واز همه مخلوقات دوستترش داری، خداوند فرمود: ای آدم راست گفتی، او را از همه مخلوق دوستتر دارم، از من دعا کن که به حرمت او ترا ببخشم، وبه همین خاطر ترا بخشیدم، واگر بخاطر محمد نمی بود ، شما را خلق نمی کردم» این حدیث را حاکم در کتاب « المستدرک» از ابوسعید عمرو بن محمد بن منصور عادل از ابوالحسن محمد بن اسحاق بن ابراهیم حنظلی از ابوالحارث عبداله بن مسلم فهری از اسماعیل بن مسلمه از عبدالرحمن بن زید بن اسلم واو از پدرش واو از جدش واو از عمر بن خطابﷺ روایت کرده است ، وسیوطی در کتاب خصائص النبویه همان حدیث را آورده است . وهمچنین بیهقی درکتاب دلائل النبوه. که اصلاً حدیث موضوع در آن نیست وقسطلانی آنرا صحیح دانسته است ، وجماعت دیگر نیز عین این حدیث را روایت کرده اند بطوریکه در صحت آن جای تردید نیست.

واز راه دیگر ای ابن عباس﷛ روایت شده است ﴿ فلولا محمد ما خلقت آدم ولا الجنة ولا النار﴾ ابن جوزی در کتاب الوفاء وابن کثیر در کتاب البدایه نقل کرده اند.

بعضی از علما به مقام انکار برآمده اند واز درجه حدیث تردید دارند، وبعضی مانند ذهبی وغیره می گویند این حدیث موضوع است ، وبعضی حکم به ضعیفی آن کرده اند وجماعتی هم اعتقاد به نکارت آن دارند، وبا توجه به این آراء معلوم می شود که هریک درحکم اتفاق ندارند، ومسئله بین ونفی واثبات وردوقبول واختلاف در درجه آن در دوران است . واین چون وچرا از ناحیه سند وثبوت حدیث می باشد، اما از نظر معنی ومفهوم آن ، اجازه بدهید میدان سخن را به شیخ الاسلام ابن تیمیه واگذاریم وبه سخنان او گوش بدهیم.

شواهد برای حدیث توسل آدم﵇

ابن تیمیه در این مورد دو حدیث ذکر کرده وبعنوان استناد واستشهاد آنها را آورده است و گفته است : ابوالفرج ابن جوزی باستناد به میسره روایت کرده است : « به رسول الله عرض کردم از کی پیغمبر شدی؟ پاسخ داد، در آن هنگام که خداوند زمین وهفت آسمان آفرید، وعرش را خلق کرد ودرپایه های عرش نوشت « محمد رسول الله خاتم الأنبیاء» وبهشت را آفرید وآدم وحوا را در آن اسکان داد، نام من را بر کلید درهای بهشت وقبه ها وخیمه ها نوشت ، که هنوز آدم در بین روح جسد بود ، وقتی او را زنده کرد وروان به تنش دمید، چشم را باز کرد وبه عرش نگاه نمود اسم من را در آن دید ، خداوند باو خبر داد، این محمد بزرگترین اولاد شما است ، وقتیکه شیطان آنها را فریب داد ، توبه کردند واسم من را

شفیع وواسطه قرار دادند».

ابونعیم حافظ در کتاب « دلائل النبوه » از جانب شیخ ابی فرج، سلیمان بن احمد برای ما نقل کرد که احمد بن سعید فهری گفت عبدالله ابن اسماعیل مدنی از عبدالرحمن بن یزید بن اسلم واو هم از پدرش واو از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده که گفته است : پیغمبر ﷺ فرمودند« وقتی آدم دچار خطا واشتباه شد ، سرش را بلند کرد و گفت ‹ یارب› به خاطر محمد من را ببخش، خداوند باو وحی فرستاد ، محمد چیست و کیست؟ گفت خداوندا، وقتیکه خلقت من را باتمام رسانیدی، سرم را به سوی عرش بلند کردم، دیدم در آنجا نوشته شده است « لا إله إلا الله ، محمد رسول الله» از این رو دانستم که محترمترین مخلوق شما در نزد شما است ، چون اسم خود واو را قرین قرار دادی ، خداوند فرمود بلی اینطور است ، شما را بخشیدم واو از اولاد شما آخرین پیغمبر خواهد بود، واگر بخاطر او نمی بود ، شما را نمی آفریدم».

این حدیث تأیید حدیث قبلی است وهردوی آنها مانند تفسیر برای احادیث صحیح است ، تا آخر به نقل از فتاوای ابن تیمیه جلد ۲ صفحه ۱۵۰.

من می گویم این گفته بر این دلالت می کند که این حدیث در نزد ابن تیمیه می تواند برای استشهاد آورده شود ، ودارای اعتبار است ، چون حدیث موضوع یا باطل در نزد علمای محدثین، نمی تواند مورد استشهاد واقع گردد وشما می بینی که شیخ الاسلام ابن تیمیه در این تفسیر به آنها استشهاد کرده است .

اصلاح ابن تیمیه خصوصیت این مفهوم را

شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد این موضوع کلام زیبا وپربها را دارد که از عقل وبصیرت وعلم او سرچشمه گرفته است : ایشان هرچند وجود این حدیث را از پیغمبر نفی کرده است « البته این نفی بر منوال علم او در آنزمان بود» ولی ایشان از این رأی برگشته وحدیث را از نظر معنی تأیید کرده ، وبسیار عالمانه وعاقلانه آنرا تعبیر وتفسیر کرده وثابت نموده است که در آن صحت روایت هست، وبا این رأی وتفسیر وتعبیر بطور بسیار واضح نظریه آن دسته را که معتقد هستند، حدیث فوق از لحاظ معنی فاسد است ، بی اعتبار نموده است وباز گفته است : آن عده که اعتقادشان بر این است ، این حدیث با مقام توحید وتنزیه تضاد دارد، از روی هوا وهوس وکورکورانه وسوء فهم این عقیده را برای خود برگزیده اند، امید است خداوند متعال چشم بصیرت ودقت در مسائل را به ماعطا فرماید وما را به طرف راه مستقیم وبی غل وغش اسلام هدایت فرماید.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در جلد ۱۱ صفحه ۹۶ فتاوای خود گفته است:

محمد بزرگترین اولاد آدم وکلیه مخلوق می باشد ، واز همه آنها فاضلتر ومحترمتر است واز همین نقطه سرچشمه گرفته است که بعضی می گویند، خداوند جهان را به خاطر او آفریده است ، یا اگر او نمی بود خداوند عرش وکرسی وآسمان وزمین وخورشید وماه را خلق نمی کرد، واین موضوع در حدیث پیغمبرﷺ خواه صحیح یا ضعیف نیامده است ، وهیچ یک از اهل علم ، بعنوان حدیث از پیغمبر نقل نکرده اند، بلکه از اصحاب هم معروف نیست ، بلکه یک کلامی است که قائل وگوینده آن

معلوم نیست وامکان دارد، از راه صحیح به این دو آیه تفسیر گردد، یا تفسیر این دو آیه باشد که در قرآن مجید آمده است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ الآیه ﴿.. وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ۞ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ۞ وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ..﴾ الآیه ، وبقیه آیاتیکه مشعر بر این هستند که خداوند تمام مخلوقات را برای استفاده آدمی خلق کرده است ، وبدیهی است به غیر از استفاده بنی آدم حکمتهای دیگر خداوند را در بردارد، که بسیار عظیم وبزرگتر از آن است ، ولی آنکه برای آدمی بیان کرده است : نه آن است که منتفع هستند وتوسعه نعمتهای ظاهری وباطنی می باشد.

اگر گفته شد این کار برای آن کار انجام شد ، به این معنی نیست در کار اولی هیچ چیز وهیچ حکمت دیگری نیست، یا اگر کسی بگوید : اگر فلانی نمی بود فلان چیز خلق نمی شد ، اقتضا نمی کند در چیز دومی هیچ حکمتی بزرگتر منظور نگردیده است ، بلکه می رساند که هرگاه بزرگترین وصالحترین بنی آدم حضرت محمدﷺ باشد، وآفرینش او نهایت مقصود باشد وحکمت بالغه نشان بدهد که او اعظم مخلوقات است، نتیجه گیری می شود که تمام مخلوق ونهایت کمال بوسیله محمدﷺ حاصل شده است « آلخ ازفتاوای ابن تیمیه»

تحلیل بسیار مهم ومفید از رأی ابن تیمیه که اطرافیانش از آن غافل هستند

خداوند شما را هدایت فرماید، به سخنان شیخ ابن تیمیه گوش فرا دهید ودقت نمائید که ایشان بعد از توسعه درک و دانش خود ، وبا سعه

صدر در تعبیر وتفسیر این خصوصیات که اشتهار یافته است ، چه نظری والایی داده ودارد، که در این نظریه حدیث توسل آدم به محمدﷺ آمده واز حاکم روایت کرده است، کسانی هم آن را صحیح ویا حسن دانسته اند وآنرا قبول کرده اند که قبلاً اسامی آنها را که از پیشوایان حدیث هستند ذکر کردم.

واین است که ابن تیمیه در اینجا می گوید « ان هذا الکلام له وجه صحیح» این کلام دارای وجهی درستی است ، پس گفته او کجا وگفته کسانیکه دنیا را زیرو رو می کنند وکسانیکه این کلام را بازگو می کنند ویا به آن باور دارند از دایره اسلام بیرون می برند وآنان را به ضلالت وشرک وبدعت وخرافی توصیف می کنند وبا وجود این گفتار ورفتار خود را سلفی می دانند، وبا افتراء وبهتان می گویند ما به ابن تیمیه منسوب هستیم ولی واقعاً نه سلفی هستند ونه با ابن تیمیه نسبتی دارند، واین ادعا فقط در این مسئله ندارند وبس ، بلکه در اکثر مسائل با ابن تیمیه هستند، تا مسائلی راجع به تعظیم از حضرت رسولﷺ وتأیید احترام وعظمت ومنزلت او پیش می آید ، در آنجا از او فاصله پیدا می کنند وتوقف می نمایند ومی گویند اجازه بدهید فکر بکنیم، واین به خیال باطل خودشان ، حمایت از مقام توحید وطرف‌داری از یگانه‌پرستی است . « سبحانک هذا بهتان عظیم».

تا اینجا دو فقره شاهد از محدثین وابن تیمیه برای اثبات توسل آدم به محمدﷺ بیان گردید.

شاهد سوم برای حدیث توسل آدم

شاهد سوم؛ ابن مندر در تفسیرش از محمد ابن علی بن حسین بن علی‹علیهم السلام› روایت کرده است گفت: به هنکامیکه آدم دچار خطا

واشتباه گردید، به شدت ناراحت بود وپشیمان شد ، وجبرئیل نزد ایشان آمد وگفت ای آدم ، من شما را به دری راهنمائی می کنم که خدا از آن در توبه شما را قبول می‌کند، در جای خود که با خداوند مناجات می کنی بلند شو، وخدا را ستایش ومدح وثنا کن ، خداوند متعال ستایش ومدح را از هر چیز دوست‌تر دارد، آدم گفت : چه بکویم ای جبرئیل ، گفت بگو « لا إله إلا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت» : او زنده است هرگز نخواهد مرد وتمام خیر در دست قدرت اوست وبر همه چیز قدرت دارد، سپس از گناهت توبه کن وبه او پناه ببر، وبگو ‹ سبحانک اللهم وبحمدک› ، هیچ معبودی غیر از شما نیست، من بر نفس خود ظلم کردم وکار بد انجام دادم، مرا مورد مغفرت قرار ده وهیچ کس نمی تواند از گناهان مغفرت نماید به غیر از ذات پاک شما، خداوندا من از شما تقاضا دارم برای خاطر محمد که بنده شما است ودر نزد شما احترام دارد از گناه من صرفنظر کن، گفت : آدم این کار را کرد ، خداوند فرمود ای آدم چه کسی آنرا یادت داده است ، جواب داد « یا ربی» به آن هنگام که روح در کالبدمن دمیدی، بلند شدم که بشر مستقیم القامت بودم ، می شنیدم ومی دیدم وشعور داشتم وبه اطراف نگاه کردم دیدم برپایه عرش شما نوشته شده بود « بسم الله الرحمن الرحیم، لا إله إلا الله وحده لا شریک له ، محمد رسول الله» وقتیکه با نام واسم مبارک شما ، اسم هیچ یک از ملائکه مقرب وپیغمبران مرسل نیامده بود وفقط اسم محمد آمده است ، دانستم که او محترمترین مخلوق نزد شما است، خداوند فرمود راست گفتی وتوبه ات را قبول کردم واز گناهت صرف نظر نمودم. در کتاب درالمنثور سیوطی جلد ۱ صفحه ۱۴۶ عین عبارت آمده است محمد بن علی بن حسین همان ابوجعفرباقر می‌باشد که از بزرگان تابعین ومورد اعتماد است جابر وابوسعید

وابن عمر وغیر آنها هم روایت کرده اند.

شاهد چهارم برای حدیث توسل آدم

ابوبکر آجری در کتاب «الشریعه» آورده است: هارون بن یوسف تاجر گفته است ابومروان عثمانی گفته که ابوعثمان بن خالد از عبدالرحمن بن زناد واو از پدرش روایت کرده که گفته است از کلماتیکه خداوند بواسطه آنها از گناه آدم صرفنظر کرد این بود آدم گفت: خداوندا من از شما می خواهم بخاطر احترام محمد در نزد شما، خداوند فرمود از کجا می دانی محمد چیست وکیست؟ پاسخ داد خداوندا سرم را بالا بردم ونگاه کردم دیدم برپایه عرش شما نوشته شده بود «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» از این رو دانستم که او محترمترین مخلوق شما است. اگر این اثر را به حدیث عبدالرحمن بن زید پیوست نمائیم بطور تحقیق مفید قوه بیشتر است که این امر بر کسی پوشیده نیست.

بهشت بر سائر انبیاء حرام است تا محمدﷺ داخل آن می شود

یکی دیگر از تفضل الهی بر حضرت رسولﷺ آن است که در حدیث آمده است که تا آن حضرت وارد بهشت نشود، داخل شدن به آن برای بقیه انبیاء مقدور نیست از عمر بن خطابؓ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود ﴿الجنة حرمت علي الأنبياء حتي أدخلها، وحرمت علي الأمم حتي تدخلها أمتي﴾ «دخول به بهشت بر تمام پیغمبران حرام است، تا من به آنجا داخل می شود، وبر تمام امتها حرام است تا امت من به آنجا وارد می شوند» طبرانی در کتاب اوسط این حدیث را روایت کرده است، وهیتمی گفته است اسنادش حسن است «مجمع الزوائد- جلد ۱۰ صفحه ۶۹».

ارتباط کائنات با اسم محمد ﷺ

باز یکی دیگر از الطاف خداوند برمحمد ﷺ این است که در تاریخ آمده است ، که نام محمد در جهان بالا انتشار یافت ، کعب الاحبار گفت: خداوند متعال به اندازه پیغمبران مبعوث عصا به آدم داد، سپس آدم رو به پسرش شیث گفت: ای پسرم شما جانشین من می باشی، این عصا را بگیر وآنها را با عبادت وتقوی نگهدار ومحکم از آنها مواظبت کن هر وقت نام خدا بر زبانت جاری کردی در پهلوی آن نام محمد را هم بیاور، همانا اسم او برپایه عرش نوشته شده بود، هنوز من در میان روح و گل بودم، سپس در آسمانها می گشتم وهرجا می رفتم اسم محمد بود ، سپس خداوند مرا در بهشت اسکان داد ، هرقصریکه در آنجا بود اسم محمد بر آن نوشته شده بود، بر سینه حور وبرگهای درخت طوبی واوراق سدرة المنتهی، نام محمد مکتوب بود، پس یاد وذکر او بسیار بکنید، که ملائکه در تمام ساعات ذکر او می نمایند الخ › المواهب المدینه – جلد۱ صفحه۱۸۶ ».

وشیخ ابن تیمیه این خبر را آورده وگفته است : همانا روایت شده است که خداوند متعال نام محمد را بر عرش وآنچه در بهشت موجود است از قبیل دربها، قبه ها ، ایوانها، قصرها نوشته است .

واین موضوع در بسیاری از تاریخها به نحوی ذکر شده است با این حدیث که اشاره به بزرگی اسم محمد وارتفاع ذکر او در بردارد موفقت دارد.

به روایت ابن جوزی از میسره؛ گفت از پیغمبر سؤال کردم، کی پیغمبر شدی؟ فرمود به هنگامیکه خداوند زمین وهفت آسمان آفریدوعرش را خلق کرد، در پایه عرش نوشت « محمد رسول الله خاتم

الأنبیاء» خداوند بهشتی را که آدم وحوا در آن اسکان داد آفرید، هنوز آدم در بین جسد وجان بود، خداوند اسم من بر تمام دربها وقبه ها وایوانها وقصرها نوشت ، همینکه خداوند ، جان در کالبد آدم خلق کرد به عرش نگاه کرد واسم مرا دید، خداوند متعال باو خبر داد این بزرگترین اولاد شما خواهد بود وقتیکه شیطان آدم وحوا را فریب داد ، توبه کردند واسم من را شفیع وواسطه قرار دادند ، الخ « الفتاوا جلد ۲ صفحه ۱۵۰ ».

چند فائده بسیار مهم از حدیث توسل آدم

در این حدیث که حضرت آدم به حضرت رسولﷺ قبل از اینکه بوجود بیاید توسل جسته است ، یعنی مدار برای صحت توسل آن استکسیکه وسیله وشفیع قرار می گیرد ، باید در نزد خداوند متعال مقرّب ومحترم ودارای شأن ومنزلت باشد ، ولازم نیست شفیع « متوسل به » در قید حیات ودر دنیا باشد.

از اینجا معلوم می گردد کسانیکه می گویند واسطه فقط خاص افرادی است که در قید حیات هستند وتوسل به مردگان جائز نیست ، پیرو هوا وهوس خود بوده اند، وهدایت خداوند همراه آنان نبوده است .

خلاصه کلام در بحث از درجه این حدیث

همانا این حدیث به شواهد وقرائنیکه دارد از حدیثهای صحیحه است ،وجماعتی از علمای بسیار بزرگ ودانا وپیشوایان وحافظان حدیث ، که دارای مقام معروف وشئون عالیه در حدیث هستند آنرا نقل کرده اند که آنها امنای سنت نبوی می باشند از قبیل حاکم وسیوطی وسبکی وبلقینی.

وبیهقی که تعهد کرده است حدیث های موضوع را درکتابش نیاورد ،

این حدیث را آورده است که ذهبی در مورد این کتاب گفته است : آنرا محکم بگیرید که همه اش نور وهدایت می باشد وبه همین نحو در کتاب « شرح المواهب وغیره» آمده است.

ابن کثیر هم در کتاب البدایه این حدیث را نقل کرده است، وابن تیمیه در کتاب فتاوای خود به آن استشهاد نموده است واز اینکه علماء بزرگوار در آن اختلاف دارند بعضی آنرا رد وبعضی آنرا قبول کرده اند، از ذهن دور نیست وغریب به حساب نمی آید چون بسیاری از احادیث نبوی به همین درد مبتلی می باشند بلکه مخالف ومنکران ومنقدان بیشتر از این حدیث را دارند، وبواسطه همین اختلاف وانتقادها است که این همه کتابهای قطور وبی شمار تألیف شده اند که انواع انتقاد واستدلال ومؤاخذات را دربردارند ولی به اینجا نرسیده است که یکدیگر را به شرک وکفر وگمراهی متهم نمایند وطرف مقابل را چنان معرفی کنند که از دایره اسلام خارج شده است وایمان ندارند، آنهم بواسطه اختلاف در درجه حدیث روی دهد، واین حدیث هم یکی از آنها می باشد ونباید راویان آنرا به زندقه وشرک وکفر متهم نمائیم.

توسل قوم یهود به حضرت محمد ﷺ

خداوند در قرآن می فرماید ﴿ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴾ آیه ۸۹ سوره بقره

وچون کتاب از خداوند به آنها رسید، وتوراتشان تصدیق می کرد قبلاً بوسیله آن کافران امید پیروزی داشتند ‹ با این همه› چون آنچه شناخته بودند آمد، به آن کافر شدند ولعنت خدا بر کافران ومنکران باد.

قرطبی گفته است «لما جائهم» یعنی قـوم یهـود« کتـاب» یعنـی« قرآن» «من عندالله مصدق» صفت قرآن است «لما معهم» یعنـی تـورات وانجیل قبلاً به آنان خبر داده بودند که قرآن می آید وآنچه در آن هسـت برای یهود بیان داشته بود، «وکانوا من قبل یستفتحون» یعنی طلب نصرت می کردند. ودر حدیث آمده است که پیغمبرﷺ بواسطه دعای پابرهنه هـای مهاجران طلب نصرت ویاری می کرد «یستفتح بصعالیك المهـاجرین» ابـن عباس‌رضي الله عنه می گوید : یهود خیبر با قوم غطفان دعـوا داشـتند وجنـگ مـی کردند، وقتیکه به هم رسیدند ، قوم یهود شکست خوردند وسپس این دعـا را می خوانند وبدرگاه خداوند لابه می کردند «اللهم نسألك بحق النبی الأمی الذی وعدتنا أن تخرجه لنا فی آخر الزمان ، أن تنصرنا علیهم» خدوندا از شـما می خواهیم به خاطر آن پیغمبر امی که به ما وعده داده ای در اخر زمان او را برای ما بفرستی ، ما را بر آنها نصرت بده وغالب گـردان. ودر مراتـب بعدی که با قوم غطفان روبرو می شدند ، این دعا را می کردنـد وبـر آنهـا پیروز می شدند ، وقتیکه حضرت رسولﷺ مبعوث شد ایمان نیاوردند وکافر شدند که خداوند این آیه را نازل فرمود : ﴿وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ﴾یعنی ای محمد بوسیله شما طلب ظفـر وپیـروزی مـی کردند وشما را وسیله قرار می دادند تا آخر «تفسیر قرطبی- جلد۲ صـفحه ۲۶ و۲۷»[1]

روایت ابن عباس بسیار معروف است ودر کتابهای تفسیر معتبر ذکر گردیده است وپیشوایان تفسیر از محدثین مانند ابوحـاتم وطبـری وبغـوی

۱) ذهبی، ترمذی، جعفر خطمی، طبرانی، حاکم، بیهقی وجماعت دیگر نیز این حدیث را روایت کرده اند، علامه محدث غماری گفته است معقول نیست حفاظ روی حدیثی اجتماع داشته باشند که در سند او مجهولی وجود داشته باشد.

وآلوسی وشوکانی آنرا آورده اند. وابن کثیر آنرا بدون اعتراض دیگران در کتاب البدایه آورده است واین روایتها در باب تفسیر واسباب نزول مورد قبول است ، بالاخص بیهقی در کتاب « دلائل» آورده است وتعهد کرده که حدیث موضوع را در آن ننویسد واین توسل مختص به زمان حیات حضرت محمدﷺ نمی باشد، بلکه از اصحاب بعد از وفات پیغمبر، نیز از این دعا استفاده کرده وبه آن توسل جسته اند.

طبرانی این حدیث روایت کرده است وقبل از آن داستانی را نقل می نماید: مردی برای رفع نیاز خود به خدمت حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه رفت ولی حضرت عثمان زیاد به او توجه نکرد، وبرای رفع نیاز او دستوری صادر نکرد واین مرد هر روز به خدمت ایشان می رفت ولی فائده نداشت روزی این مرد، عثمان بن حنیف را دید وصورت واقعه را باو گفت که خلیفه باو توجهی ندارد، عثمان بن حنیف باو گفت وسائل وضو را آماده کن ووضو بگیر وبه مسجد برو ودو رکعت نماز بخوان وبعد بگو « اللهم إنی أسألك وأتوجه إلیك بنبینا محمدﷺ نبی الرحمة ، یا محمد إنی أتوجه بك إلی ربك فیقضی حاجتی» ونیاز خود را ذکر کن.

آن مرد برابر گفته بن حنیف رفتار کرد، وبعد به در خانه حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه آمد ، خود نگهبانان آمدند ودست او را بگرفتند وبه نزد حضرت عثمان آوردند، عثمان او را با خود ودر جنب خود وفرشیکه بر آن نشسته بود نشانید وگفت کارت چیست؟ او هم احتیاج خود را بیان کرد وحضرت عثمان آنرا برآورد نمود، سپس رو به آنمرد گفت آن درخواست شما را فراموش کرده بودم وهمین حالا آنرا بیاد آوردم که خودت آمدی، وبعد از این هم هر نیازی داشتی نزد من بیا.

وقتیکه این مرد از نزد خلیفه بیرون آمد ، یک سره به نزد عثمان بن حنیف رفت واز او تشکر کرد و گفت : خلیفه به احتیاج من توجه نداشت واصلاً به من نگاه نمی کرد تا با او یک کلمه حرف بزنم ، تا شما درباره من با او صحبت کردی، عثمان بن حنیف گفت: به خداوند قسم من در مورد شما با خلیفه سخنی نگفته ام ولی در نزد رسول الله نشسته بودم وشاهد قضیه بودم که کوری نزد پیغمبر آمد واز اینکه بینائی را از دست داده بود وعصا کش نداشت شکایت کرد ، پغمبرﷺ فرمود : وضو بگیر تا آخر داستان را برای آن مرد بیان کرد.

منذری گفته است : طبرانی این حدیث را روایت کرده وبعد از آوردن حدیث گفته است این حدیث از احادیث صحیح است ، همین طور در جلد ۱ صفحه ۴۴۰ کتاب الترغیب ودر جلد ۲ صفحه ۲۷۹ کتاب مجمع الزوائد آمده است. وبا توجه به مفاد بالا ظاهر می گردد طبرانی که این قضیه را نقل کرده است آنرا صحیح دانسته است وحافظ ابوعبدالله مقدسی نیز آنرا صحیح پنداشته است وحافظ منذری وحافظ نورالدین هیثمی وشیخ ابن تیمیه هم این تصحیح را نقل کرده اند.

وخلاصه کلام این است: راوی این قصه عثمان بن حنیف که خودش ناظر ماجرا بوده وآنرا مشاهد کرده است ، به آن مرد که از دست خلیفه شکایت داشت که باو توجه نمی کند، این دعا را که در آن توسل به پیغمبر شده است وپیغمبر را مورد خطاب قرار داده که به فریادش برسد ودر نزد خدا شفاعت نماید، بعد از وفات پیغمبرﷺ بود وهنگامیکه آن مرد فکر می کرد که عثمان بن حنیف درباره او با عثمان بن عفان صحبت کرده وسفارش او را نموده است به این خاطر بود که خلیفه او را راه داد ونیازش را برآورد نمود، عثمان بن حنیف گفت من با خلیفه صحبت نکرده

ام وداستانرا برایش بازگو کرد، تا بفهمد که نیاز او بواسطه توسل به پیغمبر واستغاثه از او وندا کردن او برآورد شده است ، وقسم مغلظ خورد که من درباره شما با خلیفه هیچ نگفته ام.

قصه دیگر وتوسل دیگر که مورد تأیید ابن تیمیه است

ابن ابی الدنیا در کتاب « مجانی الدعاء» آورده است، ابوهاشم گفت از کثیر بن محمد کثیر بن رفاعه شنیدم، که یک نفر بیمار به نزد عبدالملک بن سعید بن ابجر آمد که او را مداوا نماید ، اورا معاینه کرد وشکمش را بیشتر مورد دقت قرار داد، گفت شما به بیماری مبتلا گشته ای که قابل علاج نیست، سؤال کرد آن بیماری چیست؟ جواب داد اسم آن « دبیله» است ویک غده بزرگ در شکم انسان است که در هر کس پیدا شود می میرد گفت مرد حالش تغییر پیدا کرد وگفت « الله، الله، الله، ربی لا أشرك به شيئاً اللهم إنی وجهت إليك بنبيك محمد نبی الرحمةﷺ يا محمد إنی أتوجه بك إلی ربك وربی يرحمنی مما بی» سه بار الله را گفت که خدای من است وهیچ شریکی برای او قائل نیستم خداوندا پناه به تو آوردم به خاطر پیغمبرت محمد که پیغمبر رحمت است ، ای محمد شما را در نزد خدای تو که خدای من هم هست شفیع قرار دادم وبه تو متوسل گردیدم که خداوند به من رحم کند واز بیماریکه دارم شفایم بدهد» کثیر گفت دکتر مجدداً شکم آن مرد را معاینه کرد وگفت شما خوب شده ای وهیچ بیماری نداری.

شیخ ابن تیمیه در کتاب « قاعدة جليلة» در صفحه ۹۴ آورده است : که این دعا وامثال آن بنا به روایتی علمای سلف هم از آن استفاده کرده اند.

معلوم است که ابن تیمیه این بحث را آورده است ، برای ایـن اسـت که آنرا برابر نظریه ومقصود خود توجیه نماید، وتعلیقـاتی بـر آن نوشـته است ، که برای ما مهم نیست ورأی خود را اعلام داشته است وآنچه بسـیار حائز اهمیت است این است که ابن تیمیه اقرار کرده است که استعمال این دعا در نزد سلف به ثبوت رسیده است وبه واسطه آن خداوند شفا را بـرای بیمار نازل کرده است، بگذار هر نوع که دلش می خواهـد تعبیـر وتفسـیر نماید .

تلاشهای بی فائده

بعضی آمده اند باطنطنه ودندنه فـراوان حـدیث توسـل آدم وحـدیث منقول از عثمان بن حنیف را رد کرده اند ودر این راه زحمات زیاد متحمل شده اند وآنچه در قدرت داشته اند به خرج داده اند تلاش کرده اند گفتگـو نموده اند، جنگ وجدال را راه انداخته اند ، نشسته وبرخاسـته انـد، سـخنها گفته اند و... و... تا بتوانند آنها را مردود اعلام دارند ولی تـلاش آنهـا بـه جایی نخواهد رسید ، در برابر تمام مساعی آنها برای رد کردن این احادیث وامثال آنها سرانجام سرشان به سنگ می خورد، چـون بزرگـواران آنهـا از علما وفقها وفضلا که از آنان عاقلتر وعالمتر وبافهم وشعورتر وبسیار متدین تر وباتقواتر ومخلص‌تر بوده اند، بر ضد وخلاف گفته آنها رأی داده اند، از جمله امام احمد بن حنبل که بنا به گفته ابن تیمیه، قائل به توسل بوده است ومانند عز بن عبدالسلام ویا خود ابن تیمیه در توسـل خـاص بـه حضـرت رسول ﷺ وغیره.

ودر آخر پیرامون محمد بن عبدالوهاب بگردیم. که در نسبت کفر به کسانیکه توسل می جویند به گفته او استناد واستشهاد نموده اند، که شخص

ایشان به کلی این مضوع را انکار کرده است ودر فتاوای خود تصریح نموده است که توسل جزء فروعیات است وازاصول دین به حساب نمی‌آید. پس در فروعیات کفر وتکفیری در کار نیست وبحث هریک از آنها بامید خداوند در این کتاب خواهد آمد.

شیخ محدث علامه عبداله غماری در موضوع این حدیث رساله مخصوصی نوشته است بنام « مصباح الزجاجة فی صلاة الحاجة» در آن کتاب این مسئله را به خوبی روشن نموده است ودلایل شافی وکافی آورده است ، خدا جزای خیرش بدهد.

توسل به حضرت رسولﷺ در صحرای محشر

از اینکه در صحرای محشر به حضرت رسول توسل می شود جای شک وتردید نیست ولازم نمی دانم در این مورد اطاله بحث نمایم، چون حدیثهای شفاعت به حد تواتر رسیده اند، ودر آنها تصریح گردیده است که مردم در میدان صحرای قیامت از اینکه در آنجا بسیار متوقف می شوند ومنتظر می مانند وترس وخوف بر آنان مستولی می شود، وناراحتی شان به حد اعلی می رسد برای اینکه از این مضیقت وناراحتی خلاصی یابند، به پیغمبران خدا توسل جسته وپناه می برند اول به حضرت آدم بعد به حضرت نوح، ابراهیم ، اسماعیل، موسی، عیسی،‹علیهم السلام› پناه می برند که به فریادشان برسند، هریک دلیلی می آورند که قادر نیستند شفاعت را انجام دهند وهریک مردم را راهنمائی می کنند که به سید المرسلین مراجعت کنند، تاهمه از او کمک می طلبند زود به فریاد آنها می رسد ومی خواهد خواسته آنها را فراهم نماید ومی فرماید انجام می دهم انجام می دهم وبعد به حالت سجده در می آید ودر سجده باقی می ماند تا ندا می رسد ای

محمد سرت را بلند کن وبه شفاعت بپرداز که شفاعت شما قبول می گردد، این واقعه باجماع رسولان خدا وباجازه خداوند، می رساند که پناه بردن به بزرگان ومقربان درگاه الهی به موقع بروز وحدوث حوادث وشداید از بزرگترین کلید رفع شداید وحصول فرج وشادی است واز طرفی باعث رضامندی خداوند متعال می باشد،

نحوه توسل از نظر ابن تیمیه

شیخ ابن تیمیه در کتاب خودش به نام « قاعدة جليلة في التوسل والوسيلة» به موقع بحث از آیه ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ﴾ می گوید: طلب وسیله مردم برای خداوند ، بواسطه ایمان واطاعت از او وانجام فرایضش که بر کلیه مردم فرض گردانیده است ، در تمام احوال در ظاهر وباطن، چه در زمان حیات رسول ویا بعد از فوت او چه در حضور ویا در غیبت ایشان، واجب گردانیده است می باشد.

وبر همه کس لازم است ایمان واطاعه از اوامر الهی را بدرگاه خداوند را وسیله قرار دهد، واین توسل بر همه کس ودر همه احوال لازم است، واز هیچ کس ساقط نمی گردد، وبرای عدم انجام این توسل هیچ عذری پذیرفته نخواهد شد وبرای احترام در محضر خداوند ودریافت رحمت او ونجات از عذاب وناراحتی او ، غیر از وسیله قرار دادن ایمان واعمال صالحه هیچ چاره دیگری نیست.

حضرت محمدﷺ شفیع تمام مردم است ودارای مقام محمود. در محضر خداوند است که مورد غبطه اولان وآخران قرار دارد، پس او بزرگترین شفیعان ودر خدمت خداوند از قدر ومنزلت ومقامی بالا ووالا برخوردار است ، خدوند درباره موسی می فرماید ﴿ وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهاً ﴾ ودرمورد

عیسی می گوید﴿ وَجِیهاً فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ﴾ وحضرت محمد از تمام انبیاء ورسولان دیگر مقامش بالاتر است.

اما کسانی از شفاعت او برخوردار هستند واز دعای او استفاده می نمایند که پیغمبر برای آنها دعا وشفاعت کرده باشد ، کسیکه حضرت برای او دعا وشفاعت بنماید می تواند آنرا وسیله قرار دهد وبدرگاه خدا لابه وزاری نماید ودر ضمن دعا وشفاعت پیغمبر را واسطه بین خود وخدای خود قرار دهد، همچنانکه در روز قیامت یاران آن حضرت ومردم هم، به ذات باری پناه می برند ودعا وشفاعت پیغمبر را هم وسیله قرار می دهند.

در کتاب « فتوای کبری» شیخ آمده است : از شیخ الاسلام (ره) سؤال شد آیا توسل به حضرت رسولﷺ درست است یا نه؟ پاسخ داد الحمدلله اما توسل به ایمان بایشان ومحبت وطاعت او وفرستادن صلوة وسلام بر او وبه دعا وشفاعت ایشان ، خلاصه به آنچه از افعال او وافعال بندگان که از طرف خداوند به آنها امر شده است ودر حق پیغمبر نازل گشته است ، باتفاق تمام مسلمانان درست است واشکالی ندارد « فتاوی کبری- جلد ۱صفحه ۱۴۰».

من می گویم از این گفته شیخ دو چیز استنباط می شود:

اول- همانا یک فرد مسلمان که مطیع ودوستدار حضرت رسولﷺ باشد واز کلیه اوامر ونواهی او پیروی نماید، ووشفاعت او را تصدیق می کند می تواند این اطاعت ومحبت وتصدیق را در محضر خداوند وسیله قرار دهد.

بدیهی است هروقت ما پیغمبر را وسیله وشفیع قرا می دهیم، خدا شاهد ودانا است که مقصود ما این است که ایمان به محمد ومحبت به او

وبه فضل وشرف او در نزد تو در برابر تو وسیله قرار می دهیم ومقصود اصلی از توسل همان است وبس. وتصور نمی رود هیچ کس توسل به پیغمبر را به غیر از مفهوم فوق انجام دهد واین مفهوم احیاناً به موقع دعا ونیایش فرد مؤمن ذکر می شود واحیاناً ذکر نمی شود چون اعتماد به مقصود اصلی از توسل که ایمان به پیغمبر ومحبت او وفضل شرافت او را دارد.

دوم- کسانیکه پیغمبر برای آنها دعا می کند، می توانند بواسطه دعای او به خداوند متعال پناه ببرند وآنرا وسیله قرار دهند، ودر حدیث آمده است که حضرت رسول برای امتش دعا کرده است ودر بسیاری از حدیثها این موضوع ثابت شده است : از جمله آنها از عائشه (رض) روایت شده است گه گفته: وقتی که دیدم حضرت رسول درنهایت آرامش وطیب خاطر است ، باو گفتم « یا رسول الله» برای من دعا کن، پیغمبر فرمود : خداوندا از گناهان وسهو واشتباه عائشه درگذر از آنکه کرده است ویا می کند واز آنکه بطور محرمانه ویا بطور علنی انجام داده است واو را مورد مغفرت خود قرار دهید، عائشه از این دعا خنده اش گرفت وتعادل خود را از دست داد، به نحویکه سرش در آغوش پیغمبر قرار گرفت، پیغمبرﷺ باو گفت از دعایم خوشت آمد؟ پاسخ داد چطور از آن خوشم نمی آید ، پیغمبر فرمود ای عایشه این دعا برای امتم می باشد که در هر نماز این دعا را برای امتم بجا می آورم.

بزاز این حدیث را روایت کرده است وافراد او هم از انسانهای صحیح هستند ، به غیر از احمد بن منصور که او از ثقه« مورد اعتماد» می باشد، همچنین در کتاب « مجمع الزوائد» روایت شده است : پس بنابراین برای هر مسلمان درست است که بدرگاه خداوند رازونیاز نماید وبگوید: خداوندا

همان پیغمبرت محمدﷺ برای امتش دعا کرده ومن یکی از افـراد امـت او هستم به شما پناه می آورم واین دعای او را در خدمتت وسیله قرار می دهم ، مرا مورد مغفرت ومرحمت خود« تا آخر هر چه می خواهد بگوید» قرار دهید. هر وقت این کار را انجام دهد از امر متفق علیه بین علما خارج نشده است .

واگر چنانچه بگوید خداوندا من محمد را وسیله قـرار مـی دهـم وبـه آنچه در درون دارد تصریح نکند که منویات قلبش مقصود کـل مسـلمانان می باشد ، باز از حد جواز علماء خارج نشده است ، چون کسانیکه پیغمبـر را وسیله قرار می دهند غیر از اینکه یعنی به محبت وقربت وجاه وفضـل او ودعا وشفاعت او به شما توسل می نمائیم ، بـالاخص کـه او در بـرزخش صلاة وسلام کسانیکه برایش می فرستند می شنود، وجواب مناسـب را مـی دهد، چون در حدیث آمده است که پیغمبرﷺفرموده است « هم حیات وهم مماتم برای شما خیر وبرکت است ، در قید حیات شما صحبت مـی کنیـد ومن هم برای شما صحبت می کنم، ودر حال مماتم اعمال وکردار شـما را به من نشان می دهند اگر آنها خیر ونیک بودند ، حمد خداوند را بجای می آورم واگر شر وبد بودند از خداوند برای شما طلب مغفـرت مـی نمـایم» اسماعیل حافظ در بحث صلاة برپیغمبر وهیثمی در کتـاب مجمـع الزوائـد روایت کرده اند وحدیث صحیح می باشد که در آینده هم می آید.

واین حدیث صراحت دارد که حضرت رسولﷺ در برزخ برای امتش استغفار می نماید، واستغفار ، خودش دعا می باشد که بـرای امـت منفعـت دارد.

ودر حدیث دیگر آمده است که حضرت ﷺ فرموده است « هریک از شما بر من سلام کند ، خداوند روحم را به من برمی گرداند تا جواب سـلام

آن سلام را بدهم» ابوداود از ابوهریره روایت کرده است وامام نووی اسناد آنرا صحیح دانسته است .

واین حدیث اشعار میدارد که پیغمبرﷺ جواب سلام را می دهد، وسلام هم امان است یعنی آن حضرت دعای امان برای آن فرد می کند وبا او منفعت می رساند.

امام احمد بن حنبل وابن تیمیه توسل به شخص نبی اکرمﷺ را جائز می شمارند.

شیخ ابن تیمیه در بعضی مواضع کتابش نوشته است : که توسل به شخص پیغمبرﷺ درست است ، وفرقی نگذاشته که پیغمبر در حال حیات یا ممات وحاضر یا غائب باشد، ودر فتوای کبری این مطلب را از امام احمد وعز بن عبدالسلام هم نقل کرده است.

شیخ ابن تیمیه گفته است : وهمچنین توسل به پیغمبرﷺ در دعا جائز است وبه حدیثی که از ترمذی روایت شده است استناد کرده که پیغمبر به یک نفر یاد داد که بگوید « اللهم أسألك وأتوسل إليك بنبيك محمدﷺ نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه بك إلى ربك، فيجلي حاجتي ليقضيها فشفعه في» این نوع توسل زیباست الخ « الفتاوی جلد ۳ صفحه ۲۷۶»

وبعد ادامه داده است : اما توسل برای خداوند، به غیر از شخص نبی اکرم ، خواه اسم آن استغاثه بگذارند یا خیر، اطلاع ندارم که هیچ کس از سلف آنرا کرده باشد وهیچ روایت وآثار آنرا ندیده ام و آنچه در این باره می دانم این است که شیخ از آن منع کرده است ، اما توسل به پیغمبرﷺ در این باره حدیثی در سنن است که نسائی وترمذی وغیر آنها آنرا روایت کرده اند که یک نفر عرب نزد رسول خداﷺ آمد و گفت یا رسول الله ، من

بینائیم را از دست داده ام ، در نزد خدا برایم دعا کن که بینائیم را بـه مـن برگرداند، پیغمبر فرمود وضو بگیر ودو رکعـت نمـاز بگـذار وبعـد بگـو « اللهم أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد، يا محمد إنى اتشفع بك فى رد بصـرى، اللهم شفع نبيك فى» سپس فرمود اگر نیازی دیگری را هم داشته باشی مثـل این دعا را بخوان، خداوند بینائی آن شخص را باو بازگردانید، بخـاطر ایـن حدیث، شیخ ابن تیمیه، توسل به شخص نبی اکرم را از بقیه توسـلها اسـتثنا کرده است، الخ « الفتاوى- جلد۱ صفحه۱۰۵» .

وشیخ ابن تیمیه درجای دیگر کتابش نوشته است ، بـه خـاطر همـان حدیث ، احمد در یکی از مناسک خود که برای رفـیقش مـروزی مرقـوم داشته او بدعای پیغمبر توسل را جائز دانسته است ، اما غیر از احمد معتقـد هستند این نوع توسل قسم دادن خداوند متعـال اسـت وخداونـد در برابـر مخلوق قسم داده نمی شود، ولی در یکی از دوروایت احمد آن قسم را جائز دانسته وبه همین خاطر توسل به آنرا درست می داند« فتاوای کبری- جلـد ۱ صفحه ۱۴۰» .

امام شوکانی امام علمای محدثین وامام سلفیان در رساله خودش بنام « الدر النضيد فى اخلاص كلمة التوحيـد» نوشته است : اما توسل نزد خداوند به یکی از مخلوقش در مورد در خواست عبد از خدایش، شـیخ عزالـدین بـن عبدالسلام، معتقد است که درست نیست واگر حدیث درسـت باشـد فقـط توسل به حضرت رسول درست است وشاید مقصـودش از حـدیث همـان حدیث است که نسائی در سنن خود آورده، وترمذی ابن ماجه وغیـر آنهـا روایت کرده اند که کوری نزد حضـرت رسـولﷺ آمـد واز دسـت دادن بینائیش را پیش او شکایت برد، حدیث تا آخر.

بعد از ذکر حدیث گفت ، در این باره مردم دو نظر دارند:

اول- توسل عبارت از آن است که عمر بن خطاب نقل کرده است ؛ هروقت به خشکسالی مبتلی می شدیم دعا می کردیم خداوندا پیغمبرت را در حضورت وسیله قرار می دادیم وشماهم باران برای ما می فرستادی والآن بدرگاه تو عباس عموی پیغمبرت را وسیله قرار می دهیم، واین قصه در صحیح بخاری وغیر از آن آمده است ، عمرﷺ گفت در حالیکه پیغمبر در قید حیات بود، برای باران او را در درگاه خداوند وسیله قرار می دادیم ، وبعد از فوت ایشان به عباس توسل می کنیم وتوسل اصحاب به پیغمبر در زمان حیاتش وبه عباس عمویش بعد از رحلت ایشان برای اینکه خداوند باران برای آنها بفرستند، یعنی متوسل به دعا وآنها هم دعا می کردند، پس حضرت رسولﷺ وحضرت عباسﷺ در مورد استسقاء ، شفاعت ودعا برای مردم می کردند، واز خداوند می خواستند برای مردم باران بفرستد.

دوم- اینکه توسل به حضرت رسولﷺ درزمان حیات وممات وحضور وغیابش درست است وبرشما مخفی نماند که توسل به حضرت رسولﷺ در زمان حیاتش انجام شده وبعد از فوت آن حضرت ، توسل به غیر واقع شده است وصحابه رسول بر این امر اجماع سکوتی دارند، چون به موقع توسل عمرﷺ به عباسﷺ هیچکدام منکر نشدند واعتراض نکردند، من اعتقادم بر این است که نظریه عزالدین بن عبدالسلام که گفته است توسل اختصاص به پیغمبرﷺ دارد ودرست نیست به بقیه مخلوق توسل کرد، صحیح نیست ودو دلیل دارم:

دلیل اول- آن بود که گفتیم اجماع صحابه در توسل به عباسﷺ موجود است .

دلیل دوم- توسل به درگاه خداوند بواسطه اهل علم وفضل ، در حقیقت توسل به اعمال صاحله وفضائل آنان است ، چون فاضل تنها به اعمالش، این وصف را پیدا می کند، اگر یک نفر گفت : خداوندا در درگاه شما فلان عالم را وسیله قرار می دهم معنی این است که اورا بواسطه علمش وسیله قرار می دهد ودر حدیث صحیحین وغیر آنها ثابت شده است ، حضرت پیغمبرﷺ داستان سه نفر که در غاری بودند وسنگ بزرگی سرازیر گردید ودرست در دهانه آن غار مستقر شد وآن سه نفر در آنجا محبوس واز زندگی قطع امید کردند، سپس هر یک از آنها، به بزرگترین ومخلص ترین عمل نیک خود توسل جستند، تا آن سنگ بزرگ از در غار خارج شده وآنها بیرون آمدند، برای مردم بازگو فرمود، سپس معلوم می گردد ،اگر توسل به درگاه خدا به اعمال صالحه درست نباشد ویا کفر تلقی گردد، بقول آندسته که در این مورد بسیار غلو وافراط می نمایند، از قبیل ابن عبدالسلام وپیروانش ، در مرحله اول آن سنگ از درغار دور نمی رفت ودعائشان قبول نمی شد ، ودر مرحله دوم حضرت رسولﷺ بعد از بیان داستان سکوت نمی کرد ومی فرمود آن کار ایشان درست نبوده است .

وبا این داستان وثبوت آن از نظر محدثین وثبت آن در صحیحین ، معلوم می شود ، آنچه مانعین ومعاندین توسل به انبیاء وصلحاء به آن استدلال کرده اند از قبیل آیه ﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ﴾ وآیه ﴿ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴾ ویا آیه ﴿ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ ﴾ الآیه ، مورد قبول نیست ، ومعنی این آیات ومورد نزول آنها را ندانسته اند واستدلال به آنها را در جایی آورده اند که اصلاً به آن مربوط نیست، همان گفته آنان که می گویند﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ﴾ تصریح دارد که عبادت بتها انجام شده

است ومعلوم است کسیکه به یک نفر عالم توسل کند به هیچ وجه برای او عبادت نمی کند بلکه فکر می کند که او دارای علم است ، این یک فضیلت برای او محسوب می شود، وعلم در نزد خداوند دارای منزلتی است ، وآن شخص همین وصف را واسطه قرار می دهد.

ویا آیه ﴿ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴾ خداوند نهی فرموده که با او یک نفر دیگر را دعا وصدا بزنند وبگویند« یا الله ، یا فلان» یا « بالله وبفلان» وبدیهی است کسیکه به یک عالم توسل می جوید، به غیر از خدا از کسی دیگر دعا نکرده است بلکه عمل نیک آن عالم را وسیله قرار می دهد وبدرگاه خدا لابه وزاری می نماید وتوسل به عمل صالحه درست است ، همچنانکه آن سه نفر عمل نیکی خود را واسطه قرار دادند.

ویا آیه ﴿ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ﴾ الآیه آن جماعت از کسانی استمداد می کردند که نمی توانند جواب بدهند واز خداوند مدد نخواستند، تا به آنان جواب بدهد ولی کسانیکه به عالمی مثلا توسل می کنند، فقط از خداوند دعا می طلبند واز غیر او ندا وطلب استمداد نمی کنند وبا این تفصیل برایت روشن گردید که آنها به خارج از موضوع استدلال کرده اند که آیات مورد استناد آنان به هیچ وجه شامل متوسلین بدرگاه خداوند نیستند وهمه متوسلین قائل به وحدنیت خدا هستند ومی دانند درکارش شریک ونظیر ندارد.

وهمچنین معاندین ومخالفان توسل به انبیاء وعلماء وصلحاء به آیه ﴿ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۞ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ ﴾ استناد کرده اند که این هم خارج از موضوع است ، چون این آیه مبارکه صراحت دارد که خداوند متعال در روز قیامت منفرد به امر هست وتنها او در امور دخالت می کند وبرای غیر او حق دخالت نیست.

کسانیکه به یکی از پیغمبران الهی ویا یکـی از علمـای دینـی وفـرد صالحی توسل می کنند، هیچ گاه معتقد نیستند که آن پیغمبر ویا آن ولـی وعالم در روز قیامت در کار وبار خدا شراکت دارنـد، هـر کس اعتقـادش براین باشد یکی از بندگان خدا، خواه نبی ویا عالم وولـی باشـد ، در امـور قیامت شریک خدا هستند ودر کار او دخالت مـی نماینـد ، بلـی آن فـرد گمراه وکافر می باشد.

ویا منکران توسل به آیه ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ وآیـه ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾ استدلال می کنند، همانا این دو آیـه صـراحت دارند که رسول خدا نمی تواند در امور خداوندی دخالت نماید ، واو بـرای خودش مالک نفع ویا ضرر نیست، پس بدیهی است وقتی برای خودش این قدرت را نداشته باشد ، برای دیگران به طریق الاولی ندارد، ولی در این آیه ها توسل به پیغمبران واولیاء وعلماء، منع نشده است ، در حالیکـه خداونـد متعال به رسولش مقام محمود ومقام شفاعت عظمـی را عطـا کـرده، واو از بهترین کسانی است که واسطه قرار گیـرد، ومـردم از او طلـب شـفاعت نمایند، وخداوند باو فرموده طلب کن تا اجابت شـود، شـفاعت کـن کـه شفاعت از شما قبول است ، ودر قرآن مجید آمـده اسـت ، شـفاعت تنهـا باجازه واذن خداوند می باشد وشفاعت را فقط به کسانی مـی دهـد کـه از آنها راضی باشد .

وباز کسانیکه توسل را ممنوع می دانند به فرمـایش حضـرت رسـول استدلال کرده اند؛ به هنگامیکه این آیه نازل شـد کـه ﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ فرمودند: ای فلان پسر فلان، من از طرف خداوند برای شما مالک خیر وشر ومنفعت نیستم، این گفته پیغمبر فقط به ایـن تصـریح دارد کـه رسول خداﷺ به فردی که خداوند بخواهد به او ضرر برساند ، نمی تواند بـه

او منفعت برساند ویا بالعکس اگر خدا بخواهد به شخصی منفعت برساند، پیغمبر نمی تواند باو ضرر برساند، وقتی این قدرت را در خانواده خود نداشته باشد به طریق اولی برای اجنبی نخواهد داشت ، وهر فرد مسلمان آنرا می داند. واز این کلام پیغمبر به هیچ وجه استفاده نمی شود که توسل کردن باو بدرگاه خداوند جائز وروانیست، چون همانا توسل، درخواست امری از کسی است که دارای امرو نهی می باشد ، ودرخواست کننده برای اجابت طلبش از کسی که اجابت ورد فقط در اختیار اوست واومالک روزجزا است می خواهد چیزیکه به نظر خودش به اجابت نزدیکتر است وسیله قرار دهد، ویقین می داند آنوسیله مؤثر واقعی نیست، « در اینجا سخنان شیخ شوکانی تمام شد»

شیخ محمدبن عبدالوهاب اعتقاد دارد توسل درست است

از شیخ محمد بن عبدالوهاب سؤال شد : در مورد استسقاء(طلب باران) که می گویند « لابأس بتوسل بالصالحین» واز قول امام احمد که گفته است « یتوسل بالنبی خاصة» نظر شما چیست؟

پاسخ داد : فرق آشکار است ، وبحث در این باره هر چند مورد نظر ما نیست ، ولی بطور اختصار بعضی از علماء که توسل به صلحاء را جائز می دانند، وبعضی توسل را مختص به نبی اکرم دانسته اند وبیشترین علما از توسل نهی کرده اند، واز آن کراهت دارند، این موارد از مسائل فقهی است ، هرچند مامعتقدیم که قول جمهور حق است ، وتوسل از افعال ممنوعه ومکروهه است، اما اگر توسل را انجام دهد، بر او اعتراضی نخواهیم گرفت ومسائل فقهی اجتهادی جای انکار نیست.

ولی انکار واعتراض ما بر کسانی است که در برابر مخلوق چنان دعـا ولابه وزاری می کند ، بیشتر از آنچه در برابر خداوند انجام می دهد، ویا به زیارت قبر یکی از اولیاء از قبیل عبدالقادر یا غیر او می رونـد ودر مقابـل قبر یا ضریح شیخ، شروع به گریه وزاری ولابه می کند واز او می خواهـد هم وغمش را برطرف نماید وبه کمک درماندگان برود وآرزوی مراجعین را برآورده نماید ، اما نیایش در برابر خداوند متعال به طور اخلاص کـه در دعا بغیر از خدا از کسی استمداد نمـی کنـد، هرچنـد در دعـایش بگویـد خداوندا، از شما طلب می نمایم که بخاطر پیغمبرت ویا رسولت ویا بخـاطر عبادت صالحان وعلم عالمان، نیازم را برآورده فرما ویا اینکه به زیارت قبر معروف وغیره می رود ودر نزد آن قبر در برابـر خداونـد دعـا مـی کنـد ودست لابه وزاری را به طرف پروردگار بلند مـی کنـد وغیـر از خـدا از کسی دیگر یاری نمی جوید اشکالی نیست، ومیان این دوشخص فرق زیـاد دارد که اولی ممنوع است ودومی اشکالی ندارد.

پاسخ دادن شیخ محمد بن عبدالوهاب تمام شد ، باستناد « فتاوای شیخ الامام محمد بن عبدالوهاب، در مجموعه تألیفات قسم سوم صـفحه ۶۸ کـه دانشگاه امام محمد بن سعود اسلامی آنرا گردآوری ودر هفتـه نامـه شـیخ محمد بن عبدالوهاب انتشار داده است ».

واین پاسخ شیخ محمد بن عبدالوهاب دلالـت مـی کنـد کـه توسـل درست است ، النهایه او جانب جمهور علماء را گرفته که گفته اند توسـل مکروه است ورأی او هم بر کراهت توسل است ، ولی معلـوم اسـت کـه مکروه حرام نیست، تا چه رسد که آن را بدعت وشرک قرار دهند.

شیخ محمد بن عبدالوهاب خودش را از کسانیکه توسل را کفر می دانند مبرا می کند

شیخ محمد بن عبدالوهاب، در یک نامه که به مردم « قصیم » نوشته است ، کسانکه گفته ند که گویا من گفته ام هر کس توسل بکند کافر است ، سخت در اشتباه هستند، همانا سلیمان ابن سحیم، افتراهایی به من نسبت داده است که آنها را نگفته ام هیچ بلکه قسمت اکثر از آنها اصلاً به خاطرم هم عبور نکرده است ، از جمله گفته است که هر کس به صلحاء توسل کند محمد بن عبدالوهاب آنرا کافر می داند، یا گویا من شیخ بوصیری را بخاطر اینکه گفته است « یا أکرم الخلق» وبقیه گفته های دیگرش مشرک است که روحم از آنها اطلاع ندارد، وپاسخ من باینها این است « سبحانک هذا بهتان عظیم» به رساله اول ویازدهم از مجموع رساله های شیخ محمد بن عبدالوهاب از قسم پنجم صفحه ۱۲ و۶۴ مراجعه نمائید.

توسل به آثار حضرت رسولﷺ

در تاریخ ثابت است که اصحاب حضرت رسول آثار آنحضرت را مبارک می دانستند ، واز آن بعنوان تبرک استفاده می کردند، واین فقط یک معنی دارد ، یعنی آثار او را در نزد خداوند وسیله قرار می دادند، چون توسل فقط از یک جهت انجام نمی گردد، بلکه از راههای گوناگون واقع خواهد شد.

پس آیا ممکن است توسل به آثارش درست باشد ولی توسل به شخص او ممنوع شود؟ آیا امکان دارد توسل به فرع جائز باشد ولی توسل به اصل درست نباشد؟ آیا توسل به آثار،که اگر مبارک وشرافت واهمیتی داشته باشد بواسطه صاحب آن است درست وصحیح است ، ولی توسل به

صاحبش درست نیست ، اگر کسی این ادعا را بکند میگوئیم « سبحانک هذا بهتان عظیم».

روایتهایی که در این موضوع نص دارند وجای شک وتردیدی باقی نگذاشته‌اند زیاد هستند، ولی من چندتای مشهور ازآنها را دراینجا می آورم؛

حضرت عمر‌رضی‌الله‌عنه بسیار آرزو داشت که به موقع مردن در نزد ضریح حضرت رسول‌ﷺ مدفون گردد، درحالتیکه وقت مرگش فرا می رسید، پسرش عبدالله را به نزد حضرت عائشه فرستاد، که از او اذن بگیرد، این کار عملی شود، عایشه فرمودند، من اینجا را برای خودم در نظر داشتم ، ولی عمر را بر نفس خود ترجیح می دهم، عبدالله به نزد پدرش برگشت وباو مژده داد، چه مژده ای ؟ عمر گفت سپاس برای خداوند هیچ چیز در دنیا باندازه این موافقت ام‌المؤمنین عایشه برای من اهمیت نداشت، برای اطلاع به اصل موضوع وشرح آن به کتاب صحیح بخاری مراجعه نمائید، متوجه می شوید که آرزوی عایشه وعمر چرا باین حد بود که در جوار قبر نبی اکرم‌ﷺ مدفون شوند وچرا دفن در آنجا برای عمر از همه چیز مهمتر ومحبوبتر بود؟ وهیچ تعبیری برای آن متصور نیست، غیر از اینکه می خواستند به این همسایگی بعد از وفات پیغمبر توسل جویند واز درگاه خداوند آنرا واسطه قرار دهند، وآنرا مبارک می دانستند ویا اینکه وقتی حضرت رسول‌ﷺ دهان مبارش ر روی دهان یک ظرفی چرمی می گذاشت واز آن آبی می نوشید، ام سلیم دهان آن ظرف را که دهان پیغمبر به آن رسیده بود، پاره کرد وبعنوان تبرک نگه داشت وانس می گوید آن دهان چرمی در نزد ما موجود است .

واینک هروقت حضرت ﷺ سروریش را اصلاح می فرمود اصحاب کرام، برای گرفتن تک تک موی ایشان مسابقه می کردند.

وبیا سخنان اسماء دختر ابوبکر را بشنوید که می گوید: من جبه آن حضرتﷺ را نزد خود نگهداشته ام ، وبرای درخواست شفای بیماران از خداوند متعال آن جبه را در آب می انداختیم، وآبش را به بیماران می دادیم.

اینک مهر خاتم حضرت در نزد ابوبکر وعمر وعثمان نگهداری واز آن محافظت می کردند تا اینکه در یک چاه آب افتاد.

تمام این احادیث ثابت وصحیح می باشند ودر بحث «تبرک» آنها را خواهیم آورد، وسؤال من این است : این سه نفر از اصحاب کرام، چرا از آثار حضرت رسولﷺ محافظت می کردند وآنرا محترم می شمردند؟

«دهنه ظرف چرمی، موی ریش، عرق بدن، جبه، خاتم، جانمازی» آیا مقصودشان از نگهداری آنها وبقیه آثار آن حضرتﷺ چه بوده است ؟

آیا فقط برای یادگاری است، ویا نگهداری آثار تاریخی است که در موزه بگذارند؟ اگر مقصود یادگاری مجرد بود، پس چرا در موقع نزول بلا وبیماری وبه موقع دعا به درگاه خداوند آنها را وسیله ومورد توسل قرار می دادند، واگر به منظور مواظبت از آثار تاریخی است ، آن موزه که آنها در انجا نگهداری می شوند کجا است واین فکر بدعت آور از کجا به صوب آنها آمده است ؟ «سبحانک هذا بهتان عظیم» .

پس برای نگهداری آن آثار غیر از اینکه بگوئیم آنها را مبارک دانسته اند، تا اینکه به موقع نیایش بدرگاه خداوند، وطلب شفای بیماران از محضر او ، آنها را وسیله قرار داده وبه آن توسل جویند، راهی دیگری باقی نمانده است وهمه مسلمانان می دانند که توسل چیزیرا ایجاب نخواهد کرد، چون معطی واقعی ومؤثر حقیقی فقط ذات مبارک الهی است ، وتمام مخلوق بنده وعبد وتحت فرمان واراده او است ، که قادر نیستند به نفس

خودشان منفعت یا ضرر برسانند، تا چه رسد بدیگران، مگر باذن خداوند متعال که در اینصورت می توانند شفاعت کنند، واز درگاه ایشان طلب شفا ونزول رحمت ورفع بلا ونقمت نمایند.

توسل به آثار انبیاء

خداوند در قرآن فرموده است ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ سوره مبارکه بقره آیه ۲۴۸.

باز رسولشان به آنها گفت ، نشانی حکومت او آن است که صندوق معلوم نزد شما خواهد آمد، همان صندوقیکه در آن ، برای شما آرامشی هست از خدا، وباقی مانده ای است از آنچه خاندان موسی وهارون از خود بجا گذاشته اند که آن صندوق را ملائکه حمل می کنند ومی آورند، علامت روشنی است از خداوند اگر مؤمن باشید.

حافظ ابن کثیر در کتاب تاریخش از ابن جریر نقل کرده است، هر وقت با دشمنان جنگ می کردند، آن صندوق را همراه می آوردند وبه برکت آن آرامش که خدا در آن قرار داده بود وبه برکت آنچه از آل موسی وهارون باقی مانده بود ودر آن صندوق گذاشته بودند، بر دشمنان خود غلبه می یافتند.

دریکی از نبردهایشان با طائفه غزه وعسقلان که صندوق را همراه نداشتند مغلوب شدند وبعد با زورکی وقهر وعدوان ، صندوق را از دست آنها بیرون آوردند، ابن کثیر می گوید، در آن صندوق یک طشت طلائی

که سینه انبیاء در آن شست وشو داده می شد بود، وبه سبب آن بر دشمنان فائق می آمدند.

ابن کثیر در کتاب تفسیرش گفته است: در آن صندوق عصای موسی وهارون ودو تابلو از تورات ولباس هارون گذاشته بودند وبعضی هم گفته‌اند عصا ودو کفش نهاده شده بود« تفسیر ابن کثیر- جلد یک صفحه۳۱۳».

قرطبی گفته است : احتمال دارد در مورد آن صندوق گفته شود که خداوند متعال آنرا بر آدم نازل فرمود، تا اینکه بدست یعقوب رسید ودر بنی اسرائیل باقی ماند وبواسطه آن بر دشمنان خود غالب می آمدند، تا اینکه نافرمانی انجام دادند وقوم عمالقه برآنها چیره شدند وصندوق را از آنها گرفتند « تفسیر قرطبی- جلد۳ صفحه۲۴۷» . واین آوردن صندوق به میدان نبرد وانتظار چیرگی، در حقیقت ، توسل به آثار انبیاء می باشد ، وغیر از این مفهوم دیگر ندارد، ونشانه این هم هست، که خداوند به آن راضی بوده است ، بدلیل اینکه صندوق بر آنها بازگردانید ، وآنرا علامت صحت پادشاهی طالوت قرار داد، واین عمل را از آنان نهی نکرد.

توسل حضرت به احترام خود واحترام انبیاء وصالحان

در مناقب واحترام فاطمه دختر اسد، مادر علی بن ابی طالب آمده است که به هنگام فوت ایشان حضرت رسول بر سر گور اوحاضر شد، وبدست خود گور را می کند وخاک گور چه بیرون می انداخت ، وقتیکه گور به انتها رسید، پیغمبرﷺ در آن دراز کشید وفرمودند :« الله الذی یحی ویمیت وهو حی لا یموت، اغفر لأمی فاطمهٔ بنت أسد،ولقنها حجتها ووسع علیها مدخلها، بحق نبیک والأنبیاء الذین من قبلی فإنک أرحم الراحمین»

سپس چهار بار براو الله اکبر خواند، وبعد خودش وعباس وابوبکرصدیق اورا در درون گور ودر لحد گذاشتند، « طبرانی در کتابهای کبیر واوسط روایت کرده است» وهمچنین در کتاب مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۲۵۷ این موضوع آمده است که حدیث از مرتبه حسن پائینتر نیست، بلکه بنا به شرط ابن حبان از احدیث صحیحه می باشد، وملاحظه خواهیم نمود ، پیغمبر اینکه حضرت رسولﷺ در این حدیث وحدیثهای دیگر در درگاه خداوند به حق واحترام آنان توسل کرده است همه فوت کرده بودند، بنابراین ثابت می شود که توسل به درگاه عظمت الهی به حق وباهل حق چه در قید حیات وچه در حالت ممات باشند درست است .

توسل به سائلان ونیایش کنان بدرگاه خداوند

ابوسعید خدریؓ از حضرت رسولﷺ روایت می کنند که فرموده است : کسیکه به قصد ادای نماز در مسجد از خانه خود خارج گردد، وبگوید خداوندا، بخاطر کسانیکه از ته قلب بدرگاه شما نیایش می کنند واز شما طلب مغفرت می نمایند وبه خاطر این بیرون آمدنم که خودت داناهستی که بیرون آمدنم به منظور خود نشان دادن ویا تکبر نیست وبرای ریا وتعریف نیست واز خانه بیرون آمدنم برای پرهیز از نارضایت شما وبدست آوردن رضایت شما می باشد ، از شما تقاضا دارم که من را از آتش نجات دهی واز گناهانم درگذری وهیچ کس نمی تواند از گناه صرفنظر نماید مگر شما، پیغمبر فرمود خداوند متعال با روی باز باو نگاه می کند وهفتاد هزار ملئکه برای او طلب مغفرت می کنند.

منذری در جلد ۳ صفحه ۱۱۹ در کتاب « الترغیب والترهیب» نوشته است ابن ماجه روایت نمود وشیخ امام الحافظ ابوالحسن آنرا حسن دانسته است.

خلاصه کلام، علمای بزرگ محدثین از قبیل ابن خزیمه، منذری ، وشیخ ابوالحسن، عراقی، بوصیری صاحب قصیده بردیه ، ابن حجر، دمیاطی، عبدالغنی مقدسی، ابن حاتم وغیره این حدیث را صحیح وحسن دانسته اند. سؤال می کنم که بعد از تأیید آن عده از علمای فوق جای تردیدی باقی می ماند؟ وآیا هیچ فرد عاقلی حاضر هست روایت وحکم این دانشمندان فاضل که از افراد حفاظ حدیث ومورد اعتماد هستند، ترک کنند وبه سخنان آنعده بر سر سفره حدیث طفیلی می باشند، گوش بدهند، بی شک خیر.

﴿ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِى هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِى هُوَ خَيْرٌ ﴾ ﴿ فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِى فِى الصُّدُورِ ﴾

« آیا حاضر هستند مبادله کنند یک چیز خوب وخیر بدهند ، ودر برابرش چیز نامرغوب وبی اهمیت بگیرند» « همانا آن چشم ظاهری را کورنمی کند ، بلکه چشمی دردلهاست ودرسینه قرار دارد کور می گرداند».

با راهنمائی حضرت عایشه توسل به قبر حضرت رسولﷺ

امام حافظ دارمی در باب « ما أکرم الله تعالی نبیه» در کتاب سنن خود از چند نفر راوی تا به حضرت عایشه می رسد روایت کرده است که در شهر مدینه در اثر خشک‌سالی قحطی بسیار شدید پیش آمد ، وشکایت را نزد حضرت عایشه بردند، عایشه گفت بروید در ضریحی که بر قبر حضرت رسول هست ودر بالای آن روزنه ایجاد کنتید، که میان قبر

وآسمان سقفی نباشد وبه حق ایشان از خداوند طلب باران نمائید، می گوید مردم همان کار را کردند وباران به اندازه بارید که گیاه سبز شد وشترها فربه شدند، « تفتقت من الشحم فسمی عام الفتق».

حضرت عایشه وجایگاه او در برابر قبر پیغمبرﷺ

بعضی از علما به علت اینکه این واقعه به‌حضرت عایشه منتهی میگردد وایشان صحابیه هستند وعمل اصحاب مورد حجت قرار نمی گیرد، در جواب گفته می شود بلی درست است که این رأی عایشه است ولی مشارإلیها به دارا بودن علم سرشار معروف بود، واین رأی را در مدینه ودر میان تعداد زیادی از صحابه ومحدثین ابراز داشت ومورد اعتراض واقع نگردید. واز این داستان برایمان معلوم می شود که حضرت عایشه اعتقاد داشت که حضرت رسولﷺ بعد از فوتش همچنان بر امتش مهربان ورحیم است وبرای آنها شفاعت انجام می دهد واگر کسی از او طلب شفاعت کند پیغمبر شفاعت را برایش انجام می دهد که حضرت عایشه آنرا انجام داد، واین نوع دعا وطلب شفاعت نه شرک است ونه ازلوازم شرک به حساب می آید ، همچنانکه این امر را مدعیان دروغگو واز خدا بی خبران مدعی هستند، چون معلوم است حضرت عایشه وامثال او به عوامل شرک وآنچه دل را می میراند، اطلاع کافی داشته اند.

این داستان سنگ محکمی به دهان مخالفان می کوبد واز طرفی ثابت می نماید که حضرت رسولﷺ بعد از فوتش باز به امور امتش اهتمام می ورزد. وبه ثبوت رسیده است که حضرت عایشه گفته است« وقتی به انجا می رفتم که حضرت رسول در آن مدفون است حجاب را بر می داشتم می گفتم آنها یک پدرم ودیگری شوهرم می باشد ولی وقتی عمر در پهلوی

آنها مدفون شد به خدا قسم کاملاً رویم را می پوشیدم ورعایت حجاب می کردم واز عمر حیا وشرم می نمودم» ‹ رواه احمد وغیره›

زمان خلافت عمرﷺ وتوسل به قبر نبی اکرمﷺ

حافظ ابوبکر از چند نفر تا به مالک می رسد روایت کرده است، در زمان خلافت عمر بن خطاب خشکسالی وقحطی در مدینه پیش آمد، یکی از اصحاب که گویا بلال بن حارث مزنی بود، به نزد قبر پیغمبر آمد وگفت یا رسول اللهﷺ از خداوند تقاضا کن که بارانی برای امتت بفرستد که خیلی در مضیقه هستند، شب حضرت رسولﷺ را در خواب دید وباو گفت، پیش عمر برو وسلامش برسان، وباو بگو که خدوند، بر ایشان باران می فرستد، وباو بگو زرنگ ، زرنگ باشد. آن شخص نزد عمرﷺ آمد وخوابی را که دیده بود برایش باز گو نمود، عمر گفت خداوندا تو شاهد هستی از هیچ چیز تقصری نکردم مگر از آنچه از او عاجر مانده باشم. ‹ ابن کثیر بدایه – جلد ۱ صفحه ۹۱›.

وهیچ یک از ائمه که این حدیث را آورده اند، ویا کسانی بعد از آنها آمدند، نگفته اند که این کفر وگمراهی است وهیچ یک از آنها در متن حدیث طعنه نزده اند، ابن حجر عسقلانی هم این حدیث را آورده است.

توسل مسلمانان در روز یمامه به حضرت رسولﷺ

ابن کثیر نوشته است شعارمسلمانان در واقعه یمامه « یا محمداه» بود.

خالدبن ولید بر آن قوم حمله برد ودر میان آنها عبور کرد تا بکوه مسیلمه رسید، ودر آنجا منتظر ماند که مسیلمه بدنبالش بیاید تا او را بکشد ولی مسیلمه نیامد واو هم بر گشت ودر میان هر دوصف ایستاد ومرد مبارز

خواست و گفت من ابن ولیدم برگردید من پسر عامر وزید هستم، پس شروع کرد به خواند شعار مسلمانان در آنروز که «یا محمداه» بود «البدایه والنهایه- جلد۶ صفه۳۲۴».

توسل به حضرت رسولﷺ به هنگام بیماری وناراحتی

ابن هیثم بن‌خنس‌می گوید: درنزد عبدالله بن‌عمر بودیم که پایش سست شد، مردی گفت ای عبدالله کسیکه از همه دوستتر داری یاد کن ، او هم گفت «یا محمد» مثل اینکه از بند وزنجیر رهایی یافته است.

واز مجاهد روایت شده است در نزد ابن عباس پای مردی سست گردید، ابن عباس باو گفت یادکن از کسیکه از تمام مردم دوستترش داری، او گفت «محمدﷺ» وسستی پایش از بین رفت.

شیخ ابن تیمیه در فصل۴۷ صفحه۱۶۵ در کتاب «الکلم الطیب» آورده است که این توسل به صورت ندا آمده است .

توسل به غیر از نبی اکرمﷺ

عتبه بن غزوان از پیغمبرﷺ روایت کرده است : اگر یکی از شما در جایی چیزی را گم کرد ودر آنجا غریب باشی، ودوست وهمراهی سراغ نداشته وخواستی به شما کمکی بشود، بگو «یا عبادالله أعینونی، فإن لله عباداً لا نراهم». ای بندگان خدا به کمکم برسید، همانا خداوند بندگانی دارد که ما آنها را نمی بینیم.

ابن عباس از پیغمبر روایت کرده است : همانا خداوند متعال به غیر از کرام الکاتبین ملائکه در زمین دارد همه چیز را یادداشت می کنند ، حتی برگ درختان که از درخت می ریزند، می نویسند، اگر در زین دردی یا

رنجشی برای شما پیش آید فریاد کنید « أعینونی یا عباد الله» بـه فریـادم برسید ای بندگان خدا. « طبرانی روایت کرده است» عبدالـه بـن مسـعود روایت کرده است که پیغمبر فرمود: اگر در یک صحرای پهن، حیوانی را گم کردی ندا کنید ، ای بندگان خـدا ای بنـدگان خـدا ، او را نگهداریـد، همانا برای خداوند متعال بندگانی هستند که در زمین حاضر می باشند وآن حیوان را پیدا می کنند. ابویعلی وطبرانی این حدیث را روایت کرده اند.

ودر حدیث آمده است حضرتﷺ بعد از دو رکعت نماز فجـر «صـلوة الضحی» می فرمود ﴿ اللهم رب جبریل واسرافیل ومیکائیل ومحمد النبی، أعوذ بك من النـار﴾ نووی در بحث اذکار این حدیث را آورده است ، اختصـاص به ذکر چند نفر ملائکه می رساند که در معنی چنین می شـود « اللـهم إنی أسئلك وأتوسل إلیك بجبریل و...آلخ» وابن علان در جلد ۲ صفحه ۲۹ شـرح الأذکار نوشته است که توسل جنبه شرعی دارد وبرای گفته خود به حدیث نبوی استدلال کرده است که فرموده است « اللهم إنی أسئلك بحق السائلین» که در این حدیث توسل به حق ارباب خیر ونیکوکاراز سائلین شده اسـت، پس به طریق اولی توسل به انبیاء ومرسلین مشروعیت دارد

توسل عمر به عباس چه معنی دارد

بخاری به روایت از انس نوشته است که عمر بن خطاب‌رضی‌الله‌عنه بـه موقـع قحطی وخشکسالی به واسطه عباس بن عبدالمطلب طلب بـاران از خداونـد متعال می کرد ومی گفت: خداوندا ما برای نزول باران رسـولت را واسـطه قرار می دادیم وباران برای ما نازل می کردی، خداوندا ما عموی رسولت را واسطه قرار می دهیم ودعا می کنیم که برای ما باران نازل فرمائید. زبیر بن بکار در کتاب الانساب این داستان را به طور مشروح‌تر آورده اسـت کـه

خلاصه آن باین شرح است : عبدالله بن عمر روایت می کند که در سال معروف به « رماده» عمر بن خطاب برای نزول باران عباس بن عبدالمطلب را شفیع قرار داد ودر یک خطابه برای مردم گفت: ای مردم حضرت رسول عباس را بیشتر از اولاد خودش دوست می داشت ، ای مردم به حضرت ﷺ در مورد عمویش عباس اقتداء نمائید واو را در مقام عظمت الهی وسیله قرار دهید، ای عباس به دعا ونیایش اقدام کن ، واز دعاهای عباس رضی الله عنه این بود، خداوندا هر بلائیکه نازل می شود در برابر گناهان است وهیچ بلائی برطرف نمی شود مگر با توبه خالص، واینک مردم به طرف شما پناه آورده اند ومرا واسطه قرار داده اند، چون در نزد رسولت عزیز بودم اینک دست پر گناه خود را به سوی تو بلند کرده ایم، وچهره خود را با توبه به طرف شما نگران کرده ایم، خداوندا برای ما باران نازل کن، ورأفت پیغمبرت بر عمویش مستدام بفرما.

روایت می کند که در آسمان ابرها ظاهر شدند بسیار بزرگ، وتیره وباران شروع شد وزمین باز سبز وخرم گردید ومردم از قحطی نجات یافتند، مردم به سوی عباس هجوم آوردند ودست خود را بر او مالش می دادن وباو می گفتند مبارک باد بر شما ای ساقی حرمین، وحضرت عمر گفت قسم بخدا این یک وسیله بود به درگاه خداوند ونشانه شأن عباس می باشد.

ودر این باره عباس بن عتبه پسر برادر عباس چنین سروده است :

بعمی سقی الله الحجاز وأهله   عشیة یستقی بشیبته عمر
توجه بالعباس فی الجدب راغباً   فما کر حتی جاء بالدیمة المطر

به واسطه عمویم ، خداوند متعال به حجاز وساکنانش آب داد، در شبانگاهی عمر موسفید او را برای نزول باران وسیله قرار داد.

در خشکسالی وقحطی، با رغبت ومیل عباس را واسطه قرار داد، برنگشتند مگر وقتیکه باران تمام دشت وصحرا را پر کرده بود.

وهمچنین حسان بن ثابت(شاعر زمان حضرتﷺ) دراین مورد گفته‌است:

سأل الإمام وقد تتابع جدبنا فسقی الغمام بغرة العباس

عم‌النبی وصنو والده الذی ورث النبی بذاک دون الناس

أحیا الإله به البلاد فأصحبت مخضرة الأجناب بعد الیأس

درحالیکه چند سال پشت سرهم خشکسالی بود، عمر از خداوند خواست، پس ابر بواسطه پیشانی عباس که عموی پیغمبر بود وپسر پدرش هم می باشد که در این مورد او وارث پیغمبر است نه بقیه مردم، خداوند متعای به خاطر ایشان، ممکلت را زنده گردانید بطوریکه تمام اطراف آن سرسبز وخرم گردید، بعد از اینکه یأس ونومیدی کشور را فرا گرفته بود.

بلی حق عمر بود که در نماز باران برای مردم امام جماعت باشد، اما به خاطر لحترام وتعظیم حضرت رسولﷺ وآل وعیالش، از این حق خود صرفنظر کرد، وعباس عموی پیغمبر را جلو انداخت، که در پناه بردن به درگاه خداوندی مبالغه کرده باشد، وبه قدر امکان توسل به حضرت رسولﷺ بنماید، ومردم را هم تشویق کرد که عباس را دردرگاه با عظمت خداوند وسیله قرار بدهند، وهمچنین هم این عمل را انجام داد، وازعباس تقاضا کرد که به جای حضرت رسول در حال حیاتش بایستد وبرای مردم در پیشگاه خداوند در خواست نزول باران نماید، واین کار عمر محضاً برای احترام رسولﷺ وآل وبیتش بود، وخواست منزلت عباس را به مردم نشان دهد وآنرا در دعایش هم به صراحت گفته است:

«خداوندا ما بوسیله پیغمبرت بدرگاه شما روی می آوردیم وبرای ما باران نازل می کردی والآن عموی پیغمبرت را واسطه قرار می رهیم،

باران برای ما نازل فزما، یعنی ما به شما متوسل می شدیم به واسطه بیرون آمدن پیغمبر ما به صحرا ومصلی که نماز بجای می آوردیم، والآن که این کار برای ما میسر نیست چون پیغمبرت در قید حیات نمی باشد ، من این عمل را بوسیله یکی از اهل بیت ایشان انجام می دهم تا امید به قبولی دعا در پیشگاهت برای ما بیشتر باشد، وحضرت عباس هم در دعایش گفت ، مردم مرا پیش انداخته اند، چون من در نزد رسولت عزیز بودم وبا ایشان فامیل هستم، خداوندا محبت پیغمبر را برای من مستدام بدار، یعنی تضرع ودعایم را به خاطر رسولت قبول کن .

و کسانیکه برداشتشان ازاین داستان این است که چون پیغمبر در حال حیات نیست وعباس زنده است به همین خاطر این کار را انجام داده است ، بدانید که عقل وشعور آنها مرده است، وواهمه بر آنها غلبه کرده است وبه حالت تعصب ویا نفهمی با خود صحبت می کند، چون به طور حتم عمر که عباس را واسطه قرار داد فقط به خاطر احترام پیغمبر واهل وبیتش می باشد که عباس جزء آنها است . وآندسته که این عقیده را دارند که توسل به زنده درست است ولی توسل به مرده شرک می باشد ،

بدانید که از راه مستقیم وحقیقت بسیار دور وفاصله زیاد گرفته اند ، چون اگر توسل شرک باشد، تفاوت بین مرده وزنده نیست، مگر نمی بینی اعتقاد به ربوبیت غیر خدا واستحقاق عبادت برای او اعم از انبیاء ویا اولیاء وملائکه وغیره شرک است ، پس آن درست نیست ، چه در حالت مرده یا زنده ویا در دنیا وآخرت که جائز نیست .

آیا شنیده ای کسی بگوید اعتقاد به ربوبیت غیر خدا در حال حیات جائز است اما بعد از مرگ شرک می باشد؟

پس معلوم گردید قرار دادن وسیله عبادت برای او نیست مگر اینکه اعتقاد داشته باشد که او رب است مانند آنچه بت‌پرستها با بتهایشان انجام می دادند، بلی در اینصورت شرک وکفر است ، ولی اگر این عقیده را نداشته باشد ، وعلاوه که از طرف خداوند متعال به آن امر شده است « وابتغوا إليه الوسيلة» این توسل عبادت برای آمر آن است « سبحانه وتعالى» .

داستان العتبی درباره توسل

امام حافظ شیخ عمادالدین ابن کثیر می گوید جماعت زیاد از جمله « ابومنصور سباغ» در کتابش به نام « الشامل» داستان عتبی این طور روایت می کند: در نزدیک به قبر حضرت رسولﷺ نشسته بودم ، یک نفر عرب آمد وگفت « السلام علیک یا رسول الله» از کلام خداوند شنیده ام ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴾

« اگر بر نفس خودشان ظلم روا داشتند ونزد شما آمدند واز خداوند متعال استغفار کردند ورسول خداهم برای آنها مغفرت نماید ، در می یابند که خداوند مهربان وتوبه را قبول می نماید» ، ای رسول خدا من به خدمت شما آمدم واز گناه خود استغفار می نمایم وشما را در نزد خداوند شفیع قرار می دهم، وسپس این دو بیت را خواند:

یا خیر من دفنت بالقاع أعظمه فطاب من طيبهن القاع والاكم
نفسی الفداء لقبر أنت ساكنه فيه العفاف وفيه الجود والكرم

این دوشعر را خواند ورفت، ابومنصور اضافه می کند که عتبه می گوید خواب برمن غلبه نمود وبه خواب رفتم، در آن خواب حضرت رسولﷺ را دیدم فرمود: برو به آن عرب برس وباو مژده بده، که همانا خداوند او را مورد عفو قرار داد.

بزرگواران ذیل این داستان روایت کرده اند:

۱- شیخ نووی در کتاب ایضاح باب ششم صفحه۴۹۸

۲- ابن کثیر در تفسیر معروفش به موقع تفسیر ایه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ... آلخ»

۳- شیخ ابومحمد ابن قدامه در کتاب «المغنی» جلد۳ صفحه ۵۵۶

۴- شیخ ابوالفرج ابن قدامه در کتاب شرح کبیر جلد۳ صفحه۴۹۵

۵- شیخ محمد منصور بن یونس البهوتی در کتاب کشاف القناع در جلد۵ صفحه ۳۰ که از مشهورترین ومعتبرترین کتاب حنابله است.

ولی امام قرطبی از بزرگترین ومعروفترین مفسران قرآن ، در تفسیر معروف خود بنام «الجامع» این داستان را به نحویکه شبیه داستان قبلی است روایت کرده است واین طور گفته است ابوصادق از علی نقل کرده است سه روز بود که حضرت رسول را دفن کرده بودیم یک نفر عرب پیش ما آمد وخود را روی قبر پیغمبرﷺ انداخت واز خاک آن بر سرش ریخت وگفت ای رسول خدا گفته شما را قبول کردیم ، آنچه از کلام خدا به ما گفتی همه اش را حفظ کردیم، واز جمله آنچه از طرف خدا بر شما نازل گردید، آیه ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ... آلخ﴾ همانا من بر نفس خود ظلم روا داشتم وبه خدمت شما آمدم وطلب مغفرت می نمایم، واز قبر ندا در آمد که مورد مغفرت واقع شدی« تفسیر قرطبی جلد ۵ صفحه ۲۶۵»

این بود داستان عتبی واین جماعت هم آنرا نقل کرده اند،

حالا خواه گفته شود که داستان صحیح است ویا گفته شود که از ناحیه سند ضعیف است وبه کدام قسمت از حدیث مرتبط می شود، ما سؤال می کنیم ومی گوئیم، آیا این دسته از علمای کبار چیزیرا روایت کرده اند که کفر وضلالت است ویا اینکه چیزی را نقل کرده اند که موجب بت‌رستی وعبادت برای قبرها محسوب می شود واگر اینطور باشد ، پس چه اعتمادی به آنها و کتابهایشان باشد.« سبحانک هذا بهتان عظیم».

وآن دو بیت که از عتبه روایت ونوشته شدند در یک تابلوی میان شباک حجره نبوی ﷺ مرقوم گردید که از نزدیک ودور دیده می شوند، واز نوشتن این کتیبه در برابر شباک شریفه چندین سال می گذرد ودر عهود خلفاء وسلاطین حجاز از جمله مرحوم ملک عبدالعزیز وملک سعود وملک فیصل وملک خالد رحمهم الله وهمچنین در دوره ملک فهد خادم حرمین شریفین « حفظه الله» باقیمانده اند وبامید واذن خداوند متعال همچنان باقی خواهند ماند، وباتوجه به علاقه وافر خادم حرمین شریفین به حظ آثار قدیمی مسجد شریف نبوی إنشاءالله همیشه آن دو شعر در همان مأوا وروبروی شباک شریف باقی مانده وتوجه زائرانرا به خود جلب مینمایند.

خلاصه از آنچه گذشت

از آنچه گذشت برای هیچ کس شکی وتردیدی نیست که حضرت رسول ﷺ در پیشگاه خداوندی دارای مقام بلند ومرتبه بسیار رفیع می باشد ، پس چه مانع شرعی وعقلی موجود است که از توسل به ایشان جلوگیری نماید ، علاوه اینکه دلائل زیاد آنرا ثابت می کند که توسل باو در دنیا وآخرت موجود است . وما دراین توسل فقط از ذات باریتعالی مسئلت می نمائیم واز غیر خدا چیزیرا نمی خواهیم وغیر از خدا کسی دیگر را

فریادرس نمی دانیم او را می طلبیم به آنچه دوست دارد یکدفعه اورا به کردار صالحه خودمان می خواهیم که آنرا دوست دارد و گاهی به مخلوق خودش که او را حبیب او می دانیم ، همچنانکه در حدیث آدم وفاطمه بنت اسد وعثمان بن حنیف آمده که همه آنها قبلاً ذکر شدند واحیاناً از او سائل می شویم به ذات وصفات حسنی او مانند آنچه در حدیث موجود است « أسألک بأنّک أنت الله» یا « أعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک» وغیره.

واین درخواست از خداوند، منحصر در این دائره تنگ که مقرضان خود را در آن محاصره کرده اند نمی باشد.

وراز نهفته آن است که هرچه که خداوند دوست دارد می تواند محل توسل واقع گردد، وهمچنین است کسانیکه رسول خدا واولیاء کرام را دوست داشته باشند.

وهر کس دارای فطرت سالم باشد این توسل را جائز می داند، وعقل ونقل مانع آن نیستند بلکه عقل ونقل همدیگر را تقویت می کنند که این نوع سؤال وتوسل بلااشکال است ، ودر تمام این موارد مسئول فقط ذات باریتعالی است که بی شریک می باشد ، نه رسول واولیاء ونه زندگان ومردگان است، ﴿ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّـهِ فَمَا لِهَـٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴾ وهر وقت توسل به اعمال درست باشد ، توسل به رسول اکرم به طریق اولی درست است چون ایشان افضل مخلوقات واعمال آنان است ، ومعلوم است که خداوند او را ازکلیه مخلوق واعمال آنان دوست‌تر دارد، کاشکی برای من معلوم می شد که مانع از توسل به این رسول چه چیز است ، در صورتیکه در این توسل فقط اعتراف به این است که آن حضرت درپیشگاه خداوند دارای مقام عظمی واحترام است ، ومتوسل غیر

از این معنی هیچ چیز دیگر را در نظر ندارد، بدیهی است هر کس انکار کند که پیغمبر در نزد خداوند دارای شأن ومنزلت نیست کافر است ، پس بنابراین ، مسئله توسل مشعر بر این است که آنچه وسیله قرار گرفته است ، بسیار محترم ومحبوب می باشد ، توسل به حضرت رسولﷺ به خاطر این می باشد که درمحضر خداوند دارای مقام ومنزلت است ، وخدا او را دوست دارد واز آنچه گذشت جواز توسل به اعمال مورد اتفاق است پس چرا اقرار نکنیم کسانیکه به پیغمبران وصلحاء توسل می جویند مقصودشان توسل به اعمال آنها است که بدون شک خداوند اعمال آنها را دوست دارد، وداستان اصحاب غار وتوسل آنها به کردارشان مورد اتفاق است .

وجای شک وتردید نیست اشخاصیکه به صلحاء توسل می جویند از این لحاظ است که آنان افراد صالح هستند، یعنی اعمال صالحه از خود نشان داده اند، که اساس توسل می باشد وبه اتفاق توسل به عمل نیک اشکالی ندارد، که در اوایل بحث نوشته شد

اشکالی که مردود است

این احادیث وآثار وگفته بزرگواران همه اش نشانگر جواز توسل است وانرا تأیید می نمایند اگر سؤال شود که توسل مختص به حضرت رسولﷺ وآنهم در زمان حیات ایشان است؟

جواب: دلیلی برای این اختصاص نیست ، بالاخص که معتقد هستیم روح باقی است وبه فوت شخص از بین نمی رود، وروح است که دارای احساس وادراک وشعور می باشد واهل سنت وجماعت بر این باور هستند که مرده می شنود ودارای احساس وشعور است وبه خیرات واحسان برای او شاد است، وبه شر وکردار بد اذیت وآزار می بیند واین موارد شامل تمام

مردگان اعم از کافر ومسلمان است ، وبه همین خاطر است که حضرت رسولﷺ به اندسته از مشرکان قریش که در جهاد بدر کشته شدند ودر گودالی اندخته شدند، صدا زد وگفت « ای عتبه ، ای شیبه ، ای ربیعه و..و آلخ» به حضرت گفتند چطور آنها راصدا می زنی در صورتیکه همه گندیده، شده اند، پاسخ داد شما از آنان بهتر نمی شنوید ولی آنها قادر به جواب نیستند.

اگر شنیدن وادراک برای همه مردگان باشد ، پس چگونه تصور می شود که حضرت رسولﷺ بعد از فوت دارای این اوصاف نیست؟ جای شک نیست که حضرت رسولﷺ دارای احساس وادراک وشعور قویتر می باشد ، علاوه بر این احادیث وروایت زیاد موجود است که ایشان کلام مردم را می شنوند وجواب سلام را می دهند وکردار امتش بر او عرضه می شود، ودر برابر حسنات امت سپاس خداوند را بجای می آورد، وبرای سیئات آنان استغفار می نماید، واحترام ومنزلت انسان در واقع منوط به همان ادراکات وشعور است ، نه به روان ودر قید حیات بودن ، وبسیاری از زندگان می بینیم که خداوند آنها را از احساس وشعور انسانی بی بهره ساخته است که مورد مغفرت قرار نمی گیرند واز زمره مردگان به حساب می آیند، « العیاذ بالله».

بعضی از نادانان می گویندکه پیغمبر سخنان ما را نمی شنود وما را نمی بیند ونمی شناسد

بعضی از این جاهلان که مردگان بشمار می آیند می گویند، پیغمبر نمی شنود ونمی بیند ونمی شناسد ودر محضر خداوند برای ما دعا نمی کند، چه جرأتی بزرگتر از این وچه قباحتی بالاتر که می توانند این ادعا را بنمایند، مگر این نهایت بی احترامی وسوء ادب به مقام نبوت نیست در

صورتیکه احادیث زیاد داریم که ثابت می کنند مـرده خـواه مسـلمان یـا کافر می شنود ودارای احساس است ومردم را می شناسد.

ابن قیم در کتابش به نام «الروح» گفته است علمای سـلف بـر ایـن مطلب اتفاق دارند وآثار آنها به حد تواتر رسیده است .

از شیخ ابن تیمیه این مطلب سؤال شد ، جوابش این است که آنرا تأییدمی کند «به کتاب فتاوای ایشان جلد۲۴ صفحات ۳۳۱ و۲۶۲ مراجعه نمائید».

وقتیکه این اوصاف برای عامه مـردم باشـد ، تصـور شـما در مـورد مسلمانان بالاخص بندگان صالح وسید اولین وآخرین حضرت محمدﷺ تاچه باشد.

این مسئله را در این کتاب در بحث مربوط به عنوان «الحياة البرزخية حياة حقيقية» حیات خاص حضرت رسولﷺ را بطور مشروح بیان کرده ام.

بزرگواران مشروحه ذیل از پیشوایان مسلمانان اهل توسل بوده اند.

ما اسامی آندسته از علمای دینی که بسیار مشـهور ومعـروف هسـتند وقائل به توسل هستند ویا دلائـل آنـرا آورده انـد واز پیشـوایان بـزرگ وحافظان سنت بوده اند در اینجا بیان می کنیم:

۱- امام حافظ ابوعبدالله الحاکم در کتاب «المستدرک» بر صـحیحین وداستان توسل آدم به حضرت رسولﷺ ذکر کرده است.

۲- حاظ ابوبکر بیهقی درکتابش به نام «دلائـل النبـوة» داسـتان آدم وغیر او را آورده است ، در ضمن این عالم تعهد کرده است کـه حـدیث موضوع را در کتابش نیاورد.

۳- امام جلال الدین سیوطی در کتابش «الخصائص الکبـری» توسـل آدم را بیان می کند.

۴- امام حافظ ابوالفرج ابن جوزی در کتاب خود بنام « الوفاء» حدیث وغیر حدیث را ذکر کرده است .

۵- امام حافظ قاضی عیاض در کتابش به نام « الشفا فی التعریف بحقوق المصطفی» در باب زیارت وباب فضل النبی، بسیاری از این احادیث ووقایع را نوشته است.

۶- امام شیخ نورالدین قاری، معروف به ملا علی قاری در شرحش برشفا بسیار موارد آورده است.

۷- علامه احمد شهاب الدین خفاجی در کتابش شرح شفا به نام « نسیم الریاض» موارد زیادی ذکر کرده است .

۸- امام حافظ قسطلانی در کتابش به نام « المواهب اللدنیه» در مقصد اول.

۹- علامه شیخ محمد عبدالباقی زرقانی در شرح مواهب جلد۱ صفحه۴۴.

۱۰- امام شیخ الاسلام ابوزکریا یحی نووی در کتابش بنام « ایضاح» در باب ششم صفحه ۴۹۸.

۱۱- علامه ابن حجر هیتمی در حاشیه بر کتاب ایضاح صفحه ۴۹۹، وعلاوه بر این در این باره یک کتاب مستقل به نام « الجوهر المنظم» دارد.

۱۲- حافظ شهاب الدین محمد بن محمد بن جزری دمشقی در کتابش به نام « عدة الحصن الحصین» در بحث فضیلت دعا.

۱۳- علامه امام محمد بن علی شوکانی در کتابش به نام تحفة الذاکرین» در صفحه ۱۶۱.

۱۴- علامه امام محدث علی بن عبدالکافی سنبکی در کتابش بنام « شفاء السقام فی زیارت خیر الأنام».

۱۵- حافظ عماد الدین ابن کثیر در تفسیر آیـه « ولـوأنهم إذ ظلمـوا أنفسـهم» داستان گفتگوی عتبی با یک نفـر عـرب کـه بـه خـدمت قبـر پیغمبرﷺ آمد واز او شفاعت طلبید وهـیچ گونـه اعتراضـی از او نگرفـت وهمچنین قصه توسل حضرت آدم را در کتابش بنام« البداية والنهايـة » در جلد ۱ صفحه ۸۰ آورده است .وعلاوه در جلد۱ صـفحه ۹۱ همـان کتـاب گفته است که اسناد داستان توسل آن عرب به قبر حضرت رسـول صـحیح می باشد. وباز شعار مسلمانان « یا محمداه» را در جلد ۶ صفحه ۳۲۴ آورده است.

۱۶- امام حافظ ابن حجر داستان آمدن آن مرد اعرابـی کـه بـر قبـر حضرت رسولﷺ وبه آن توسل کرد وسند آنـرا صـحیح دانسـته اسـت در کتاب فتح الباری جلد ۲ صفحه ۴۹۵ بیان نموده است .

۱۷- امام ومفسر قرآن ابوعبداله قرطبی در تفسیر آیه « ولـو أنهـم إذ ظلموا أنفسهم» در جلد ۵ صفحه ۲۶۵ نیز توسل را جایز دانسته وآنرا تأییـد کرده است.

اصحاب از حضرت رسول شفاعت را می طلبند

بعضی خیال می کنند که درخواست شفاعت از پیغمبر در دنیا نیست، بلکه بعضی از تندروان اعتقاد دارند که این درخواسـت شـرک وضـلالت است ، وبرای گفته خود به آیه قرآنی ﴿ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً﴾ اسـتدلال کرده اند.

این استدلال باطل است ، واز دو وجه دلالت بر سوء فهم ایشان دارد:

اول: در قرآن واحادیث نبوی نصی وارد نشده است که دلالت داشـته باشد که نباید در دنیا از پیغمبر طلب شفاعت شود،

دوم: این آیه دلالت بر این معنی ندارد، بلکه شأن این آیه مانند بقیه آیات قرآنی است که بر اختصاص ملکیت به خداوند متعال است ، و کسی دیگر در آن شراکت ندارد، واین معنی با اعطای آن از طرف خداوند به هر کس که بخواهد واراده نماید منافات ندارد، او مالک مطلق است به هر کس مایل باشد ملک می بخشد ویا پس می گیرد، نظیر آیه « له الملک وله الحمد» وخداوند متعال خودش را به مالک ملک متصف فرموده وباز فرموده است ﴿ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ ﴾

پس خودش که مالک مطلق است ، مالکیت را به کسانی که مائل باشد عطا می کند، یا در یک آیه دیگر می فرماید ﴿ مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ ودر جای دیگر فرموده است﴿ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ وهمچنین درباره شفاعت گفته است﴿ قُل لِّلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً﴾ تا آخر، ودر آیه دیگر فرموده﴿ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴾ یا آیه ﴿ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ همچنانکه خداوند متعال عطا می فرماید هر چیزیرا که بخواهد به هر کس که میل داشته باشد ، از عزتی که تنها برای او است باندازه که خودش میل دارد به رسولش ومسلمانان عطا کرده است ،وهمچنین است شفاعت که همه‌اش برای او است ، قسمتی از آنرا به پیغمبران وبندگان صالحش عطا کرده است، حدیثهای صحیح در این معنی به حد تواتر رسیده اند وبر این موضوع گویا هستند، چه گناهی دارد که یک نفر از شخصی که مالک چیزی است از او کمک بخواهد، بالاخص اگر مالک بخشنده و سائل در نهایت احتیاج به آن باشد، مگر شفاعت عبارت از دعا نیست؟ ودر مورد دعا اذن صادر شده است ومقدور می باشد ومورد اجابت واقع می شود، مخصوصاً اگر این دعا از پیغمبران ویا بندگان

صالح صادر شود، خواه در حال حیات ویا درقید ممات ودر قبر باشند، ودر روز آخرت شفاعت به کسانی عطا می گردد که عهدی در نزد خدا گرفته باشند، وشفاعت از کلیه کسانیکه بر کلمه توحید متوفا شده باشند ، از درگاه خداوند مورد قبول واقع می شود. ومحقق است که بعضی از اصحاب کرام از نبی اکرمﷺ درخواست شفاعت کرده اند، حضرت رسولﷺ در جواب آنان نگفته است، درخواست شفاعت از من شرک وکفر است ، وآنرا از خداوند بخواهید وشریکی برای خدا قرار ندهید. این است انس بن مالکؓ به حضرت رسولﷺ عرض کرد در قیامت برای من شفاعت فرما، پیغمبر گفت « أنا فاعل إن شاء الله» بامید خدا آنرا خواهم کرد. ترمذی در سنن این حدیث را روایت کرده وآنرا در بحث صفت صراط، حسن دانسته است. وهمچنین غیر از انس هم شفاعت را از پیغمبر درخواست کرده اند، ببین سواد بن قارب را در حالیکه درحضور پیغمبرﷺ ایستاده است ومی گوید:

و أشهد أن الله لا رب غیره إنک مأمون علی کل غائب
وإنک أدنی المرسلین وسیلة إلی الله یا ابن الأکرمین الأطائب

تاآنجا که می گوید:

فکن لی شفیعاً یوم لاذوشفاعة سواک بمغن عن سواد بن قارب

شهادت می دهم که غیر از خدا معبودی نیست، وشهادت می دهم که شما بر تمام ناپیداها امین هستی وشما در بین رسولان نزدیک‌ترین وسیله هستی در نزد خدا، ای پسر محترمان وپاکیزگان تاآنجا که می گوید: پس برای من شفاعت کن در روزی که غیر از شما هیچ شافعی برای سواد پسر قارب سود نمی کند.

بیهقی در« دلائل النبوة» ونیز ابن عبدالبر در « استیعاب» وحافظ ابن حجر در « فتح الباری فی شرح بخاری» جلد ۷صفحه ۱۸۰ در باب اسلام عمر این قصه را روایت کرده اند، وعلاوه حضرت رسولﷺ طلب شفاعت از او را نهی نکرد.

ونیز مازن بن عضوب وقتیکه دین اسلام را قبول کرد به خدمت رسولﷺ آمد واز او طلب شفاعت کرد وداشت این شعر را می خواند

إلیک رسول الله خبت مطیتی تجوب الفیافی من‌العمان إلی‌العرج

لتشفع لی یاخیرمن‌وطئ الحصا فیغفر لی ربی فارجع‌بالفلج

ای رسول خدا به طرف شما مرکبم را خسته نمودم، بیابانها را طی کرده از عمان تا عرج برای اینکه ای بهترین کسانیکه پا به زمین گذاشته اند، برایم شفاعت کنی آنوقت خداوند مرا مورد مغفرت قرار می دهد وبرگردم به خانواده ام در فلج. ابونعیم این حدیث را درصفحه ۷۷ کتاب « دلائل النبوة» آورده است.

ودرحالیکه حضرت رسولﷺ موعظه می فرمود که در حدود هفتاد هزار از امت من بدون سؤال وحساب وارد بهشت می شوند، عکاشه فرزند محصن طلب شفاعت کرد وگفت در پیشگاه خداوند برایم دعا کن که من جزء آن تعداد باشم، حضرت رسول بلافاصله فرمودند « أنت منهم» شما از آنها هستی. وبدیهی است هر کس بدین مقام نمی رسد مگر اینکه ، در صحرای محشر مشمول شفاعت کبری حضرت رسولﷺ واقع شود که این به احادیث متواتر به ثبوت رسیده است ، وطلب شفاعت به همین معنی است وهمین مفهوم را دارد، ونمونه این وقایع در کتاب اهل سنت بسیار است وهمه دلالت دارند که طلب شفاعت در دنیا از آن حضرت درست است ومنع شرعی ندارد.

بعضی مستقیماً شفاعت را خواسته اند وبعضی وارد شدن به بهشت وبعضی هم تقاضا کرده اند که از سابقین باشند، وقسمتی طلب کرده اند از اهل حوض کوثر باشند وعده ای هم خواسته اند در بهشت رفیق او باشند، ودرخواست خود را به شرح بالا به حضرت عرضه داشته اند که برای آنها شفاعت ودعا نماید. ربیعه اسلمی به حضرت عرض کردند، رفاقت شما در بهشت از شما می خواهم، حضرت ایشان را راهنمائی کردندن و گفتند« أعنی علی نفسک بکثرة السجود» به سجده زیاد وزحمت آن رفاقت من را بخواه، دیگر بایشان و کسانی دیگر که بهشت را طلب کرده ، ویا همراهی ویا تمنای جنت ویا اینکه آب حوض کوثر ویا طلب مغفرت کرده بودند، نفرمودند درخواست شما حرام است ، ویا صحیح نیست در حال حاضر آنرا بخواهی وهنوز وقتش نرسیده است ومنتظر باشید تا خداوند اذن آنرا صادر می کند، با وجود اینکه معلوم است انجام تمام این درخواستها منوط به شفاعت کبری است ، واین تقاضاها در واقع بمعنی طلب شفاعت است ، وحضرت رسولﷺ به همه آنها مژده داد که خاطر جمع ومطمئن شدند.

حاشا و کلا که این فرمایش از روی مجامله ودلجویی ویا مدارا باشد ، وبه خاطر عبور کند که تقاضاها موردی نداشته ویا ممنوع باشد، باز حاشا و کلا واگر طلب شفاعت در این دنیا (قبل از آخرت) صحیح باشد وثابت شد که صحیح است ، بدین معنی است که آن فرد بطور حتم در محل خودش وصحرای محشر به این شفاعت نائل خواهد شد البته بعد از صدور اذن به شفاعت از طرف خداوند تبارک وتعالی، وبه این معنی نیست که آن فرد در این دنیا وقبل از آخرت از این شفاعت برخوردار می شود،

واین مطلب درست به مثابه مژده پیغمبر برای چندین نفر از مسلمانان صالح به دخول بهشت می باشد، یعنی آنها در روز آخرت وبعد از اجازه

خداوند متعال به موقع وارد بهشت می شوند، نه اینکه آنها قبل از روز موعودیعنی دراین دنیا ویادنیای برزخ به بهشت داخل میشوند، وفکر نمیکنم که هیچ شخص عاقل ومسلمان خلاف این عقیده را داشته باشند.

وقتیکه معلوم شد طلب شفاعت از حضرت رسولﷺ در دنیا ودر قد حیات درست است ومانع شرعی ندارد، می گوئیم طلب شفاعت از ایشان در حال ممات نیز مانعی ندارد ، چون اهل سنت وجماعت اعتقاد دارند که حیات انبیاء حیات برزخی است ، وبدیهی است پیغمبر ما حضرت محمدﷺ بزرگترین وکاملترین انبیاء است ، چون کلام را می شنود وجواب سلام را می دهد، واعمال امتش بر او عرضه می گردد، وبرای آنها استغفار می نماید همچنانکه در حدیث شریف که جماعت از حفاظ آنرا صحیح دانسته اند آمده است: ﴿حياتي خير لكم تحدثون ويحدث لكم، ومماتي خير لكم تعرض أعمالكم علي فإن وجدت خيرا حمدت الله وإن وجدت شرا استغفرت الله لكم﴾ ترجمه اش گذشت، حفاظ حدیث : عراقی ، هیثمی، قسطلانی، سیوطی، اسماعیل قاضی، و... این حدیث را جزء احادیث صحیح دانسته اند.

تفسیر ابن تیمیه از آیات شفاعت

از تفسیر ایشان چنان استنباط می شود که درخواست شفاعت از رسول اکرم در دنیا جائز است ، شیخ ابن تیمیه درکتاب فتاوای خود ، در تفسیر آندسته از آیات که دال بر منع شفاعت دارند، وبواسطه آن سودی عاید نمی شود واز طلب آن نهی شده است تحلیل وتوجیهات بسیار نفیس ودانشمندانه دارد، هرچند به ظاهر این آیات مورد استدلال آن عده می باشند که می گویند در دنیا طلب شفاعت از پیغمبر جائز نیست، ولی بنا به تحلیل وتوجیه شیخ ابن تیمیه استدلال آن جماعت باین آیات، در جای

خود نیست واز موضوع ومقام خود خارج کرده اند، واین استدلال را صحیح نمی پندارند.

شیخ ابن تیمیه می گوید: آنانکه منکر شفاعت هستند به آیات ذیل استدلال کرده اند

۱- ﴿ وَاتَّقُواْ يَوْماً لاَّ تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئاً وَلاَ يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلاَ يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ ﴾ الآیه سوره بقره آیه ۴۸. « بترسید از روزی که کسی از طرف کسی چیزی نمی دهد وهیچ شفاعتی از او قبول نمی شود واز او عوضی قبول نمی گردد».

۲- ﴿ وَلاَ يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلاَ تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ ﴾ الآیه « از او هیچ عوضی قبول نخواهد شد وشفاعت هم برای او سودی ندارد».

۳- ﴿ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴾ الآیه سوره غافر آیه ۱۸ « برای ستمکاران هیچ دوست صمیمی وهیچ شافعی مقبول القولی نیست».

۴- ﴿ فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴾ الآیه سوره مدثر آیه ۴۸ « شفاعت شفاعت کنندگان برای آنان سودی ندارد».

جواب اهل سنت به این استدلال این است که مورد ادعای شما از مفاهیم این آیات از دو نظر مردود است :

اول- این عدم قبول شفاعت در مورد مشرکان وکافران است چون خداوند می فرماید﴿ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ۞ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ۞ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ۞ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ۞ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ۞ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ ۞ فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴾ سوره مدثر (۴۲-۴۸) از حال مجرمان سؤال می شود چه چیز شما را به جهنم داخل گردانید؟ گویند ما از نمازگزاران نبودیم ، وفقیر را اطعام نمی

کردیم، وبا اهل باطل وارد می شدیم ، روز جزا را تکذیب می کـردیم، تـا مرگ بر ما آمد، پس شفاعت شافعان نفعشان نمی دهد.

پس این جماعت از شفاعت نهی شده اند، وشفاعت برای آنها سـودی ندارد چون کافر هستند.

دوم- شفاعتی نهی شده است که مشرکان وکسانیکه شبیه آنان هستند از اهل کتاب ومسلمانان بدعت گذار به آن معتقد بودند وخیال می کردنـد بعضی از مخلوق باندازه از خدا نزدیک هستند وچنان دارای شـأن ومنزلـت می باشند می توانند بدون اذن خداوند برای هرکس که بخواهنـد شـفاعت نمایند ودرست مانند شفاعت بعضی از مردم در نزد بعضی دیگران است آن شخص که شفاعت نزد او آمده است، شفاعت شفیع را قبول می کند، یـا از او می ترسد ویاچشم انتظاری دارد، یعنی معامله مخلوق با یکدیگررا درنظـر دارند.

بدینصورت مشرکین بعضـی از مخلـوق را از قبیـل ملائکـه وانبیـاء وصالحین ویا مجسمه وتصاویر وغیره را شفیع قرار می دهند ومـی گوینـد اینان از خواص وزبدگان خداونـد هسـتند، وآیـات قرآنـی از ایـن گونـه شفاعت نهی کرده وآنرا ممنوع دانسته است .

می گویم : این عین عبارات وکلام شیخ ابـن تیمیـه اسـت ، وبطـور آشکار حقیقت وماهیت آندسته از آیات قرآن مجید که معاندان ومنکـران طلب شفاعت به آنها استدلال ورزیده اند ومی گوینـد شـفاعت در دنیـا از پیغمبر درست نیست ویا اینکه می گویند این اعتقاد شرک وگمراهی است به خوبی روشن نموده وتفسیر واضح کرده است وخلاصه وگزیده کلام ابن تیمیه این است : که شفاعت به حال مشرکان منفعتی نـدارد وایـن آیـات قرآنی در این قضیه است:

ویا اینکه شفاعتی را نهی کرده است که اهل شرک وبدعت به آن اعتقاد داشته وآنرا ثابت شده می دانند ومی گویند شافع مالک آن است وبدون اجازه واذن خداوند حق تصرف در آنرا دارند.

واین تفسیر شیخ ابن تیمیه، بعون خداوند متعال درست وعین اعتقاد وباور ما می باشد، چون ماهم می گوئیم، طالب شفاعت از حضرت رسولﷺ اگر اعتقادش براین باشد ویا ظن ببرد که پیغمبر بدون اذن خداوند شفاعت می کند، این اعتقاد کفر وشرک است ودر این باره هیچ گونه شک وتردید به خود راه نمی دهیم، حاشا وکلا ، ثم حاشا وکلا ثم حاشا که این اعتقاد را داشته باشیم وآیا اصلاً بر دلمان عبور کند که هیچ شفیعی بدون اذن واجازه خداوند متعال شفاعت نماید.

ما وقتی شفاعت را طلب می کنیم کاملاً اعتقاد وباورمان براین است که هیچ شفیعی بدون اذن ذوالجلال، سبحانه وتعالی نمی تواند شفاعتی را انجام دهد ومستقیماً هیچ کاری بدون اجازه باری تعالی از او صادر نخواهد شد ، وهمچنین است بقیه تقاضاها از قبیل دخول به بهشت وآشامیدن آب از حوض کوثر، وارزوی عبور از پل صراط وغیره همه بدون اذن خداوند وتا موقع خود که خداوند برای آن معین ومقدر کرده است انجام نمی پذیرد، وهر کس که کمترین تقوی را داشته باشد ، ویا کوچکترین طلبه که کتابهای سلف را مطالعه کرده باشد این امر براو مخفی وپنهان نیست، خداوندا گوش دلهایمان را شنوا وبصیرت ما را منور گردان، آمین.

إیاک نعبد وإیاک نستعین

اعتقاد ما براین است وهیچ شک وشبهه در آن نیست که استعانت واستغاثه ونداء ودرخواست فقط وفقط از ذات باری تعالی است، وتنها او می باشد که فریادرس ومعین است.

خداوند می فرماید ﴿ وَلاَ تَدْعُ مِن دُونِ اللّهِ مَا لاَ يَنفَعُكَ وَلاَ يَضُرُّكَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِّنَ الظَّالِمِينَ۞ وَإِن يَمْسَسْكَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلاَ كَاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ .. ﴾ آیه ۱۰۶ سوره یونس« وجز خدا چیزی مخوان که به تو نفع نمی رساند وضرر نمی زند واگر چنان کنی از ظالمان می باشی، اگر خدا به تو ضرر رساند ، آنرا به جز خدا احدی نتواند از بین ببرد واگر بخواهد برای توخیری اراده کند هیچ کس مانع کرم او نتواند باشد ، آنرا به هر که از بندگانش بخواهد می رساند واو آمرزنده ومهربان است» وباز می فرماید﴿ فَابْتَغُوا عِندَ اللهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ﴾ الآیه « از خدا رزق بخواهید واو را عبادت نمائید» وباز در جای دیگرفرموده است ﴿ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴾ الآیه سوره احقاف آیه ۵

« کیست گمراهتر از کسی که جز خداوند کسی را می خواند که تا قیامت باوجواب نمی دهد» ودر آیه دیگر آمده ﴿ أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ ﴾ آیه ۶۲ سوره نمل « آیا (اصنام خوبترهستند) یا خدائیکه نیازمند را بوقت خواندن اجابت می کند وبدی را می برد وشما ا جانشین در زمین می گرداند، آیا معبودی در ردیف خداوند وجود دارد؟ کمی متذکر می شوند» پس تمام بندگان خداوند از هر تیره وطائفه باشد لازم است فقط وفقط به خداوند متعال توجه نماید وبه هیچ وجه سزاوار نیست به غیر از خداوند رو نماید، که در آیات ۱۶۲و۱۶۳ سوره انعام

فرموده است ﴿ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۞ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴾ « بگو نماز وعبادت وزندگی ومرگ من خاص خدا است که پروردگار جهانیان است او شریک ندارد ومن باین کار مأمور شده ام ومن اولین مسلمانم».

پس هیچ نذری برای غیر ازخداوند جائز نیست، ومورد دعا باید فقط خداوند باشد، پناه بردن به غیر از او درست نیست واستعانت باید تنها از او باشد . وقسم فقط به ذات وصفات او درست است وفقط باید بر او توکل شود، خداوند متعال بسیار بالاتر از این است که مشرکان برای او شریک قائل می شوند، پس اعتقاد ما براین است که تنها خداوند خالق بندگان خود وکردار آنها است وهیچ زنده ومرده درآن تأثیر ندارد وهیچ کس در کاری ویا ترک آن ودر دادن رزق وزنده کردن ومردن با او شریک نیست، وهیچ احدی بطور استقلال نمی‌تواند کاریرا انجام دهد ویا مانع آن شود، ویا با خداوند در آنها سهیم باشد ، ویا کوچکترین دخالتی در آنها داشته باشد.

آنچه خالق ومتصرف در کائنات است فقط ذات برایتعالی می باشد ، وهیچ احدی مالک هیچ چیز نیست مگر اینکه خداوند او را مالک گردانیده واجازه تصرف را در آن بدهد، وهیچ کس نمی تواند نفع یا ضرر را به خودش برساند تا چه رسد به دیگران وهیچ کس در نفع وضرر ومردن وزنده کردن دخالتی ندارد، مگر باجازه خداوند متعال.

پس نفع یا ضرر رسانیدن دارای این شرایط وقید وقیود می باشد، واگر طبق معمول ضرر ونفع به کسی نسبت داده می شود « فلانی این کار خیر یا شر را انجام داد» از نظر کسب واکتساب وسببیت می باشد نه براثر خلق وایجاد وتأثیر وعلیت واقعی است، خلاصه اگر ایجاد کاری به کسی نسبت دادند، بدانید ایسن نسبت مجاز عقلی است وحقیقی وواقعی نیست.

اما مردم در این نسبت وتعبیر آن اختلاف دارند، یعنی چنـان اسـراف واغراق می کنند که در شبهه لفظی قرار می گیرند که گوینده کلام از این تعبیر وتفسیر مبرا می باشد وقلبش سالم وبر توحیـد ویگـانگی ذات بـاری شهادت دارد .

وبعضی باندازه در نسبت حقیقی توغل می کننـد کـه از حـد اعتـدال خارج می شوند وبه جایی می رسند که بسیار سخت گیری می کنند، حتـی به مقام عظمی انسانیت اسائه ادب می نمایند، وافراد را به عکـس معتقـدات آنها متهم می کنند واز گفته آنان چنان تعبیر وتفسیر می کنند کـه اصـلاً مقصود آنها نمی باشد ودر مورد آنان چنای حکم می کنند که آنـان از آن مبری هستند. واین اختلاف در این نسبت واسناد که آیـا مجـاز عقلـی در کلام بزرگان جائز است یا خیر؟ این تفرقه را به وجود آورده است.

پس لازم است که حد اعتدال رعایت شود، واز ایـن افـراط وتفـریط پرهیز گردد، که به حال اسلام ودین مناسبتر می باشد ودر باره مقام توحیـد خداوند برای تمام مسلمانان احتیاط بیشتر مراعات گردد، خداونـد از همـه داناتر است . جناب شیخ ابن تیمیه در مورد آنچه به ذات بـاری اختصـاص دارد بیاناتی دارد که عین اعتقاد ما می باشد وبه آن ایمان داریم چون عقیده ما به فضل خداوند عقیده سلفی وراه ما طریقه محمدی است وبه آنچـه ابـن تیمیه گفته است ما هم به آن اقرار می کنیم وایمان داریم ، خلاصـه آنچـه ابن تیمیه ذکر کرده است این است : خداوند بـرای خـودش حقـی قائـل گردیده است که هیچ مخلوقی در آن شرکت ندارد ، عبادت برای غیـر از او جائز نیست ، دعا فقط باید از او باشد، توکل تنها بـر او سـزاوار اسـت، ورغبت ورهبت فقط از اوست، پناه گاه تنها ایشان ونجات دهنده فقط ایشان است ، خیرات وحسنات از اوست ، گناهها وبدیها فقط او می تواند از بـین

ببرد وعفو نماید، حول قوه فقط منحصر به او می باشد، ﴿ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ﴾ شفاعت نزد ایشان سودی ندارد مگر شفاعت آنکس که خودش باو اجازه داده باشد. ﴿ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ﴾ چه کسی می تواند در نزد او شفاعت کند مگر باذن واجازه او باشد ؟

﴿ إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ۞ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ۞ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴾ سوره مریم آیه ۹۵،۹۴،۹۳ « هر که در آسمانها وزمین هست بنده خدای رحمن است همه آنها را دسته جمعی وفردفرد شمرده است ، وهمه‌شان روز قیامت تنها پیش او می آیند».

﴿ وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴾ « کسیکه از خدا ورسولش اطاعت کند واز خدا بترسد وتقوای او بکند، آندسته از رستگاران هستند» طاعت خاص خدا ورسولش می باشد وترس وتقوا فقط از خدا وبرای خدا است وهمچنین در آیه ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴾ سوره توبه آیه ۵۹

« اگر به آنچه خدا ورسولش به آنها داده راضی می شدند ومی گفتند خدا برای ما بس است وبه زودی خدا از کرم خود به ما عطا می کند ورسول او نیز، وما به خدا مائلیم» اعطاء برای خداوند ورسولش می باشند، ولی توکل فقط برای خدا است ورغبت تنها به طرف خداوند یگانه است» (به نقل از فتوای ابن تیمیه جلد ۱۱ صفحه۸)

استعانه واستغاثه از حضرت رسولﷺ وتوجه بایشان

از آنچه گذشت معلوم گردید که اعتقـاد جـازم داریـم وهـیچ شـک وشبهه در آن نیست که استعانت واستغاثه ودرخواست کمک ومـورد نـدا وسؤال از خداوند متعال است وفریاد رس وکمک کننده تنها ایشان است.

ومی فرماید ﴿ وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ﴾ الآیـه « خـدای شما گفته از من درخواست کنید که آنرا جـواب خـواهم داد» پـس اگـر کسی از مخلوقی استمداد کند واز او استغاثه نماید واو را مورد ندا قرار داده خواه مرده یا زنده باشد واعتقادش براین باشد که آن مخلوق مستقلاً خودش می تواند نفع بدهد یا ضرر برساند ونیازی باجازه واذن خدا نیست « العیـاذ بالله» بدیهی است این شخص مشرک است.

اما خداوند متعال خودش اجازه داده است که مخلـوق مـی تواننـد از همدیگر استمداد نمایند وبعضی از بعضی دیگر استغاثه کنند وباز امر کرده شخصیکه مورد ندا است به منادی جواب بدهد، وحدیث حضرت رسـولﷺ در این باره بسیار زیاد است که همه آنها دلالت دارند که باید بـه شـخص ملهوف اغاثه شود وبه نیاز محتاجـان شـتافت وبـه کسـانیکه بـه نـاراحتی ومصیبتی دچار شده اند وسیله نجات وتفریح ایشان فراهم شـود، وحضـرت پیغمبرﷺ بزرگترین کسانی است که در رفع مصائب وکشف نیـاز وفـراهم کردن احتیاج مورد استغاثه واقع می شود که در نزد خداوند متعال اسـتغاثه وشفاعت نماید.

پس بیا بنگر چه مصیبتی وبلایـی بزرگتـر از آن اسـت کـه در روز قیامت ودر صحرای محشر آدمی مشاهده می نماید که توقف در آنجـا بـه طول می انجامد وجمعیت بسیار زیاد وگرما به شدت خود وآخـرین درجـه

حرارت می رسد، وانسانها با مشیات خداوند در عرق خـود غوطـه ور مـی شوند وبه هنگامیکه دریوزه واستغاثه می نمایند، چنانچه حضـرت رسـولﷺ فرموده است در آن هنگام که مردم در اوج ناراحتی و گرفتاری هسـتند بـه حضرت آدم پناه می برند واستغاثه می نمایند، تا آخر حدیث ، پیغمبر ایـن حالت را با لفظ «استغاثه» آورده است ودر کتاب صحیح بخـاری نیـز بـه همان لفظ تعبیر شده است .

وهمچنین اصحاب از حضرت رسولﷺ طلب عاجزانه واسـتغاثه کـرده اند واز او خواسته اند که برای آنها شفاعت نماید، ودر حال نداری وبیماری وقرض‌داری ونزول بلاو وبالاخره در حال عجز وبی چارگی شکوای حـال خود را در محضر ایشان ابراز می داشتند وهنگام بـروز ونـزول شـداید در خدمت او جزع وفزع می نمودند وازایشان تقاضا می کردنـد وسـؤال مـی نمودند که در رفع اوضاع پیش آمده به آنها یاری برسـاند ودر عـین حـال اعتقاد جازم داشتند که ایشان در وصول منفعت ورفع مضرت فقـط واسـطه وسبب هستند و گرداننده اصلی وفاعل حقیقی تنها ذات باریتعالی می باشد.

ابوهریره‌رضی‌الله‌عنه از کمبود حافظه در نزد حضرت رسول شکایت می‌نماید

بخاری وغیر از او روایت میکنند که ابوهریره‌رضی‌الله‌عنه حـدیث شـریف را پیغمبرﷺ می شنید ولی زود فراموش می نمود، این موضـوع را بـه خـدمت حضرت بازگو کرد وآرزو داشت از این کمبود حافظه نجات یابد، وابـراز داشت ای رسول خدا من از حضـرتعالی حـدیثهای زیـد مـی شـنوم ولـی فراموش می کنم ودوست دارم که فراموش ننمایم، حضرت ﷺ فرمـود کـه عبایت را بازکن وسپس حضرت با دست مبارک خود هوا را به طرف عبـا آورد وفرمود عبا را ببند، وهمان کار را کرد، ابوهریره نقل می کند که بعد

از این واقعه هیچ حدیثی را فراموش نکردم.

بخاری این موضوع را در کتاب باب حفظ العلم آورده است که شماره حدیث۱۹۹ می باشد، ببین این ابوهریره است که از حضرت رسول خواسته است که این فراموش کاری او از بین برود، وبدیهی است غیر از خدا هیچکس دارای این قدرت نیست، با وجود آن حضرت ﷺ دست رد به سینه او نزد واو را مشرک قرار نداد، چون همه می دانند که هر گاه فرد مؤمن وموحد از شخصی که فکر می کند که در نزد خداوند دارای شأن ومنزلتی هست چیزیرا بخواهد، این اراده را ندارد که آن شخص آن کار را ایجاد کند واصلاً این عقیده هم ندارد بلکه اراده می کند که او سبب وواسطه شود وبه هراندازه که برایش مقدور است در نزد خدا دعا وشفاعت نماید.

اینک مشاهده می کنی که حضرت رسولﷺ درخواست ابوهریره را اجابت فرمود ونخواست که برایش دعا کند وفقط بلکه هوا را به طرف عبای او سوق داد وامر فرمود آنرا به سینه اش بچسباند، وخداوند متعال به فضل وکرم خود، این عمل پیغمبر را واسطه وسبب گردانید که نیاز ابوهریره رضی الله عنه فراهم گردد. وهمچنین پیغمبر در جواب ایشان نفرمود، چرا از من درخواست می نمائی وخدای متعال به شما نزدیکتر است تا من، چون همه می دانند مورد اعتماد از درخواست رفع نیاز از آنکس می باشد که تصرف در تمام امور بدست اوست وبه نزدیک بودن درخواست کننده از ذات باری تعالی ودارا بودن شأن ومنزلت در نزد ایشان سبب و واسطه قرار می دهد.

جناب قتاده ﷛ برای اصلاح چشمش از حضرت رسول ﷺ طلب کمک می کند

ثابت شده که قتاده پسر نعمان به بیماری چشم مبتلی شد بطوریکه مردمک دیده اش از حدقه بیرون آمد وبر صورتش آویزان گردید، اطرافیانش خواستند آنرا قطع کنند، گفت فعلاً دست نگهدارید تا از پیغمبر ﷺ کسب تکلیف کنم، بعد از اینکه حضرت را در جریان گذاشت فرمودند قطع نکنید وحضرت رسول ﷺ مردمک را در حدقه گذاشت ودست مبارکش را بر آن نهاد وقتاده مدتی با این حالت چشم را بر هم گذاشت وچشم بینایی خود را باز یافت، حتی بهتر از حالت قبل از اصابت شد.

بغوی وابویعلی ودارالقطنی وابن شاهین این حدیث را روایت کرده اند وابن حجر در کتاب «الإصابه» جلد ۳ صفحه ۲۲۵ وحافظ هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد» جلد ۴ صفحه ۲۹۷ آنرا نقل کرده اند وسیوطی هم در کتاب «خصائص الکبری» این مطلب را آورده است .

یک فرد دیگر درباره شفای غدّه دست از پیغمبر ﷺ کمک می‌طلبد

محمد پسر عقبه پسر شرحبیل از پدربزرگش عبدالرحمن واو از پدرش روایت می کند که روزی از کف دستم دمل بزرگی درآمد که بسیار دردناک بود، به خدمت رسول شتافتم وعرض کردم ای رسول خدا در کف دستم زخم بزرگی پیداشده وباندازه هم ورم کرده است که توانائی گرفتن دسته شمشیر ویا عنان اسبم را ندارم پیغمبر فرمود از من نزدیک شو می گوید حسب الأمر بایشان نزدیک شدم، دستم را باز کرد ودر آن فوت کرد وبعد دستش را بر دمل دستم گذاشت وآنرا مالش داد وبه مالش ادامه داد تا اینکه زخم التیام پیدا کرد واثری از آن دیده نمی شد.

طبرانی این حدیث را روایت کرده وهیثمی در کتاب «مجمع الزوائد» جلد۸ صفحه۲۹۸ ذکر کرده است.

جناب معاذ برای بهبودی دستش از حضرت استمداد می کند

در جنگ بدر عکرمه پسر ابوجهل در حالت جدال شمشیری را بر شانه معاذ پسر عمرو پسر جموح فرود آورد معاذ نقل می کند وقتیکه شمشیر را برشانه ام زد دستم قطع گردید وبواسطه پوست آویزان گردید ولی چون مشغول نبرد با کفار بودم از آن غافل بودم ودر تمام آنروز جنگ کردم وآنرا بدنبال خود می کشیدم وقتیکه دیدم زیاد آزارم می دهد پایم را روی آن گذاشتم وبا یک تکان آنرا از خود جدا ساختم ، در مواهب آمده است به موقع خاتمه جنگ آنروز معاذ پسر عمرو به خدمت رسول آمد وآن دست که عکرمه با شمشیر او را زده بود با خود آورد وبا توجه به روایت قاضی عیاض از ابن ذهب حضرت رسول برآن دست بریده آب دهانش ریخت وبرجای خودش نصب کرد والتیام یافت، این داستان را زرقانی آورده وآنرا به ابن اسحاق اسناد کرده واز همان طریق حاکم هم روایت کرده است.

استمداد واستغاثه بوسیله حضرت رسول ﷺ از خداوند لایزال

بطور قطعی ثابت شده است که اصحاب حضرت اگر دچار قحطی می شدند ویا خشکسالی پیش می آمد به خدمت ایشان می آمدند وجزع وفزع می کردند واز او می خواستند که در خدمت خداوند شفاعت نموده ودعا کند که از این مخمصه وقحطی وبلا نجات یابند ودر روایت هست در حالیکه حضرت در روز جمعه مشغول خطابه بودند یک نفر عرب از صف

نمازگزاران بلند می شود وپیغمبر را ندا می زند ای رسول خدا مواشی وحیوانات دارند هلاک می شوند وتمام راه نجات بسته شده است دعا کن که خداوند برای ما باران نازل کند، پیغمبر هم دعا کردند واز همان جمعه تا جمعه آینده باران می آمد وهمان عرب آمد وعرض کرد یا رسول الله از بسیاری باران خانه ها ویران ومواشی وحیوانات از بین می روند وتمام جاده ها خراب خواهند شد ، حضرتﷺ دعا فرمودند که باران قطع گردد وبه جاهایی برود که نیاز به باران دارد وهمین کار هم شد، بخاری در بحث استسقاء در مورد خواست مردم از امام جمعه برای نزول باران این داستان را آورده است.

ابوداود به سند معتبر از عایشه روایت کرده است که مردم در موقع قحطی وعدم نزول باران به حضرت رسول پناه می آوردند وشکوائیه خود را بایشان معروض می داشتند، بیهقی به سند صحیح که در سلسله روایتش افراد مبهم موجود نیست در کتاب « دلائل النبوۀ» آورده است وهمچنین به کتاب « فتح الباری» جلد ۲ صفحه ۴۹۵ نگاه کنید از انس روایت می کنند که یک نفر عرب بخدمت حضرت رسولﷺ آمد وعرض کرد یا رسول الله به خدمت شما آمدیم در حالیکه« مالنا بعیر یئط ولاصبی یغط» بعد یک قصیده خواند که باین بیت شروع می گردید:

أتیناک والعذراء یدمی لبانها وقد شغلت أم الصبی عن الطفل

به حضور شما آمدیم در حالیکه شتر جوان به جای شیر خون می دادند ومادر بچه به یاد طفل خود نبودند تا آخر که می گوید:

ولیس لنا إلا إلیک فرارنا وأین فرار الناس إلا إلی الرسل

وبرای ما غیر از شما ملجأی نیست ومردم به جز به رسول خود کجا بروند وپناه ببرند، حضرت رسولﷺ بعد از شنیدن قصیده از جای خود بلند

شد وعبایش را پشت سر خود می کشید، حتی از منبر بالا رفت، ودستش را بلند کرد و گفت « اللهم أسقنا غیثاً مغیثاً مریئاً، مربعاً غدقاً طبقاً نافعاً غیر ضار، عاجلا غیر رائث تملأ به الضرع وتنبت به الزرع وتحیی به الأرض بعد موتها » روایت کرده است هنوز حضرت رسول آندست که برای دعا وتضرع بلند کرده پائین نیاورده بود که ابرسیاه تمام آسمان را فرا گرفت وباران سیل آسا نازل شد تا اینکه مردم آمدند وشکوا کردند که همه مدینه دارد در آب غرق می شود ویا سی آنرا می برد حضرت دست بلند کرد وفرمود « اللهم حوالینا ولا علینا » ابر از مدینه به اطراف پراکنده شد در متن حدیث دقت کن که به چه نحوی اغاثه ومنفعت وغیر آن به باران نسبت داده است ، البته در این اسناد مجاز عقلی واقع شده است وچطور شاعر گفت: « ولیس لنا إلا إلیك فرارنا » تا آخر در صورتیکه او را از مشر کان به حساب نیاوردند، چون انحصار در شعرش منظور قصر اضافی است که نه قصر حقیقی ونیت شاعر هم آن نبوده است مگر حضرت رسولﷺ از آیه که بر او نازل شد « ففروا إلی الله » العیاذ بالل غافل بوده است.

ومعنی شعر این است پناهگاهی وفراری که در آن امید وافر به نفع در آن است به طرف شما است نه بغیر شما وبه سوی پیغمبران است نه به غیر از آنان چون پیغمبران بهترین کسانی هستند که به آنها به درگاه خداوند توسل می شود وکسانی هستند خداوند متعال نیاز مردم را که انبیاء برای آنان از درگاه خداوند التجاء می نمایند وشفاعت می کنند بهتر فراهم می نماید واز تأثر حضرت رسولﷺ از اشعار آن عرب بیشتر تأمل ودقت کن که چه زود از جای خود بلند شد وبا چه سرعتی به طرف منبر رفت تا برای نجات آنان از درگاه خداوند متعال لابه واستغفار نماید ،ؤ عبایش را بدنبال خود می کشید وصبر نکرد تا آنرا درست کند وبه دوش بگذارد، تا

اینکه زودتر به درخواست استغاثه کننده ومنادی جواب مثبت دهد که شاید خداوند هر چه زودتر دعا وتضرع او را قبول فرماید، برخودش وآل واصحابش درود وسلام ابدی باد.

حضرت رسول پناهگاه محکم برای ما می باشد

حسان بن ثابت خطاب به حضرت پیغمبر توصیف او می گوید که شما پایگاه ومورد اعتماد هستی که مردم به شما پناه می آورند، ودر یک قصیده که باین شعر شروع می شود گفته است:

یا رکن معتمد و عصمة لائذ   و ملاذ منتجع و جار مجاور

تا آنجا که می گوید:

میکال معک وجبرئیل کلاهما   مدد لنصرک من عزیز قادر

ای پایه مورد اعتماد و ای پناهگاه پناهندگان وفریادرس درماندگان ویاری دهنده همسایگان، میکائیل وجبرئیل هر دو با شما هستند تادر محضر خداوند قادر وتوانا برای شما یار ومددکار باشند

به کتاب الاصابه جلد ۱ صفحه ۲۶۴ وکتاب الروض الانف جلد ۲ صفحه ۹۱ بنگرید.

حمزه دارای کردار نیک بود وغم واندوه را می زدود

ابن شاذان از حدیث ابن مسعود روایت می کند، حضرت رسول ﷺ برجنازه حضرت حمزه ؓ چنان وچندان گریه کرد که تا آن روز از ایشان مشاهده نشده بود ، روبه قبله او را دراز کرد وبعد دربرابر جنازه اش ایستاد وچندان گریه کرد که مسبوق به سابقه نبود وبعد فرمود: ای حمزه ای عموی رسول خدا، ای شیر خدا وشیر رسولش، ای حمزه که کار نیک انجام

می دادی، ای حمزه که غم وناراحتی را از ما دور مـی کـردی، ای حمـزه آبروی رسول خدا، تا آخر به نقل از مواهب اللدنیه جلد ۱ صفحه ۲۱۲.

تفاوت بین حیات وممات نیست

اگر کسی بگوید استغاثه به حضرت رسولﷺ وشکوای حـال بایشـان، ودرخواست شفاعت وامداد از او وآنچه در این مقوله مـی آیـد ، فقـط در حال حیات ایشان صحیح بوده وبعد از مرگ ایشان این کارها کفـر اسـت ویا اینکه ارخاء العنان بکنند وبگویند شرعی نیست ویا جائز نیست؟

مادرجواب می گوییم اگر مـدار صـحت ایـن امـور ، حیـات باشـد همچنانکه آنها می گویند انبیاء وبندگان صالح او در قبرهای خودشان زنده اند.

اگرفقها وعالمان دینی تنها دلیلشان بر صحت توسل واسـتغاثه بعـد از وفات قیاس بر حال حیات باشد وبس کافی است چون پیغمبـر در هـر دو خانه زنده است وهمیشه الطافش شامل امتش می باشـد وبـاذن خداونـد در امور امتش تصرف می نماید وبراوضاع واحوال پیروانش اطلاع دارد ونمـاز امتش بر او عرضه می گردد وسلام آنها با این همه کثـرت عـدد بایشـان عرضه می شود.

کسی به علم ارواح آشنایی داشته باشد وبرخصائص آنها کـه خداونـد متعای به آنها بالاخص بارواح طیبه اختصاص داده است علم پیدا می کند و سعه صدر برای ایمان به قدرت خداوند پیدا می کند تا چه رسـد بـه ارواح انبیاء وبخصوص روح مبارک حضرت محمدﷺ.

اگر طلب شفاعت واستغاثه وتوسل به حضرت رسولﷺ بنا بـه اعتقـاد ایشان کفر یا شرک باشد در هیچ یک از احوال اوضاع درست نمـی باشـد

خواه در حال حیات رسول وخواه در ممات ایشان وحتی در حیات اخـروی وروز قیامت هم جائز نیست چون شرک وکفر در نزد خداونـد لایـزال در تمام اوضاع واحوال مورد غضب وممقوت می باشد ودر هـیچ حـال جـائز نیست.

ادعای باطل

اگر کسی ادعا نماید، چون مردگان به خاک تبدیل می شوند لـذا بـر هیچ چیز قدرت ندارند وقادر بانجام هیچ اثری نیستند، این ادعـا ودلیـل آن عین جهل ونادانی به فرمایش حضرت رسول بلکه به فرمایش خداونـد مـی باشد ، که فرموده است ارواح بعد از مفارقت از اجسام باقی می مانند مگـر حضرت رسولﷺ در واقعه بدر نگفت : ای عمروبن هشـام ، ای عتبـه بـن ربیعه ، ای فلان بن فلان، تا آخر. آنچه خداوند به ما وعده داده بـود واقعـاً دریافتیم، آیا شما هم به آنچه خداوند به حق وعده به شـما داده بـود نائـل آمدید، عرض کردند این چیست؟ مگر بـا کشـته شـدگان صـحبت مـی فرمائید؟ فرمود آنچه من گفتم ایشان از شما خوبتر شنیدند واز همین مقوله است سلام کردنش بر اهل قبرستان وآنها را صدا می زد « السلام علیکم یا أهل الدیار » واز همان باب است شادی وعذاب قبر، واثبـات رفـت وآمـد ارواح که دلائل زیادی در کتب اسلامی موجود است ، وفلسفه قدیم وجدید آنرا به ثبوت رسانیده است.

در این مقوله تنها به یک سؤال بسنده می کنیم

آیا جماعت معتقد هستند برابر نص قرآن مجید که شهداء زنده هستند یا خیر؟ اگر به زنده بودن آنها اعتقاد ندارند، مـا بـا آنـان سـخنی وبحثـی

نداریم، چون آنان قرآن را تکذیب می نمایند که مـی فرمایـد ﴿ وَلاَ تَقُولُـواْ لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّـهِ أَمْـوَاتٌ بَـلْ أَحْيَـاء وَلَكِـن لاَّ تَشْـعُرُونَ ﴾ « بـه کسانیکه در راه خدا کشته می شوند ظن نبرید ونگوئید کـه مـرده هسـتند بلکه آنان زنده می باشند لکن شما فهم ندارید(اگر این طور فکر کنید)».

﴿ وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَـاء عِنـدَ رَبِّهِـمْ يُرْزَقُونَ ﴾ « به کسانیکه در رراه خدا کشته شده اند فکر نکنیـد کـه مـرده هستند بلکه آنان زنده هستند واز طرف خداوند به آنان روزی می رسد».

واگر معتقد هستند که بلی شهداء زنده هستند وایـن بـاحترام شـهداء است ما می گوئیم پیغمبران خدا وبسیاری از مـردان صـالح مسـلمانان کـه شهید نشده اند مانند بزرگان صحابه وغیره بدون شـک از شـهیدان افضـلتر هستند، وقتی حیات برای شهیدان موجود باشد به طریق اولی برای کسانیکه دارای منزلت عالی تر از آنان هستند نیز ثابت می باشـد مزیـد بـر آن در بسیار از احادیث به حیات انبیاء بعد از مرگ ایشان تصریح شده ست ، پس حیات ارواح با برهان وحجت قطعی ثابت است، وقتیکه ثبـوت آن قطعـی است پس چاره ای نیست که باید خصائص ولـوازم آن هـم ثابـت باشـد ، چون همیشه ثبوت ملزوم موجب ثبوت لازم خواهد شد ، همچنانکـه نفـی لازم باعث نفی ملزوم می گردد که این مسئله معروف است.

وقتیکه بقای ارواح به ثبوت رسید، مانع عقلی برای اسـتمداد از آن در نزد خداوند موجود نمی باشد، همچنانکه مردم در موقع احتیـاج از ملائکـه امداد می طلبند ویا مانند استمداد شخصی از شخصی دیگر « اگر شما انسان هستی بواسطه جان است نه بوسیله جسم».

تصرفات ارواح به مانند تصرفات ملائکه نیاز به تماس وآلات وادوات ظاهری ندارد، واز قانون ودستورات مادی که در نزد ما برای تصرفات لازم

است خارج هستند، چون آنها بعد از مرگ در عالم دیگری به سر می برند، ﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ﴾ « در مورد روح از شما سؤال می کنند در جواب بگو روح در امر خدا است ».

این دسته از تصرف ملائکه وجن در این جهان باید چه برداشتی داشته باشند؟

جای هیچگونه شک وتردید نیست که ارواح بعد از جدائی از جسم باندازه آزاد است که می تواند فریادرس باشد وبا اشخاص زنده هیچ تفاوتی ندارد بلکه کارآیی تر می باشند، اگر این دسته اصرار بورزند که تنها به محسوسات اعتراف دارند وبس، بدیهی است که این پافشاری عقیده مادیون وطبیعیان است، ومسلمانان از آن بدور هستند باز ما با آنان ارخاء العنان کرده وبادعای آنان علی الظاهر خود را تسلیم می نمائیم ولی در جواب خواهیم گفت بلی بنا به قول شما ارواح بعد از دوری از جسم قادر به تصرف نیستند اما ما معتقد هستیم که مساعدت وامداد انبیاء واولیاء از مقوله تصرف ارواح در این دنیای مادی نیست بلکه امداد آنها برای استمداد کنند گان وپناه آورند گان از طریق دعا وشفاعت در نزد خداوند متعال است به مثل اینکه یک فرد مسلمان برای فرد دیگری دعای خیر می نماید وبرایت معلوم شد که آنها زنده هستند ودارای شعور می باشند واحساس دارند بلکه شعور واحساس وعلم بالاتر از آن هنگام که در دنیا زنده بودند، چون پرده خاکی وارزوی نفسانی وشهوانی از آنها برداشته شده است در حدیث شریف آمده است کردار ما امت محمدﷺ بر او عرضه می شود اگر خیری ونیکی در آن دید حمد خدا انجام می دهد در غیر اینصورت برای ما استغفار می فرماید وما می گوئیم پناه آوردن به حضرت رسولﷺ در واقع به در گاه خداوند پناه می آورند چون در واقع فاعل حقیقی خداوند است اما

سائل وپناه آور بوسیله حضرت رسول ازدرگاه خدا درخواست برآورد نیاز خود می کند مثل اینکه می گوید خداوندا من از امت او هستیم یافلان ولی را دوست دارم وبه همین خاطر از شما دریوزه می نمایم مرا عفو فرمایید واحتیاجم را برطرف نمائید، که خداوند بخاطر این پیغمبر وسائرین از انبیاء واولیاء وعلماء بسیاری را مورد فضل ومرحمت قرار میدهد.

خلاصه کلام : نزول فضل الهی بر بعضی از دوستان پیغمبر بخاطر پیغمبر ویا بخاطر بعضی از بندگان صالحش امری است معروف وهیچ شک وتردیدی در آن وجود ندارد وبه همین خاطر است که بر مردگان نماز می گزارند واز خداوند می خواهند که از گناهان او در گذرد ومی خواهند که خداوند شفاعت آنانرا در مورد این مرده قبول فرماید که می گویند« وقد جئناک شفعاء فشفعنا»

آیا درخواست امری که غیرازخدا برآن قادر نیست از غیر خدا شرک است؟

از جمله ادعاهای باطله که این افراد به آن تمسک می کنند این است که می گویند: مردم از انبیاء واولیاء که مرده اند چیزهایی را می طلبند که غیر از خداوند هیچ کس بر آن قادر نیست، وهمچنین درخواستی شرک وکفر می باشد، جواب این شبهه: این برداشت آنان از این درخواستها ناشی از سوءفهم آنها بر کردار ونیت مسلمانان از قدیم الایام تا به امروز است ، چون داعیان از پیغمبران وصلحاء درخواست می کنند که برای برآوردن نیاز آنان سبب ووسیله قرار گیرند که خداوند متعال احتیاج آنان را برطرف نماید ، همچنانکه آن فرد کور در نزد پیغمبر آمد وبرای بدست آوردن بینائیش از پیغمبر کمک خواست ویا بقیه درخواست کنندگان که باو

توسل می جستند که برای قضای حاجات از درگاه خداوند شفاعت نماید. وحضرت به درخواست آنان جواب مثبت می داد واز خداوند می خواست، دعا می کرد، شفاعت می نمود که نیاز آنان برآورد فرماید، وبه هیچ یک از آنان نگفت که شما مشرک هستی وغیره.

ودر همین مقوله است تمام خارق العاده هائیکه از آن حضرتﷺ درخواست میکردند از قبیل شفای بیماران صعب‌العلاج بدون دوا، ونزول باران به موقع نیاز که حتی یک تکه ابر در آسمان نبود، وتغییر اجسام وجاری شدن آب از انگشتانش وسیر شدن جماعت زیاد از غذای کم، وغیر آنها که همه آنها فقط در دست قدرت الهی وبه طور واضح جواب می دادند، دیگر نمی فرمود شما با این درخواستها مشرک شدید چون اینها فقط در قدرت الهی است وباید اسلام خودتان را تجدید نمائید، بلکه برابر سؤال جواب می داد واز خداوند تقاضا می کرد که این درخواست را عطا وایجاد فرماید پس باصل مطلب برمی گردیم آیا این دسته بیشتر به علم توحید آشنائی دارند وآنها بیشتر می دانند چه چیزی انسان را از توحید خارج می نماید یا حضرت رسولﷺ واصحابان او که این درخواستها را از او می کردند. بدیهی است هیچ جاهلی به این امر اعتراف نمی کند تا چه رسد به دانشمندان ودانایان.

قرآن مجید داستان حضرت سلیمان و سخنانش خطاب به حضار از جن وانس روایت میکند ﴿ قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴾ حضرت سلیمان از آنان خواست که تخت بزرگ ملکه را از یمن به شام بیاورند البته می خواست به طور خارق العاده این پدیده را به ملکه نشان بدهد که زودتر ایمان بیاورد، وبه هنگامیکه آن فرد از جن اظهار داشت ﴿ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ ﴾ الآیه یعنی در ساعات

کم وبه زودی آنرا حاضر می کنم، حضرت سلیمان گفت دیر می شود، زودتر از آن می خواهم، پس فردی از آدمی که یکی از دوستان سلیمان بود وعلم الکتاب را می دانست ودر مجلس حاضر بود گفت ﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ الآیه یعنی اگر به چیزی بدقت نگاه کنی قبل از اینکه چشمت را بر گردانی من آنرا حاضر می نمایم، سلیمان گفتند من این را می خواهم ویکدفعه متوجه شد که آن تخت در بین دو دستان او قرار دارد.

آوردن تخت از این راه دور با این سرعت غیر از خدا هیچ کس بر آن قادر نیست واز قدرت جن وانس خارج است در صورتیکه سلیمان آنرا از حضار خواست واین فرد دوست گفت من آنرا می آورم ، آیا سلیمان بوسیله این خواسته کافر شد؟ وآیا آن شخص که گفت من انجام می دهم آیا برای خدای شریک شد؟ حاشا وکلا هر دو از کفر وشرک مبری هستند ولی اسناد فعل در کلام هر دو بر سبیل مجاز عقلی است ودر واقع خدوند این کار را انجام داد وباین فرد این توانائی داد واین کار را برایش خلق کرد.

وبرای رفع شبهه: بدانید مردم همانا از انبیاء واولیاء درخواست می نمایند که آنها به همان اندازه که خداوند به آنان قدرت بخشیده وآنان را مالک گردانیده است از درگاه ایشان به مقام شفاعت برآیند وبرای رفع نیاز پناهندگان دعا وشفاعت نمایند کسی می گوید ای رسول خدا به من شفا بده ویا دینم را ادا کن ، مقصودش این است برای شفای من یا ادای دین من شفاعت ودعا کن واز آنان چیزی غیر مقدوری نخواسته اند بلکه چیزی را طلب کرده اند که خداوند قدرت آنرا باو بخشیده است .

اگر سوال میکنی واستمدادی می خواهی فقط از خدا سؤال کن وتنها از او مدد بخواه

این نیز قسمتی از حدیث شریف نبوی می باشد که ترمذی از ابن عباس روایت کرده است وبسیاری از مردم در فهم معنی حدیث به خطا رفته اند، و گفته اند این حدیث دلیل بر این است که سؤال واستمداد به تمام معنی باید از ذات باری باشد وتا آنجا رفته اند که سؤال واستمداد از غیر خداوند . انسان را از دین بیرون می برد وروی به شرک وکفر می آورد، وبه این گفته علت وسبب را نفی می نمایند ومعنی بسیاری از نصوص که در این مورد وارد شده است از بین می برند ولی آنچه از حدیث بالا استنباط می شود وحق هم آنست، که حضرت رسولﷺ مقصودش نهی واستمداد در همه احوال از غیر خداوند نیست همچنانکه ظاهر حدیث بر آن دلالت دارد ، بلکه منظورش این بوده در چیزهای خیر که بواسطه اسباب ظاهری بدست می آید نهی می فرماید از غفلت آدمی که فکر نماید این کار فقط از اسباب نشأت گرفته است وامر کرده که انسان متنبه وآگاه شود، که هر نعمتی وخیری از هر سبب به وجود بیاید در واقع از ذات مبارک خداوند است یعنی اگر کاری از کسی خواستی وآن را لازم دانستی تمام اعتمادت برخداوند باشد ودیدار اسباب وعلت شما را از سبب اصلی وعلت واقعی که خداوند است غافل نکند وارتباط ظاهری بین علت ومعلول شما را از حقیقت دور نکند وبدانید سبب اصلی وفریادرس واقعی خداوند متعال است. که حضرت رسولﷺ در اواخر همان حدیث به آن تصریح می نماید که اسباب وعلل، مؤثر واقعی نیستند اگر تما مردم جمع شوند که به شما نفعی یا ضرری برسانند فقط بشما آن می رسد که خداوند برای شما نوشته است .

این توضیح حضرت رسول است ، پس چطور مـا اسـتمداد از غیـر را انکار نمائیم در صورتیکه در بسیاری از جاها از کتاب وسـنت بـه آن امـر شده است ، خداوند فرموده﴿ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ ویا درجـای دیگـر فرموده است ﴿ وَأَعِدُّوا لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ ﴾ واز بنده صالح اسـکندر ذی القرنین نقل می کند﴿ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ﴾ .

وهمچنین درمورد نماز خوف کـه بـه قـرآن وحـدیث ثابـت اسـت مشروعیت استعانه واستمداد بعضی از مردم از بعضی دیگر را به ما نشان می دهد وهمچنین که خداوند به مسلمانان امر می فرماید که از دشـمنان خـود نهایت احتیاط رابه جای آورند.

ویا اینکه حضرت رسولﷺ مسلمانان را ترغیب می فرماید که در رفع نیاز به یکدیگر کمک نمائید ودست فقرا را بگیرید واز صاحب درد ورنـج ، رفع ناراحتی بنمائید وغیره وتهدید نموده است کسانیکه این امـر مقـدور آنها است ولی از انجام آن سرباز می زنند به چه عقوبتی دچار خواهند شد ، مسلم وابو داود روایت کرده انـد ﴿ والله في عون العبد ما كان العبد في عون أخيه﴾ ویا فرموده اسـت ﴿ إن لله خلقاً لحوائج الناس يفزع الناس إليهم في حوائجهم، أولئك الآمنون من عذاب الله﴾ خداوند دسـته را خلـق کرده که به نیاز واحتیاج مردم برسند ومردم دراحتیاج ونیاز خود بـه آنهـا پناه می برند وشکوای حال می نمایند، آندسته از مخلوق از عـذاب خـدا در امان هستند.

به قول حضرت دقت کنید که فرمود « يفزع إليهم فی حوائجهم» که آنها را مشرک وعاصی به حساب نیاورده است.

بطور مختصر اسناد مجاز عقلی در کتاب وسنت وکلام خاصـه وعامـه زیاد استعمال شده است از جمله در قرآن آمده است ﴿ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ

﴿الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ﴾ که انبات «رویانیدن» را به ارض نسبت داده است و یا درحدیث شریف ﴿ان مما ینبت الربیع مایقتل حبطا أویلم﴾ که انبات به فصل بهار نسبت داده است وهیچ مانعی وجود ندارد ودر اسناد واقع در کلام موحدین اسائه ادبی مشاهده نخواهد شد ومراد اصلی آنها معلوم است که خداوند اسباب ووسائل را ساخته است والزامی برای تأثیر آنها نیست اگر خداوند نخواهد و کلیه موحدین اعتقاد کامل دارند که سبب اصلی وخالق اشیاء خداوند متعال است.

اگر سؤال کردی فقط از خدا سؤال کن

اما فرمایش حضرت رسولﷺ ﴿وإذا سألت فسأل الله﴾ به هیچ وجه دلیل نیست که توسل به غیرخدا وسوال از غیر او درست نیست و کسانیکه از ظاهر این حدیث چنان استنباط کرده اند که سؤال به طور اطلاق از غیر خدا درست نیست، وتوسل به غیر از او به هیچ وجه جائز نیست بدانید راه حق را گم کرده اند وحتی بانفس خود مغالطه کرده اند، چون کسانیکه انبیاء واولیاء وصلحاء را برای خداوند وسیله قرار می دهند، که خیر نصیب آنان گردد یا شری از آنان مرتفع شود، در واقع ومستقیماً از خداوند می خواهند، این کار برای آنان فراهم فرماید واین افراد را وسیله وواسطه قرار داده اند، یعنی به اسباب ووسیله که خدوند خودش آنرا بین اشیاء قرار داده است تمسک کرده اند وآنرا دست‌آویز قرار داده اند، پس کسانیکه به سببی توسل می جویند که خداوند امر کرده از آن چیز پیروی نمایند تا شاید از این طریق به مرام برسند در اصل از وسیله چیزی نخواسته اند بلکه از واضع وخالق سبب مرام خود را درخواست کرده اند.

کسیکه می گوید یا رسول الله می خواهم چشمم را به من بر گردانـی ، یا این بلا وقحطی از بین برود، ویا از این بیماری شـفا یـابم، معنـای ایـن جملات طلب از خدا است بواسطه شفاعت پیغمبرﷺ درست مانند این اسـت که بگوید که برای من دعا کن ، پس معلوم شد کسانیکه به ظاهر حـدیث استدلال می کنند که سؤال وتوسل از غیر خدا به طور مطلق درست نیسـت به مغالطه روی آورده اند و کاملا در غلط افتاده اند ودر بیان غلـط وخطـای ایشان کافی است به تمام حدیث توجه شود که در جواب ابن عبـاس کـه راوی حدیث است فرمود ای پسر عمو آیا می خواهی کلمات به شـما یـاد بدهم که در نزد خدا به شما نفع می رسانند، چه تشویقی از این مهمتر، ابـن عباس عرض کردند بفرما، حضرت ﷺ به این حدیث پاسخ فرمودند.

اگر برمبنای همان فهم آنعده که واهمه بیش نیست راه بـرویم، پـس نباید هیچ جاهلی از هیچ عالمی سؤال کند، وهر کس دریک مهلکه قرار می گیرد نباید هیچ فریادرس بخواهـد کـه او را نجـات دهـد، در صـورتیکه نجاتش به فریادر از آن شخص وابسته باشد وهیچ مقروضی نباید برای ادای دین به هیچ کس متوسل شود، ودر روز قیامت هم نباید مردم برای شفاعت به پیغمبر متوسل شوند وغیره.

شاید بگویند آنچه ممنوع است سؤال از انبیاء وصلحاء ومرد گان هستند کـه در عالم برزخ می باشند چون در این حالت هیچ قدرتی را ندارند؟

درجواب می گوئیم این ادعای موهوم آنان به طور تفصیل در گذشـته مردود گردیده است که خلاصه اش این است ، آنان زنده هستند وتوانـائی شفاعت ودعا را دارند وحیات برزخی آنان به نحوی است که مناسب مقـام ومنزلت آنان را داشته باشد وبا این حیات می توانند بواسطه دعا وشـفاعت به مردم نفع برسانند ، ویا از آنان رفع مصائب وبلایا نمایند، وهر کس منکر

این موضوع باشد ، کمترین چیزیکه در مورد او سزاوار است گفته شود، جاهل ونادان به حدیث حضرت رسولﷺ می باشد که به حد تواتر رسیده است، که مسلمانان صالح در حالت مردن ودر حیات برزخی دارای گوش وهوش وقدرت دعا ورد جواب سلام وآنچه خداوند اجازه تصرف به آنها بدهد، دارند، پس چطور انسان می تواند در مورد انبیاء وبخصوص سید آنها حضرت محمدﷺ واصحاب ویاران او در شک وتردید باشند، بدقت در حدیث شب معراج بنگرید که انبیاء به چه نحوی با حضرت رسول رفتار کردند، حتی اینکه امت او بواسطه راهنمائی حضرت موسی‌علیه السلام وشفاعت خودش از نعمت تخفیف از پنجاه نماز در روز به پنج نماز بهره‌مند شدند.
ودر روایت صحیح موجود است که خداوند آندسته از بندگانش در دعا ولابه الحاح دارند دوست دارد، ویکی از راه الحاح استمداد از انبیاء واولیاء برای شفاعت در درگاه او می باشد.

همانا به من استمداد نمی شود

در حدیث آمده است در زمان حضرت رسولﷺ یک نفر منافق پیدا شد که به مسلمانان اذیت وآزار می رساند، حضرت ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه گفت بلند شوید که از دست این فرد موذی ومنافق به حضرت رسول پناه ببریم، حضرت در جواب آنها گفت « إنه لایستغاث بی وإنما یستغاث بالله»[۱] طبرانی در مجمع الکبیر روایت کرده است همانا از من استمداد نمی شود بلکه به خدا پناه برده می شود، بعضی از معاندان ومخالفان استغاثه، به این حدیث نیز توسل کرده اند، در صورتیکه این استدلال در اصل باطل است چون اگر این استدلال درست باشد وبر ظاهر حدیث اعتماد گردد، معنی می دهد که استغاثه به پیغمبر به طور مطلق درست نیست ، واین معنی با کردار

اصحاب منافات دارد، چون بارها از او استغاثه وطلب دعای باران ورفع بلا وانجام نیاز به حضرت رسولﷺ پناه می برند وایشان در مقابل این درخواستها جواب مثبت می دادند که شرح قسمتی از آن گذشت، پس لازم است این حدیث را به نحوی تأویل نمائیم که با بقیه احادیث مناسبت داشته باشد تا از مفاهیم نصوص خارج نشود. ومی گوئیم این فرمایش حضرت اثبات حقیقت توحید را بهتر وبیشتر روشن می نماید ونشان می دهد فریادرس اصلی در حقیقت ذات باریتعالی می باشد ، وبندگان در هر طبقه که باشند وسیله وواسطه بیش نیستند ومی خواهد به اصحاب نشان دهد وبه آنها اعلام نماید که از مخلوق نباید چیزی درخواست شود که مقدورش نیست مانند دخول به بهشت ونجات از آتش وغیره بلکه فقط خداوند متعال بر آنها قادر وتوانا است .

الفاظیکه در این باب استعمال می شود.

در مدح حضرت رسولﷺ جملاتی آمده است که موجب اشتباه در نزد بعضی شده است وگفته اند گوینده این جملات مشرک وکافر می باشد از قبیل « لیس لنا ملاذ سوی النبیﷺ ولارجا إلا هو ، أنا متسجیر به إلیه یفزع فی المصائب، ان توقفت فمن أسأل » وغیره ومراد گوینده این است که بخاطر احترام ایشان در نزد خداوند متعال در بین بندگان، فقط ایشان این لیاقت را دارد که وسیله وواسطه قرار گیرد که در نزد خداوند متعال طلب مغفرت وشفاعت نماید که نیاز استمدادکنندگان برآورد شود وکسانیکه شهادتین را بر زبان جاری می کنند ونماز را بجای می آورند وبه تمام ارکان دین پای‌بند هستند به هیچ وجه جائز نیست نسبت شرک وکفر به آنان داده شود وحدیث متواتر در این باره موجود است .

خلاصه آنچه گذشت

حاصل کلام کسانیکه از مخلوق صالح استمداد می کنند کافر نیستند مگر اینکه اعتقادشان براین باشد که آن مخلوق می تواند چیزی را بدون اذن خداوند خلق وایجاد نماید ودر این مورد تفاوت بین زنده ومرده نیست وکسانیکه معتقد هستند مخلوق می تواند چیزی را ایجاد کن کافر می باشد ، واگر اعتقاد داشته باشد آن مخلوق سبب وصول به مقصود است ودر اکتساب تأثیر دارند کافر نخواهند شد لازم به یاد آوری است که علمای معتزله براین باور هستند که انسان خالق افعال خود هستند وبا توجیهی که درعلم عقاید مذکور است معتزله از این لحاظ کافر محسوب نمی شوند وشما می دانید نهایت اعتقاد مردم در مورد مردگان این است که آنان سبب می باشند ومانند زندگان هستند وباز می دانید که مردم نسبت به استمداد از زندگان فقط به عنوان سبب واکتساب است واگر غلطی در کار پیش بیاید از لحاظ همان سبب واکتساب است چون نهایت درجه عقیده فرد مسلمان راجع به مخلوق همان سبب واکتساب است در غیر اینصورت آن فرد مؤمن نیست وغلط واشتباه درباره سببیت وواسطه گری نه کفر است ونه شرک به حساب می آید وباز تکرار می کنم که هیچ احدی از مردگان توقع بیشتر از آن ندارند که در حال حیات از آنان داشته اند ، یعنی آنچه برای زندگان ثابت می کردند تنها از لحاظ سببیت وواسطه گری بود ودیگر به هیچ وجه امکان ندارد این وصف را برای مردگان بعنوان تأثیر ذاتی وایجاد حقیقی بدانند وآنرا ثابت نمایند وهیچ عاقلی این عقیده را ندارد که افراد در حال حیات بعنوان سبب ووسیله از آن استفاده شود، وبعد از مرگ او را مؤثر واقعی وموجد حقیقی بدانند.

نهایت درجه با منکران می گوییم که کسانیکه از مردگـان اسـتمداد می نمایند به منزله افرادی هستند که از یک نفر زمین گیر که نمـی داننـد این بیماری را دارد طلب کمک می نمایند آیا کسـی مـی توانـد بـا ایـن درخواست شخص استمداد کننده را مشرک یا کافر بخواند؟

علاوه آن سببیت واکتساب برای مردگان مانند زنـدگان امکـان دارد ومقدور آنها است که برای مـا دعـا کننـد همانـا ارواح بـرای خویشـان ونزدیکان خود دعا می نمایند ودر حدیث شریف به این موضـوع تصـریح شده است که حضرت فرموده است همان کردار شما برخویشـان مردگـان شما نیز عرضه می شود، اگر اعمال خوب باشند بسیار شاد می شوند، واگـر بد باشد می گویند خداوندا آنان رامیران تا آنهـا را هـدایت مـی فرمائیـد همچنانکه ما را هدایت فرمودی: احمد ایـن روایـت را روایـت کـرده واو روشی دارد که بواسطه بعضی از گفته هایش گفته های دیگـرش را تأییـد می نماید

به کتاب فتح الباری در ترتیب مسند امام احمد جلد۷ صفحه ۹۸ نگـاه کنید وکتاب شرح الصدور سیوطی مراجعه فرمائید.

باب دوم

باب دوم

دربحث نبوت

که در آن از خصائص حضرت رسول وبیان حقیقت نبوت وحقیقت بشریت وحیات برزخیه بحث می شود

گزیده‌ای از موضوع فوق در کتاب

خصائص حضرت محمدﷺ وبرداشت علما از آن

علمای عظام بخصائص نبوت توجه بسیار داشته اند وتألیفات زیادی در این باره تألیف کرده اند از همه مشهورتر کتاب « الخصائص الکبری» تألیف امام حافظ جلال الدین سیوطی ودر آن خصائص بسیار ذکر شده است ، که بعضی از آنها دارای اسناد صحیح وبعضی اسنادشان صحیح نیست، ودر قسمتی از آنها علماء اختلاف دارند که مسائل خلافیه نام دارند. واز قدیم الایام اختلاف علما در آنها از صواب یا خطای آنها وصحت وبطلان آن است. نه اینکه اختلاف به حدی است که خدای ناخواسته دایر بین کفر وایمان باشد وعلما در بسیاری از احادیث اختلاف دارند، وبعضی بعضی را رد می کنند چون با هم اختلاف نظر دارند وهر یک برای خود

دلیلی می‌آورند وبنا به اجتهاد خود فتوا می دهند، بدیهی است هریک از مجتهدین دارای جزای خیر در نزد خدا هستند وحضرت رسول در این باره فرموده است برای مجتهدیکه در اجتهادش اصابت کرده باشد دارای دو اجر است ، ومجتهدیکه به خطا رفته باشد یک ثواب می بیند.

وعلمای حدیث در بسیاری از نقل خصائص حضرتﷺ مسامحه وچشم پوشی می کنند، واعتقاد دارند آنها از امور فضیلت اعمال است، به حلال وحرام تعلقی ندارند. ومادام بطلان آن معلوم نباشد وبه طور یقین از احادیث موضوعه نباشد در فضایل اعمال به آن عمل می شود ودر این باب به حدیث ضعیف هم عمل کرده اند، واز احادیث فضائل اعمال وسیره از شرط صحیح بودن بنا به معانی مصطلحه صرفنظر کرده اند واگر صحیح بودن آن مشروط باشد ذکر سیره پیغمبرﷺ قبل از بعثت وحتی بعد از بعثت غیر ممکن است ، در صورتی که کتاب حفاظ احادیث مورد اعتماد مملو از آن نوع حدیثها است.

کتاب علمای سلف را مورد مطالعه قرار دهیم متوجه خواهیم شد که بسیاری از علمای امت وپیشوایان فقهی خصائص حضرت ﷺ را ذکر می کنند، از جمله آن عده از خصائص، که عجیب وغریب به نظر می رسند در کتاب خود ذکر کرده اند، اگر این علما وائمه فقهی ذکر این شمائل را بر مبنای حدیث صحیح نقل کنند فقط تعدادی معدودی دارای این شرط هستند وذکر همه آنها بر مبنای اعتماد بر روایت علما وروش واسلوب آنان در این باب است یعنی در فضایل اخلاق به حدیث ضعیف هم عمل می کنند.

ابن تیمیه وخصائص نبوت

شیخ ابن تیمیه که در این مورد به سخت گیری معروف است، در کتابهای خودش بعضی از احادیث را در موضوع فضائل اخلاقی آورده

است که سند بعضی از آنها صحیح نیست وبه آنهـا در بسـیاری از مسـائل استشهاد کرده وبرای بیان ویا تأیید آن مطلب که حدیث آنرا تفسیر نموده است، مورد اعتماد قرار داده است، بعنوان مثال در کتاب « فتاوای کبـری» آورده است روایت شده است که خدواند متعال اسم پیغمبـرﷺ را بـر پایـه عرش وآنچه در بهشت است از دربها ومناره هـا وایوانهـا نوشـته اسـت ، وچندین آثار دراین باره ذکر کرده است، که با این روایت موافقـت دارد واشاره به اسم حضرت رسول ورفعت آنرا دارد ولفظ حدیث قبلاً ذکر شـده در کتاب مسند مسطور است که از پیغمبر سؤال شد شـما از کـی پیغمبـر شدی؟ جواب داد آدم که هنوز گل بود من پیغمبر بودم کـه جـوابش بـه تفصیل این است ﴿ لما خلق الله الأرض واستوي إلي السماء فسوهن سبع سماوات وخلق العرش كتب علي ساق العرش محمد رسول الله خاتم الأنبياء ...﴾ تـا آخر حدیث که آدم وحوا به اسـم مـن شـفاعت کردنـد. الفتـاوی جلـد۲ صفحه ۱۵۱

ابن تیمیه و کرامات اولیاء

کرامات منقول از اولیاء نیز به منزله شمائل نبوت هستند که اسـناد همه آنها حدیث صحیح نیست ودر فضائل اخلاقی روایـت شـده انـد، مـا درباره آنها حساسیت زیاد به خرج نمی دهیم وحساسیت ما در مـورد نقـل احکام شامل حلال وحرام می باشد ، وبقیه که در پیرامون مناقـب وفضـائل دور می زنند با حسن ظن به آنها می نگریم.

از اینجا معلوم می شود که نظریه شیخ ابن تیمیـه دربـاره کرامـات اولیاء همان نظریه است که در مورد اوصاف اختصاصی به انبیاء اسـت وبـا نیت حسنه به آنها نظر دارد، واز همین لحاظ در کتابهـای خـود در مـورد

کرامات وخارق العاده‌ها که در صدر اسلام واقع وروایت شده اند چند تـای آنها را ذکر کرده ست، اگر ما از درجات وسندها ونحوه ثبوت آنها بحـث نمائیم بعضی از آنها صحیح وبعضی حسن وبعضی ضعیف وتوی آنها مقبول ومردود ومنکر وشاذ یافت می شوند وهمه آنها در ایـن موضـوع ومقولـه مورد قبول هستند واز علما روایت شده اند، واز این جمله چنـدین کرامـت برای بعضی از صحابه ذکر کرده است :

۱) ام ایمن خواست هجرت کند، وهیچ توشه وزاد راه همراه نداشت ونزدیک بود از تشنگی هلاک گردد، به موقع افطار روزه اش احساس کرد چیزی بر سرش گذاشتند آنرا برداشت دید مشک پـر از آب اسـت از آن نوشید تا سیراب شد ویعد از آن تشنه نگردید.

۲) سفینه غلام حضرت رسولﷺ در راه به شیری برخورد کرده بـه او گفت فرستاده رسول خدا است ، شیر تا رسیدن به مقصد او را همراهـی کرد.

۳) براء بن مالک، هر وقت خدا را قسـم مـی داد، مـورد قسـمش حاصل می شد وبسیاری از اوقات که مسلمانان در جهاد دچـار تنگنـا مـی شدند به براء پناه می بردند، واو می گفت خداوندا به بزرگی خـود قسـمت می دهم که لشکریان اسلام را موفق فرمائید، دشـمن شکسـت مـی خـورد وفرار می کرد ودر جنگ قادسیه خـدا را قسـم داد کـه لشکرمسـلمانان را غالب وشهادت را در این جنگ نصیب او گرداند وهمین طور هم شد.

۴) خالد بن ولید یک دژ بسـیار محکـم را محاصـره کـرده بـود، محاصره شدگان گفتند به این شرط تسلیم خواهیم شد که شما زهر بخورید، خالد زهر آشامید وضرری به او نرسید.

۵) عمر بن خطاب رضي الله عنه در خطبه نماز جمعه به فرمانده لشکرش در ایران گفت : « یا سارية الجبل الجبل» به هنگام برگشت لشکر، از چگونگی عملیات سؤال کرد ، عرض کرندن یا امیر المؤمنین جنگی سختی بود ونزدیک بود شکست بخوریم ، آوازی شنیدم ای ساریه به طرف کوه بروید ، پشت خود را به کوه چسباندیم وخداوند دشمن را شسکت داد.

۶) علاء بن حضرمی فرماندار بحرین، وقتیکه مردم به مشکل بی آبی روبرو می شدند دعا می کرد باران می آمد، وقتیکه دریا طغیان کرده و مردم نمی توانستند با اسبهای خود از آن بگذرند، علاء دعا کرد واز دریا عبور کردند وسم اسبهایشان خیس شد، دعا کرد وقتی مُرد کسی جسدش را نبیند او را در لحد گور نیافتند.

۷) ابو مسلم خولانی با لشکریانش گرفتار شد او را در آتش انداختند، آتش در آنان تأثیر نکرد واو ویارانش روی تخته چوب از دجله گذشتند وبه رفقایش گفت اگر چیزیرا گم کرده اید، بگوئید که از خداوند استرداد آنرا بخواهم ، یکی از آنان گفت کمانی را گم کرده‌ام، گفت دنبال من بیا، به دنبالش رفت، دید کمانش به چیزی آویزان است ، آنرا برداشت ورفت ، اسود عنسی که مدعی نبوت بود ابومسلم خولانی را خواست وگفت شهادت می دهی که من پیغمبرم؟ جواب داد خیر نشنیده‌ام، گفت شهادت می دهی که محمد پیغمبر خدا است؟ گفت بلی، دستور داد آتشی را روشن کردند واو را در آن انداختند، ولی آتش به امر خدا بر او سرد شد، وقتی به مدینه آمد، عمر او را بین خود وابوبکر بنشاند وگفت سپاس برای خداوند که نمردم تا اینکه از امت محمد یکی را دیدم که با او همان رفتار شد که با ابراهیم کردند، یک وقت کنیزش برای او سم در غذا ریخت وخورد واثری در او نکرد، همسرش خواست به او نیرنگ بزند، دعا

کرد وهمسرش کور گردید، به نزد او آمد وپشیمان شد وتوبه کرد، او هم برایش دعا نمود که خدواند بینائیش را به او برگرداند.

۸) سعد بن مسیب در واقعه «حره» به موقع وقت نماز از قبر حضرت رسولﷺ صدای اذان می شنید وغیر از او هیچ کس در مسجد باقی نمی ماند.

۹) عمرو بن عقبه بن فرقد روزی در شدت گرما نماز میخواند، ابر آمد وبر او سایه افکند وقتیکه وسیله سواری رفقایش را در جهاد می چراند، درندگان از آن نگهداری می کردند.

۱۰) مطرف بن عبدالله بن شخیر هروقت وارد منزلش می شد ظروف خانه با او تسبیحات می کردند، اگر او ورفیقش در شب تاریک راه می رفتند، به آنطرف که در حرکت بودند روشن می شد.

به نقل از فتاوای کبری تألیف ابن تیمیه جلد ۱۱ صفحه ۲۸۱

شیخ ابن القیم وجلوس حضرتﷺ بر عرش

امام شیخ الاسلام ابن قیم در کتاب خود بنام «بدائع الفوائد» جلد ۴ صفحه ۴۰ یکی از خصوصیات حضرت رسولﷺ که عبارت از نشاندن او بر عرش می باشد وعجیب وغریب به نظر می رسد آورده است وآنرا به تعداد زیادی از علمای سلف نسبت داده است وسرانجام گفته است این روایت طبری است وادامه میدهد تمام افراد مذکور امام در تفسیر هستند واین را نسبت به دارالقطنی داده است وچهار شعر او را نقل کرده است که به این شعر شروع می شود :

حدیث الشفاعة عن احمد إلی أحمد المصطفی مسنده

کتاب کشاف القناع وخصوصیات عجیب وغریب

فقیه علامه شیخ منصور بن یونس بهوتی در کتابش به نام « کشاف القناع» تعدادی از خصائص حضرت رسولﷺ را آورده است که بسیاری از آندسته که عقل قاصر آنان از درک وفهم آنها عاجز است، واصول علما را در مورد این احادیث نمی دانند، از آنها عیب گرفته وعجیب وغریب پنداشته اند از جمله:

۱) آنها که در بدن ما نجس هستند، قسمتی از آنها در پیغمبر ماﷺ وبقیه انبیاء پاک هستند، وگفته اند جائز است به خون پیغمبر طلب شفا شود، ابن حبان روایت کرده که بعد از اینکه حضرت ﷺ عمل حجامت را انجام داد، غلامی آنرا نوشید، فرمودند خون را چه کردی؟ جواب داد آنرا در شکمم مخفی کردم، فرمودند برو خودت را از آتش نگهداشتی، وهر دو روایت ضعیف می باشد.

۲) پیغمبر دارای سایه نبوده است نه در جلو خورشید ونه در برابر ماه، چون ایشان نور هستند وسایه نوع تاریکی است که با هم تضاد دارند.

۳) مقام محمود برای پیغمبر یعنی نشستن بر عرش وکرسی، روایت بغوی است.

۴) حضرت رسولﷺ در تمام عمرش خمیازه نکشیده است.

۵) تمام مخلوق از آدم تا انتها بر پیغمبر عرضه گردیده است.

۶) تمام امت پیغمبر به ایشان نشان داده شده است.

۷) زیارت قبر پیغمبر برای مردان وزنان مستحب است ، دارالقطنی روایت نموده است : پیغمبر فرموده « من حج وزار قبری بعد وفاتی، فکأنما زارنی فی حیاتی» کسیکه مناسک حج انجام دهد وبه زیارت قبر من بیاید مثل این است مرا در حال حیات زیارت کرده باشد.

بدیهی است این خصائص واوصافیکه ذکر کرده اند وروایت نموده اند بعضی صحیح وبعضی ضعیف هستند وبعضی اصلاً دارای مدرک ودلیل نمی باشند.

ومن نمی دانم کسانیکه به این خصائص اعتراض دارند چه می گویند؟ در صورتیکه می دانند علمای کبار از اهل سنت وجماعت بر آنها اعتراضی نکرده اند واز نقل آنها به استناد قاعده تسامح در نقل فضائل چشم پوشی کرده وآنها را منکر نشده اند، واقوال ونقلهای آورده اند که اگر معترض آنها را بشنود به گوینده آن بالاتر از کفر وشرک خواهد گفت، بیا بنگر به کتاب «بدائع الفوائد» که شیخ ابن قیم بدون دلیل وبرهان صحیح، چه داستانهایی از بزرگان سلف روایت کرده است، از جمله نوشته است در روز قیامت خداوند حضرت رسول را بر عرش خود می نشاند، یا اینکه نام محمدﷺ را بر ساق عرش واوراق بهشت واشجار واحجار ودربها وقبابها وایوانهای آن نوشته اند، مگر این نقلها بر اساتید کرام وتحقیق کنندگان پوشیده که هیچ گونه نقد واعتراضی بر آنها وارد نیاورده اند؟ وآنها محقق دانسته اند که حذف واضافه در آنها سودی ندارند ، وآنهاییکه این اقدام را کرده اند تا به نظر خودشان برابر نص باشند بدنبال هوا وآرزوی نفسانی خود رفته اند، ومرتکب جریمه وخیانت بزرگ شده اند، وبهتر است از قانون تسامح درباره نقل فضائل پیروی بکنند ونه اینکه به دنبال آن باشند که نسبت کفر وضلالت به افراد مسلمان بدهند.

بلی آنچه لازم است در آن تحقیق وتفحص بیشتر به عمل آید، احادیثی هستند که مربوط به احکام می باشند، واگر مجتهد در آن به خطا هم برود باز دارای ثواب است .

بهشت زیر پای مادران هست، پس چگونه زیـر فرمـان حضـرت رسولﷺ نیست؟!

اگر این تعبیر وتفسیر درست باشد که بهشت زیر پای مادران است بدیهی است که زیر امر حضرت رسولﷺ بلکه زیر پایش هم هست، یعنـی اگر رسیدن به بهشت بواسطه خدمت والدین بالاخص مـادر امکـان داشـته باشد، وصول به آن از ناحیه طاعـت ومحبـت رسـول آسـانتر اسـت ، واز خصائصی که در بین علما جای بحث است آن است که روایت شـده کـه حضرت ﷺ زمین بهشت را قطع وتقسیم مـی نمایـد وسـیوطی وقسـطلانی وزرقانی آنرا روایت کرده اند یعنی این اقطاع فقط برای کسانی اسـت کـه استحقاق آنرا دارند وخداوند به آنان اذن می دهد یا از طریق وحـی والهـام ویا از راه تفویض از باری تعالی می باشد وحضرت رسول به حدیث ﴿ إنما أنا قاسم والله معطی﴾ به آن اشاره کرده'ست وبا توجه به توضیحات فـوق، مفهوم آن مورد شناخت حتی کوچکترین طلبه می باشد، تـا چـه رسـد بـه علمای کبار ومحققین زحمت کش. وبرای این خصوصیت مثالهای زیـادی هست که گواه بر صحت آن هستند که مهمترین آنها را بیان می کنم:

۱) « پیغمبر ضمانت بهشت می کند»

حدیث انقطاع زمین بهشت یک ضمانت حضرت رسول برای بعضی از اصحابانش به بهشت می باشد، که در پیمان عقبه اول برای کسانیک با او پیمان بستند،فرمود اگر شما بر عهد خود باقی ماندید وبـه آن وفـا کردیـد بهشت برای شما است ، واگر پیمان را شکستید محول بـه خداونـد متعـال است اگر بخواهد شما را عذاب می دهد واگر مائل باشد عفو مـی فرمایـد، ابن کثیر در کتاب السیره جلد ۲ صفحه ۱۷۶ آورده است ابن مسـعود مـی

گوید رسول خدا فرمود ﴿ فإذا عملتم ذلك فلكم علي الله الجنة وعلي ﴾ اگر به عهد وپیمان عمل کردی اجر وثواب شما بر خداومن بهشت می باشد.

۲) «اقرار حضرت رسول برای وارد شدن به بهشت»

ابن عباس روایت می کند که پیغمبر فرمود برای انبیاء صندلیها از نور می گذارند وهریک بر روی صندلی ومنبر خود می نشیند، فقط منبر من خالی می ماند وبر آن نمی نشینم، ودر بین دو دست قدرت خدا می ایستم وبیم دارم که من را زود به بهشت بفرستد وامتم بعد از من سر گردان بمانند، ومی گویم «یا رب» امتم امتم، خداوند می فرماید ای محمد چه می خواهی، پاسخ می دهم یا رب، دستور فرما در حساب امتم عجله کنند، بلافاصله مورد محاسبه قرار می گیرند، بعضی به رحم خدا وبعضی به شفاعت من به بهشت می روند، وبه همین طور به شفاعت خود ادامه می دهم حتی جواز بر گشت آندسته که به طرف آتش در حرکت می باشند میگیرم و برمی گردانم، تا اینکه دربان جهنم می گوید، ای محمد برای مورد غضب الهی از امتت حتی یک فرد را جا نگذاشتی، طبرانی در کتاب کبیر واوسط وبیهقی در کتاب بشت ذکر کرده اند ومنذری گفته است در روایت هیچ متروکی نیست.

۳) «پیغمبر بهشت را عطا می کند»

در بالا به پیمان عقبه اول اشاره گردید، گفتند چطور به شما بیعت کنیم، فرمود ﴿ علي السمع والطاعة في النشاط والكسل وعلي النفقه في العسر وعلي الأمر بالمعروف ونهي عن المنكر، ولكم الجنة ﴾ حضرت عباس می گوید وقتی از عقد پیمان تمام شدیم پیغمبر فرمود «أخذت وأعطيت» ‹ گرفتم ودادم›.

۴) «عثمان از پیغمبر بهشت می خرد»

عثمان دو دفعه از پیغمبر بهشت خرید یک دفعه به موقع وقف چاه معونه ودیگری به موقع تجهیز لشکریان‹ عسره› حاکم در کتاب مستدرک در جلد ۳ صفحه ۱۰۷ این روایت را آورده وآنرا تصحیح کرده است وهمه عاقلان می دانند که بهشت ودخول آن مختص به ذات خداوند متعال است وهیچ کس در هر مقام ومنزلتی باشد وحتی هیچ یک از پیغمبران نمی توانند در آن تصرف نمایند، النهایه خداوند لایزال بر پیغمبرش منت می گذارد، وچیزهایی در اختیار او می گذارد تا تفاوت او با دیگران آشکار گردد، چون در محضر خداوند، محترم ودارای شأن ومنزلت هستند، این عطا وبخشش به آنان نسبت میدهد وبرای تکریم از آنان قسمتی از تصرّف را به آنان وامی گذارد واز اینجا معلوم می شود که پیغمبر زمین بهشت را قطعه قطعه می نماید ووعده ویا ضمانت بهشت را می دهد ویا آنرا می فروشد ویا مژده به بهشت می دهد ودر واقع بهشت فقط برای خداوند متعال است وهیچ کس نمی تواند در آن شک وتردید داشته باشد، واگر کسی پیدا شود ودر آن شک داشه باشد ویا وسوسه ایجاد کند بدانید جاهل است وکوچکترین درکی از مسائل علمی ندارد.

می گویند شب ولادت بزرگتر ازلیلةالقدر است، یعنی چه؟

بعض از علما در خصائص نبوی گفته اند شب ولادت بزرگتر از لیلةالقدر است، چیزیکه من می خواهم بگویم مقصود گوینده فقط همان شب است که میلاد در آن اتفاق افتاد که چندین صد سال از آن گذشته است وآن شب شبی بود که هنوز لیلةالقدر شناخته نشده بود، نه اینکه شب

ولادت که در تمام سنوات تکرار می گردد که به اصطلاح امروزی سالگرد می گویند، یعنی مقصود گوینده فقط همان شب به عینه از لیلةالقدر بزرگتر است، وآنچه به نظر می رسد اوردن این گونه مسائل چندان دارای منفعت نیست، ولی متأسفانه بسیاری از علما درباره مسائل کوچک وکم فائده کتابهایی نوشته اند در واقع در برابر این مسئله هم بی ارزش تر می باشند.

حاصل کلام در این مورد، این مقارنه وتفاضل فیما بین شب حقیقی ولادت ولیلة القدر است ، وشب ولادت که مورد بحث است چندین سال است گذشته ووجود ندارد، اما لیلة القدر موجود است وهمه ساله تکرار می شود واز این نظر بزرگترین شبها است چون خداوند می فرماید ﴿ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ تا آخر سوره ، وبحث در این مثال وامثال آن در بین علما جاری شده است وعلمای بزرگ سلف هم در این موضوع بحث ومذاکره نموده اند، بیا بنگر شیخ الاسلام ابن تیمیه را از مقارنه بین لیلة القدر ولیلة الإسراء با دقت وامعان نظر بحث کرده است ومعلوم نیست که قبل از ایشان از ائمه سلف هیچ کسی از آن بحث کرده باشند تا چه رسد به اصحاب یا رسول خدا، به نظر ابن تیمیه نگاه کن.

بعضی از علما در خصائص نبوت گفته اند شب معراج حضرت رسولﷺ بزرگتر از لیلةالقدر ودارای فضیلت بیشتر است ، کدام مصیب هستند؟ این سؤالی است از شیخ الاسلام ابن تیمیه شده است.

در جواب گفت: الحمدلله کسانیکه می گویند شب معراج وامثال آن در تمام سنوات(سلگرد) برای امت محمد بزرگتر از لیلةالقدر است ، یعنی عبادت ودعا در آن شب بزرگتر از لیلة القدر است ، قولی است باطل وهیچ کس از مسلمانان این فتوا را نداده اند، اما اگر بگویند همان شب معین که پیغمبر در آن شب به معراج رفت وآنچه لازم بود بدست آورد، که در غیر

آن شب بدست نیامده است ، بدون اینکه سالگرد را در نظر بگیرند ودر آن عبادت ودعا نمایند، این قول صحیح است.

مقدمه زادالمعاد تألیف ابن قیم را ملاحظه فرمائید

خارج از حقیقت مرا مدح نکنید

بعضی از مردم از فرمایش حضرتﷺ که فرموده « مرا چنان مدح نکنید که نصاری عیسی را تعریف می کردند» چنان برداشت کرده اند که هر نوع مدح پیغمبر بدعت وخلاف سنت است ، وباید از مدح ایشان خودداری شود.

اما در واقع آندسته از برداشت خود به اشتباه رفته اند وسوءفهم آنان دلالت بر کوته‌نظری ایشان است.

نهی پیغمبر از مدح او یعنی چندان غلو نکنید که منجر به شرک شود، همچنانکه تبعه عیسی می گفتند که عیسی پسر خدا ویا روح خدا است که این کفر است .

امامدح وثنای آن حضرت به اوصافیکه او را از حقیقت بشریت خارج نسازد واعتقادش بر این باشد که او بنده ورسول خدا است بدیهی است از عقیده نصاری دور است وهیچ جای شک وتردید نیست، که این فرد مادح از دایره توحید خارج نخواهد شد.وبه قول شیخ بوصیری:

دع ماادعته النصاری فی نبیّهم　　واحکم بما شئت مدحًا فیه واحتکم
فإنّ فضل رسول الله لیس له　　حد فیعرب عنه ناطق بفم
فمبلغ العلم فیه إنه بشر　　و إنه خیر خلق الله کلهم

«ترک کن آنچه قوم نصاری در مورد پیغمبرشان ادعا می کردند، وهرچه دلت می خواهد از مدح وثنا به طور حکیمانه انجام دهید، همانا

بزرگواری رسول خدا به اندازه نیست که ناطق بتواند به زبـان از آن تعبیـر وتفسیر نماید ، آنچه دانش به آن می رسد این است که او بشـر اسـت واز تمام مخلوق خدا بهتر ووالاتر است».

وخداوند متعال به ذات خود مدح رسـولش فرمـوده ﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ وامر کرده به موقع گفتگو با پیغمبر ادب را رعایـت کننـد که فرموده ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ﴾ « ای مسلمانان صدای خود را بر صدای پیغمبر بلند نکنید» واز اینکه رفتارمان بـا او مانند رفتارمان با هم باشد نهی فرموده و گفته﴿ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً ﴾ الآیه و کسانیکه به مساوات قائل هسـتند ودر معامله وبرخورد با رسول خدا امتیازی قرار نمی دهند، مـورد نکـوهش وذم قرار داده است وفرموده است ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴾ « همانا کسانیکه از دور وپشـت سـاختمانها شـما را صدا می زنند بسیاری از آنان عقل ندارند» وعلاوه اصحاب کرام او را مـدح کرده اند، به قصیده غراء حسان بن ثابت نگاه کن که در محضـر حضـرت رسول خوانده است وبه اشعار صفیه دختر عبدالمطلب«عمه خودش» دقـت فرمائید که در رثای حضرت سروده است.

ویا به قصیده معروف کعب بن زهیر معروف بـه قصـیده « بأنـت سعاد» که در مدح پیغمبر تألیف کرده ودر حالیکه دست در دست پیغمبـر گذاشت تمام قصیده را خواند تا آنجا می رسد که می گوید:

إن الرسول لنور يستضاءُ به مهند من سـيوف الله مسـلول

بنا به روایت ابوبکر ابن انباری، حضرت رسولﷺ عبای دوش خـود را برداشت وبر او پوشانید که سپس معاویه ده هـزار دینـار بـرای کعـب

فرستاد تا آن عبا را از او بخرد، کعب در جواب گفت هیچ چیـز را وهـیچ مبلغی را بر آن هدیه پیغمبر ترجیح نمی دهم، وبعد از مرگ کعب ، معاویه به مبلغ بیست هزار دینار آن عبا را از ورثه کعب خریداری نمود.

واین است خود حضرت از نفس خود تعریف می کند ومی گوید:« أنا خیر أصحاب الیمین أنا خیر السابقین» ودر جای دیگر فرموده است ﴿ أنا أتقي ولد آدم وأكرمهم علي الله ولا فخر﴾ طبرانی ، بیهقی، ترمـذی، دارمـی روایت کرده اند: «من از تمام اولاد آدم تقـوایم بیشـتر اسـت ودربارگـاه خداوند از همه آنها محترم‌تر هستم وهیچ فخر نمی کنم».

از بیهقی وابونعیم وطبرانی وانس وعایشه روایـت شـده اسـت : در شب معراج براق را آوردند که حضرت سوار آن شـود، خواسـت سـواری ندهد، جبرئیل گفت چرا با محمد این طور رفتار می کنی، هـیچ کـس بـر شما سوار نشده است که در نزد خداوند عزیزتر ومحترمتر از او باشد، عرق سراپای براق را فرا گرفت: شیخین هم این داستان را روایت کرده اند.

درحدیث آمده از ابوسعید روایت شده است که پیغمبر فرموده: مـن در روز قیامت سید تمام اولاد آدم هستم وفخر نمی کنم، پرچم حمـد وثنـا بدست من می باشد وفخر نمی کنم، وتمام پیغمبران از آدم گرفته تـا آخـر همه شان زیر پرچم من می باشند ومن اول کسی هستم که زمـین بـرایش قطع می شود وفخر نمی کنم، ترمذی روایت کرده وگفتـه جـزء احادیـث حسنه است وصحیح دانسته است.

ابوهریره روایت می کند که حضرت فرمودند من اول کسی هسـتم که زمین بر او شق خواهد شد وزیوری از زیورهای بهشـت را مـی پوشـم وبعد از طرف راست عرش می ایستم وهیچ احدی نمی تواند در این مکـان

بایستد به غیر از من . ترمذی روایت کرده واو هم این حدیث را جزء حدیثهای حسنه وصحیحه دانسته است.

پیامبران بشر هستند

بعضی گمان می برند که رسولان خدا علیهم السلام با بقیه بنی آدم در تمام احوال واوصاف برابر هستند وهیچ تفاوتی با آنان ندارند، واین عقیده اشتباهی وخطای آشکار است وبرهان ودلائل واضحه از کتاب وسنت آنرا رد می کند، پیغمبران هر چند با بقیه بنی آدم در اصل بشریت مشترک هستند ویکسان می باشند که خداوند به حضرت رسولﷺ می فرماید ﴿ قُلْ إِنَّمَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ ﴾ ولی در اکثر اوصاف وخصائص از آنها متفاوت هستند، در غیر اینصورت مزیت آنها چیست وبه چه علت بر سایر مردم برگزیده می شوند، در آینده از صفات اختصاصی پیغمبران در دنیا وعالم برزخ که به نص قرآن وسنت برای آنان ثابت است ، بحث خواهم کرد.

انبیاء سادات بشر هستند

رسولان خدا صافیانی هستند که در بین بندگان خدا برگزیده شده اند وخداوند آنانرا بواسطه خلعت نبوت مشرف فرموده است وحکمت وقوه عقل ورأی محکم به آنان عطا فرموده است ، وآنان را برگزیده تا بین او ومخلوق واسطه شوند، اوامر الهی را به آنان ابلاغ کنند، واز غضب وعذاب او بترسانند وراه سعادت دنیا وآخرت را به آنها نشان دهند، وحکمت اقتضا می کند که پیغمبران از بشر ودر بین بشر برگزیده شوند، تا مردم خوبتر وآسانتر بتوانند با آنا اجتماع کنند ودستور را بهتر دریافت دارند، ودر آخر

بشریت برای آنان، عین اعجاز آنان می باشند، بدین معنی انبیاء از جنس بشر هستند، لکن به اندازه از آنها متمایز می باشند که هیچ احدی به آنان نمی رسد، واز اینجا معلوم می شود، اگر آنها را فقط به وصف بشریت نگاه کنند واز باقی اوصاف صرفنظر نمایند، نشانه جهالت وشرک است که در قرآن نمونه های زیادی هست که کافران منکر پیغمبران شده اند و گفته آنها هم مانند ما بشر هستند﴿ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا﴾ ﴿ أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا﴾ ویا ﴿ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾ وغیره ویا مشرکین فقط با چشم بشریت به رسول ما می نگریستند که خداوند در این بار می فرماید ﴿ وَقَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ ﴾ الآیه.

صفات انبیاء

پیغمبران جزء ابناء بشر هستند، می خورند ومی آشامند وبیمار میشوند وصحت می یابند وازدواج می کنند ودر بازار راه می روند وعوارضیکه بر بشر می رود بر آنها هم وارد می شود ضعیف می شوندد وپیر می گردند ومی میرند واز طرفی دارای خصوصیات واوصاف عالیه وممیزه هستند که آنها را مختصراً ذکر می کنم : ۱) صداقت ۲) تبیلغ ۳) امانت ۴) فطانت ۵) سلامت از عیوبی که موجب تنفر باشد ۶) عصمت. که در اینجا جای تعریف وتفصیل این صفات نیست، وتکلیف آنها بر عهده کتابهای توحیدی است، ولی در بعضی از صفات اختصاصی حضرت ﷺ که باعث می شوند از عامه بشر امتیاز پیدا کند بحث خواهم کرد.

۱) « پیغمبر در پشت سر چنان می دیدی که روبرو می دید»

شیخان از ابوهریره روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود ﴿ هل ترونی قبلتي هاهنا؟ فوالله مايخفى علي ركوعكم ولاسجودكم إني لأراكم من وراء ظهري ﴾ آیا قبله من را در اینجا می بینید؟ پس قسم به خداوند رکوع رفتن وسجده بردن شما از من پنهان نیست، همانا شما را در پشت سر خود می بینم، وچند حدیث دیگر در این مورد هست.

۲) « پیغمبرﷺ می‌بیند ومی‌شنود آنچه ما نمی‌بینیم ونمی‌شنویم»

از ابوذر روایت شده است که رسول اکرم ﷺ فرموده است ﴿ إني أرى مالاترون أطت السماء وحق لها أن تئط، والذى نفسي بيده ما فيها موضع أربعة أصابع إلا وملك واضع جبهته ساجد لله، والله لوتعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً ولبكيتم كثيراً، وما تلذذتم بالنساء على الفرشات ولخرجتم إلى الصعدات تجأرون إلى الله ﴾ « همانا من می بینم چیزیرا که شما آنرا نمی بینید، آسمان زیر بار سنگینی میکند، وحق هم دارد، چون در آسمان جای چهار انگشت یافت نمی شود مگر یک ملائکه پیشانیش را در آنجا نهاده وبرای خدا سجده می برد، قسم بخدا اگر آنچه من می دانم شما می دانستید، بسیار کم می خندید وزیاد گریه می کردید، ودر رختخواب از زنان لذت نمی بردید، وبه کوهها وبلندیها می رفتید وبه خداوند متعال پناه می بردید. ترمذی وابن ماجه هم روایت کرده اند.

۳) « زیر بغل مبارک حضرت رسولﷺ»

از جابر روایت شده است « که هر وقت پیغمبرﷺ به سجده می رفت سفیدی هر دو زیر بغلش مشاهده می شد» محب طبری گفته است

زیر بغل هر آدمی رنگش متغیر است واز خصائص نبوی زیر بغل مبارکش متغیر نیست ومانند بقیه بدنش سفید است .

۴) « پیغمبرﷺ از خمیازه محفوظ بوده است»

بخاری در کتاب تاریخ وابن ابی شیبه در تألیفات خود وابن سعد به روایت از یزید بن اصمّ گفته اند « ما تثائب النبی قط» پیغمبر هیچوقت خمیازه نکشیده است.

۵) « عرق مبارک حضرت رسولﷺ»

مسلم از انس روایت کرده است : حضرت رسولﷺ پیش ام سلیم می آمد ومشارإلیها زیرانداز چرمی برایشْ می انداخت، وحضرت خواب قیلوله می کرد، ودر آن حالت عرق بسیار از بدنش خارج می گردید، ام سلیم عرق‌ها رامی گرفت توی گلاب وظرف گلاب می ریخت، پیغمبر از خواب بدار شد وفرمود ای ام سلیم چه کار می کنی؟ جواب داد، عرق شما را جمع میکنم ودر گلاب می ریزم تا بویش بهتر وبیشتر شود.

۶) « طول اندام حضرت رسولﷺ»

جمعی از حضرت عایشه روایت کرده اند: پیغمبر نه بسیار بلندبالا ونه کوتاه قد بود، اگر تنها می رفت مرد میانه به نظر می رسید واگر با یک نفر بلند قد راه می رفت از او بلند قدتر مشاهده میشد وبسیار اتفاق افتاده است که دو نفر بلند قد در دو طرف او راه می رفتند، حضرت از آنان بلند قدتر دیده می شد، واگر از آنان جدا می شد به حالت اولی

برمی گشت وابن سبع اضافه می کند اگر توی مجلسی مــی نشســت، شــانه اش از همه آنها بلندتر بود.

۷) « سایه حضرت رسول ﷺ»

حکیم وترمذی از ذکوان روایت کرده اند وابن سـبع در خصـائص نبوت آورده است حضرت سایه نداشت ونوری بود اگر در روز یا شب راه می رفت سایه از او مشاهده نمی شد ودلیل بر آن فرمایش خـودش هسـت که در دعا می گفت « واجعلنی نوراً» وقاضی عیـاض در شـفاء والعـزّ در ولادت حضرت رسول آورده اند که مگس بر او نمی نشسـت وابـن سـبع گفته شپش او را اذیت نمی کرد.

۸) خواب حضرت ﷺ

شیخین از حضرت عایشه روایت کرده اند، روزی بـه رسـول خـدا گفتم آیا قبل از نماز وتر می خوابی؟ جواب داد یـا عائشـة « إن عینيّ تنامان ولاینام قلبي » یا عایشه همانا چشمان من به خواب می روند ولـی قلب من نمی خوابد، وادامه داد تمام انبیاء چشمانشان می خوابند ولی دلشان به خواب نمی رود.

۹) نزدیکی حضرت ﷺ با همسرانش

بخاری از طریق قتاده واو از انس روایت کرده است، احیاناً حضرت در یک ساعت منزل همسرانش که یازده نفر بودند می رفـت، مـی گویـد ازانس سؤال کردم مگر این قدرت وطاقت داشت؟ جواب داد حـدس مـی زدیم که قدرت سی نفر به او عطا شده است.

۱۰) حضرت ﷺ از احتلام محفوظ بود

طبرانی از طریق عکرمه ازانس وابـن عبـاس، دنیـوری از طریـق مجاهد از ابن عباس روایت کـرده ﴿ ما احتلم نبي قط وأما الإحتلام من الشيطان ﴾ هیچ پیغمبری احتلام نشده است چون احتلام از شیطان است.

یک نفر از شعرای عرب بعضی از اوصاف مختص به حضرت رسول ﷺ را به صورت نظم در آورده ودر حدود ده فقره اوصاف مخصوص بـه او را بیان کرده است.

در باب دوم، بعضی از اوصاف خاصه حضرت را آوردم وتصور بـر این است این صفتها بسیار هستند که بعضـی دارای سـند صـحیح وبعضـی سندشان به صحت نرسیده است وبعضی در بین علما مختلف فیه مـی باشـند که مسائل خلافیه نام دارند.

وبحث از آنها از قدیم الایام بین صواب وخطا وصحیح وباطـل دور می زند، نه کفر وایمان. ومن آن عده از اوصـاف را کـه آورده ام بعضـی صحیح وبعضی صحیح نیستند ومقداری مقبول وقسـمتی غیـر مقبـول مـی باشند، ومقصود اصلی از آوردن آنها برای این است شاهد باشند که بعضـی از ائمه حدیث در مورد صفات مختصه تسامح کرده اند وبه تحقیق وتفحص وانتقاد واعتراض نپرداخته اند، به حسن نیت به آنها نگاه کرده اند.

مفهوم ومعنی تبرک

بسیاری از مردم در معنی وفهم حقیقت تبرک به حضرت رسـول ﷺ وآثار وآل وبیت او ووارثان او از علما واولیاء رضی الله عنهم به خطا رفتـه اند، وهر کس که از این راه قدم بر می دارد به مشرک وضـلالت متصـف

می نمایند وتنها به این بسنده نمی کنند بلکه عادتشان بر این است که هـر نوظهوریرا دیدند با تنگ نظری خود به آن نگاه می کند وچون دارای فکر کوتاه هستند به حقیقت پی نمی برند، لذا شروع می کنند بـه نسـبت کفـر وضلالت به افراد مسلمان که همیشه کلمه شهادت بر زبان دارنـد. وقبـل از اینکه به دلایل وشواهدیکه به آشکار برجواز بلکه بر مشروعیت آن دلالت واضح دارند بپردازم، لازم است بدانیم، تبرک غیـر از توسـل بـه خداونـد ذوالجلال به وسیله آن متبرک نمی باشد، خواه آن مبارک شـخص یـا اثـر ویا مکان باشند، آنها وسیله توسل به خداوند می باشند.

اما نسبت به اشخاص واعیان، اعتقاد بـر یـن اسـت کـه ایـن ذات بزرگوار است وبه خداوند نزدیک است ، وباز اعتقاد دارند که این متبرک به ذات خود عاجز است ونمی تواند مستقلاً جلب منفعت ویا دفـع مضـرت نماید، مگر اینکه خداوند به او اذن بدهد. اما تبرک به مکان از لحاظ اینکـه مکان است وزمین است هیچ فضیلتی ندارد، اما وقتیکه خیرات در آن واقـع شده مانند نماز وروزه وجمیع عبادات که بندگان صالح آنها را انجـام مـی دهند، بخاطر آن رحمت خدا بر آن مکان نازل، وملائکه در آنجـا حضـور پیدا می کنند وسکینت وآرامش آن مکان را فرا می گیرد، وهمان رحمـت وحضور ملائکه وآرامش حاصله همان برکاتی است که از خداوند متعال در آن امکنه درخواست می گردد، واما تبرک به آثار چون این آثار منسـوب به ذوات مبارک است به همین سبب آنها هم محترم ومشرف هسـتند وبـه خاطر این سبب واسناد، این آثار هم محبـوب وبزرگـوار هسـتند ومـورد تبرک قرار می گیرند. لازم است به یکی ازرسـاله هـای مـن کـه دربـاره برکت نوشته ام مراجعه فرمائید.

تبرک به مو وآب وضو وآب دهان وعرق حضرت رسولﷺ

از جعفر بن عبدالله روایت شده است در جنگ « یرموک» کلاه خودی خالدبن ولید گم شد ودستور داد پیدا کنند هرچه گشتند نتوانستند آنرا پیدا نمایند، وبا دستور واصرار زیاد باز برای یافتن آن تلاش کردند، سرانجام آنرا دریافت ولی بسیار فرسوده شده بود، مدتی گذشت خالد می گوید حضرت رسولﷺ برای انجام حج عمره به مکه رفته بود، ودر اثر مراسم ومناسک سرش را تراشید، مردم برای دریافت موی سرش عجله می کردند، از آنان سبقت گرفتم وموی پیشانیش نصیب من شد وآنها در همان کلاه خودی گذاشتم ، در هر جهادیکه شرکت کردم وآن کلاه همراه من بود در کلیه آنها موفق وپیروز شدم، هیثمی می گوید این واقعه را طبرانی وابویعلی روایت کرده اند که مردان آنها از نظر روایت صحیح می باشند.

وابن حجر در کتاب مطالب العالیه جلد ۴ صفحه ۹ آنرا آورده است.

از مالک بن حمزه خزرجی از پدرش واو از پدربزرگش ابی اسید که یک چاه بنام بئر بضاعه در مدینه داشت، حضرت رسول آب دهانش را در چاه انداخت ابی اسید از آن بعنوان تبرک می نوشید.

امام بخاری با سند خود روایت می کند« همانا عروه بدقت اصحاب رسول را زیر نظر داشت» تا ببیند رفتارشان با نبی اکرم چطور است، بعداً گفت به خداوند قسم پیغمبر هر وقت آب دهان را دور می انداخت به زمین نمی رسید ودر دست اصحابش قرار می گرفت واو را به صورت وبدن خود می مالیدند، وهر وقت دستوری می داد، برای انجام آن مسابقه می کردند، واگر وضو می گرفت برای بدست آوردن آب وضویش نزدیک بود جنگ وزدوخورد پیدا شود وهر وقت سخن می گفت ، صدای خود را پائین می آوردند، وبه منظور احترامش هیچ کس مستقیماً به

صورتش نگاه نمی کرد، عروه به طرف رفقا ولشکریان خود باز گشت وگفت ای ملت من پادشاهان وحاکمان زیادی دیده ام ، نزد کسری وقیصر ونجاشی رفته ام، بخدا قسم هیچکدام درنزد ملت خود باندازه محمد در نزد اصحابش احترام نداشته وندارند، آب دهانش به زمین نمی افتد وبرای وضویش زدوخورد پیش می آید وهر دستوریکه بدهد اصحابش برای انجام آن مسابقه می کنند، اگر با او صحبت نمایند صدای خود را پائین می آوند وبه منظور ادای احترام مستقیماً به صورت او نگاه نمی کنند.

تحقیق حافظ ابن حجر بر این موضوع

بلی این روایت اشعار می‌دارد که خلط سینه وموی جدا شده از انبیاء پاک هستند واصحاب به آنها تبرک جسته اند، واین کار را در حضور « عروه» انجام داده اند، ولی در حقیقت به این منظور بوده است کسی که رهبر خود را تا این حد دوست داشته باشد وبه آن اندازه مورد احترام واقع گردد، به هیچ وجه تصور نمی شود که اطرافیانش فرار کنند و اورا تنها بگذارند، یا او را به دشمن تسلیم نمایند، بلکه به اندازه او را بزرگوار می دانند از حد خارج است، وکسیکه به همان اندازه محترم باشد، درست است از هر طریق ممکن به او توسل جست واز آب دهان وموی او نیز بعنوان تبرک استفاده نمایند.

پیغمبرﷺ راهنمائی می کند که از آب وضوی او محافظت کنند

طلق بن علی گفت: گروهی به خدمت حضرت آمدیم وبه او بیعت کردیم ودر پشت سرش نماز خواندیم وبعد به او عرض کردیم یک کلیسا بسیار بزرگ در جای مناسب در کشور ما است ، ما از شما تبرکی می خواهیم که آنجا را مسجد بسازیم، حضرت فرمود آب آوردند، وضو

گرفت آب مضمضه وآبیکه به آن وضو گرفته بود، در ظرفی ریخت وامر کردند برگردید همینکه به شهر خودتان رسیدید، کلیسا را خراب بکنید واین آب بر آن بپاشید، وبعد در همانجا مسجد بسازید، عرض کردیم ای رسول خدا شهر ما بسیار دور است وگرما هم در اوج شدت می باشد، این آب به زودی خشک خواهد شد ، در جواب فرمود آب را بر آن بیفزایید که بر مبارکی آن افزوده می شود، نسائی در کتاب مشکات رقم۷۱۶ این حدیث را آورده است.

این حدیث از دلائل معتبر ومشهور است که تبرک به حضرت وآثارش وبه هرچه به او منتسب باشد مشروعیت دارد . این جماعت درخواست تبرک کردند وحضرت برای اجابت درخواست آنان آب وضویش را به آنها داد.

شاید در این رازی بسیار نهانی نهفته است ، که آنها همان آب را بعنوان تبرک خواستند در صورتیکه نهر آنها پر از آب بود، پس چرا این زحمت ومشقت برای این مقدار آب ودر طی مسافرت طولانی آنرا با خود برده واز او محافظت نمایند.

بلی آنچه آنها را وادار کرده بود که این زحمت را بکشند وآنرا زحمت ندانند، تبرک به حضرت رسول وآثار وهرچه باو منسوب باشد، بود که این تبرک در شهر آنان پیدا نمی شد، بلکه آنچه تأیید این تبرک می نماید عمل حضرت رسول ورضایت از درخواست آنان بود ، وفرمود آب را به آن بیفزائید که باقی می ماند وهمان برکت استمرار می یابد.

تبرک به موهای پیغمبر بعد از فوت ایشان

از عثمان بن عبدالله وامام عینی روایت شده وابن حجر در کتاب فتح و

وکیع در تصنیفات خود آورده است چند تای موی سرخ رنگ حضرت رسولﷺ نزد ام سلمه بود، ودر ظرف مخصوصی شبیه به جلجله نگهداری می کرد، اگر افرادی مریض می شدند، به نزد ام سلمه می آمدند، این موهای مبارک را در ظرفی می انداختند وآب روی آن می ریختند وبعنوان تبرک آنرا می آشامیدند وبه برکت آن از خداوند طلب شفا می کردند وشفایاب می شدند.

حضرت رسولﷺ موی سرش را بین اصحاب تقسیم می کرد

مسلم از انس روایت می کند که حضرت ﷺ به منی آمد، ورمی جمرات را انجام داد بعداً به محل سکونتش در منی برگشت وقربانی انجام داد، وبه آرایشگر(سرتراش) امر کرد که بتراشید، وبه طرف راست وچپ سرش اشاره کردند، بعداً خودش موهای تراشیده را تقسیم می کرد، ودر روایت دیگر موی طرف راستش را به ابوطلحه داد وموی طرف چپش را هم به او داد که بین مردم تقسیم نماید.

مردم برای گرفتن موی سر حضرت رسول داد وفریاد می زدند وعجله می کردند

ودر روایت امام احمد در کتاب مسند آمده است : وقتی حضرت در منی سرش را تراشید خودش از طرف راستش موها را در دست گرفت، وقتی آن قسمت تراشیده شد، آنرا به انس داد فرمود این را برای مادرت ام سلیم ببرید، انس می گوید وقتی مردم متوجه شدند که حضرت این قسمت مو را به ما اختصاص داد، برای گرفتن قسمت دیگرش هجوم آوردند هر کس چند تائی گرفت واظهار شادمانی می کردند که برای اخذ مو موفق شده اند.

تبرک به عرق حضرت رسولﷺ

از عثمان از انس روایت شده است : ام سلیم برای حضرت فرشی از چرم می انداخت وبر آن خواب چاشتانگاه انجام می داد، هر وقت عرق می کرد ام سلیم آنرا جمع می کرد ودر یک ظرف شیشه ای می ریخت، انس به موقع بیماری وصیت کردند اگر مردم از آن عرق به کفنم بزنید.

تبرک به لمس پوست حضرت رسولﷺ

اسدبن حضیرمردصالح وشوخ وخوش‌مزاج بود، برای مردم صحبت میکرد وآنها می خندیدند روزی حضرت رسول مشتی به پهلو او زد، داد وفغان راه انداخت که دردش زیاد است ، پیغمبر فرمودند بیا قصاص بگیر، گفت ای رسول خدا بر پهلوی شما جامه پوشانیده در صورتیکه بر پهلوی من چیزی نبود، حضرت جامه اش را بالا برد ، اسد بن حضیر آنرا سخت در آغوش گرفت وشروع کرد به بوسیدن قفس سینه اش وگفت ای رسول خدا پدر ومادرم فدایت باشند، از قصاص این را می خواستم، حاکم گفته است این حدیث صحیح الاسناد است وذهبی به آن موافق است ، ابن عساکر از ابی لیلی هم روایت کرده است ، ابی داود وطبرانی هم این روایت را دارند، در کتاب الکنز جلد ۷ صفحه ۷۰۱ وجلد۴ صفحه۴۳ اینمطلب آمده است . ودر این مورد که بسیاری از اصحاب خواسته اند بدنشان به بدن لخت پیغمبر تماس پیدا کند وآنرا تبرک بسیار بزرگ می دانستند بسیار زیاد است.

تبرک به خون حضرت رسولﷺ

از عبدالله بن زبیر روایت شده است که پدرش گفته است روزی به خدمت حضرت رسیدم که حجامت را انجام می داد، وقتی تمام شد

فرمودند، یا عبدالله این خون را در جای بریز که کسی شما را نبیند، وقتی خون را برد واز رسول خداﷺ ناپدید گردید، خون را آشامید، وقتیکه به خدمتش برگشت حضرت فرمود ای عبدالله خون را کجا مخفی کردی، پاسخ داد در جای پنهان کردم که می دانم از مردم پنهان می ماند، حضرت فرمود شاید آنرا آشامیدی؟ پاسخ داد بلی آنرا آشامیدم، ابوموسی روایت می کند که ابوالعاصم گفته است مردم تصور می کنند این توانائی بازو که در عبداله است از آشامیدن همان خون است. سیوطی، حاکم، طبرانی، بزاز هیثمی وغیره روایت این حدیث را در کتابهای خود نوشته اند. وابونعیم در کتاب حلیه جلد۱ صفحه۳۳ از کیان غلام عبدالله بن زبیر روایت می کند که روزی سلمان به نزد حضرت ﷺ می آمد، متوجه شد عبدالله بن زبیر از ظرفی چیزی می آشامد، سپس عبدالله به نزد رسول خدا برگشت، فرمود کار را تمام کردی؟ پاسخ داد بلی، سلمان سؤال کرد چه کاریرا انجام داد، فرمود ظرفیکه خون حجامتم در آن بود باو دادم ، در جای پنهانی بریزد، سلمان عرض کرد یا رسول الله قسم به آن کس که شما را رسول خود گردانیده دیدم عبدالله چیزی را می آشامید وآن همان خون بود، رسول خدا سوال کرد مگر خون را آشمایدی؟ پاسخ داد «بلی» گفت چراین کار را کردی؟ جواب داد دوست داشتم که خون رسول خدا توی شکمم باشد ، پیغمبر از جا برخاست ودستش را بر سر عبدالله مالید وفرمود «ویل لك من الناس وویل للناس منك لا تمسك النار إلا قسم اليمين» وبعضی روایت کرده اند که عبدالله در جوابش گفت یقین دارم که آتش جهنم به خون شما نمی رسد وبه همین خاطر بود آنرا آشامیدم، آنوقت حضرت فرمودند« ویل لك من الناس إلي آخر» در سنن سعید بن منصور آمده است ، به هنگامیکه در جنگ بدر صورت حضرت رسول مجروح وخون آلود شد

مالک بن سنان، زخم را مکید، تا جای زخم سفید شد پیغمبر فرمود خون را بیرون بریز، خون را آشامید و گفت خیر انرا بیـرون نخـواهم داد، پیغمبـر فرمودند کسی که بخواهد به یک نفر از اهل بهشت نگاه کند ایـن مـرد را تماشا نماید، واین فرد در جنگ احد بدرجه شهادت رسید.

دریک روایت آمده است که سلمی همسر ابورافـع، بعضـی از آب غسل حضرت را آشامید، پیغمبر به او فرمودنـد« حرّم‌الله‌بدنك‌عن النار» طبرانی در کتاب اوسط این روایت را ذکر کرده است.

واحادیث وروایات در این مورد بسیار است

تبرک به مکانی که پیغمبر در آنجا نماز خوانده است

عبدالله بن عمر سعی می کرد در مسـجد کـوچکی کـه در پشـت مسجد شرف الروحاء واقع گردیده ودر طرف راست آن نماز بگذارد چـون دیده بود حضرت رسولﷺ در آنجا نماز خوانده است، ولذا آنرا مبارکتر می دانسیت.

تبرک به جاییکه دهان حضرت رسول آنرا لمس کرده است

امام احمد وغیـر او از انـس روایـت کـرده‌انـد، روزی حضـرت رسولﷺ به خانه ام سلیم رفت، ومشک آبی در آنجا آویزان بود، حضـرت از دهان مشک آب نوشید وبعد خوابید، انس می گوید، ام سلیم دهان مشک آب را که پیغمبر از آن آب نوشیده بود ودهانش به آن تماس پیدا کـرده بود به منظور تبرک آنرا برید وفعلاً در نزد ما می باشد، یعنـی ام سـلیم بـه عنوان تبرک به اثر حضرت رسولﷺ آنرا در خانه خودش نگه می داشت.

تبرک به بوسیدن دست کسی که به بدن پیغمبر تماس پیدا کرده است

یحی بن حارث زماری می گوید: واثله بن اسقع را دیدم گفتم بـاین دستت با حضرت رسول بیعت کردی؟ جواب داد :بلی گفت دسـتت را بـه من بده تا ببوسم او هم دستش را به طرف من آورد، وآنـرا بعـوان تبـرک بوسیدم. هیثمی در جلد۸ صفحه۴۲ این داستان را آورده است.

تبرک به عبای حضرت رسولﷺ

از اسماء دختر حضرت ابوبکر صدیقرضی الله عنه روایت شده اسـت : روزی یک جبه کسروانی که دور آن زربافت بود ویک جایش وصله خورده بود بیرون آورد و گفت این عبای حضرت رسولﷺ می باشد که در نزد عایشـه بود ، وقتیکه عایشه متوفی شد این جبه که پیغمبر آنرا می پوشـید بدسـت من افتاد. والآن ما برای شفای بیماران آن را در آب می انـدازیم وآن آبـرا به بیماران می دهیم بامید اینکه خداوند شفای آنها را عطا فرماید.

مسلم این موضوع را در کتاب زینت جلد۳ صفحه۱۴۰ نقـل کـرده است

تبرک به جایی که دست پیغمبرﷺ به آن تماس پیدا کـرده است

صفیه دختر مجزأت روایت کرده است که موی پیشانی ابامحـذوره بسیار بلند شده بود، اگر می نشست موهای سرش به زمین می رسـید، بـاو گفتند چرا موهایت را کوتاه نمی کنی؟ پاسخ داد دست حضرت رسـولﷺ به آن رسیده است ودستش بر آن مالیده است وتـا هنگـام مـرگ حاضـر

نخواهم شد آنرا کوتاه نمایم. طبرانی روایت کرده است وهمچنین درمجمع الزواید جلد۵ صفحه ۱۶۵ نقل شده است وقتیکه ابومحذوره از پیغمبر در خواست نمود که آداب اذان گفتن را به من بیاموزد حضرت دست به موهای پیشانی او کشید وآداب اذان گفتن را به او آموخت.

تبرک به ظرفیکه پیغمبر به آن آب آشامیده ومسجدیکه در آن نماز خوانده است

ابوبرده می گوید، به مدینه رفتم وبه عبدالله بن سلام رسیدم، گفت میهمان من باش، در ظرفیکه رسول خدا به آن آب آشامیده است به شما آب خواهم داد ودر جاییکه آن حضرت نماز خوانده نماز بگذار، میگوید با او رفتم وبا همان ظرف آب به من داد ودر جاییکه آن حضرت نماز خوانده بود نمازم را خواندم

بخاری در کتاب اعتصام به کتاب وسنت این روایت رانقل کرده است.

تبرک به ساختمان

محمد بن سوقه از پدرش روایت می کند ، وقتیکه عمرو بن حریث ساختمانش را به اتمام رسانید پدرم برای اجاره کردن آن به نزد عمرو رفت ودرخواست اجاره ساختمان را نمود، گفت به منظور چه آنرا اجاره می کنی، گفت هم در آن سکونت می ورزم وهم دادوستد انجام می دهم، گفت به شما می گویم، این ساختمان برای سکونت وتجارت مبارک است ، زیرا وقتی به خدمت حضرت رسولﷺ رسیدم واموالی در نزدش بود بدست مبارکش چند سکه درهم را به من داد، وفرمود ای عمرو اینها را

بگیر وببین در کجا خرج خواهی کرد، آنها را گرفتم مدتی زیادی آنهـا را هزینه نکردم وتحویل مادرم داده بودم، تا اینکه به کوفـه آمـدم وتصـمیم گرفتم یک باب ساختمانی را بخرم، مادرم به من گفت هر وقـت خانـه را خریدی به من اطلاع بده، من هم این خانه را بنا گذاشتم وپولش را تهیه می کردم، به مادرم اطلاع دادم، دیدم چیزیـرا بیـرون آورد ودر آن پـول کـه آماده کرده بودم به فروشنده تحویل بدهیم انداخت وبا دست خود آنهـا را به هم زد ، گفتم مادر چه کار می کنی؟ جواب داد ای پسـرم ایـن همـان سکه ها بود که به من دادی و گفتی حضرت رسـولﷺ آنهـا را بـه دسـت مبارکش به شما عطا کرده است، من یقین دارد این خانه برای هر کس کـه در آن سکونت نماید ویا در آن خرید وفروش انجام دهـد بسـیار مبـارک خواهد بود.

طبرانی در کتاب کبیر وابویعلی در جلد ۴ صفحه۱۱۱ مجمع الزواید این داستان را نقل کرده‌اند.

تبرک به قبر مبارک حضرت رسول ﷺ

به هنگامیکه امیر المؤمنین حضرت عمر بن الخطاب در بستر مرگ بود، پسرش به نام عبدالله نزد مادر مسلمانان حضرت عایشه فرستاد که عمر سلامت می رساند وبه عبدالله توصیه کرد مرا به نام امیر المؤمنین نام نبریـد که امروز این سمت را ندارم، وبه ایشان بگوئید عمر از شما تقاضا دارد، در جای خالی ودر نزد دو رفیق شفیقش دفن شود، عبدالله به نزد عایشـه آمـد واذن خواست، وقتیکه وارد خانه شد دید عایشه در حالت گریان است، پیام عمر را به او رسانید، عایشه گفت این جا را برای خودم نگهداشته بودم ولی امروز عمر را بر خود ترجیح می دهم وقتی خبر مراجعت عبدالله را به عمـر

دادند، دستور داد که مرا بلند نمائید وبه یک جا تکیه ام دهید، عمر فرمود ای عبدالله چه خبر داری؟ پاسخ داد آنچه شما دوست داری ای امیر المؤمنین، عایشه به در خواست شما موافقت کرد، عمر گفت الحمدلله قسم به خدا هیچ امری برای من ازاین مهمتر نبود، وقتیکه فوت کردم ومرا در تابوت گذاشتید، باز از عایشه اذن بگیری، اگر موافقت نمود مرا در آنجا دفن نمائید واگر موافقت نکرد مرا به قبرستان مسلمانان برگردانید. بخاری این موضوع را به تفصیل در کتاب جنایز وآنچه راجع به قبر حضرت رسول آمده وهمچنین در کتاب فضایل الصحابهٔ آورده است

تبرک به آثار صلحاء وپیغمبران گذشته

نافع روایت می کند که عبدالله بن عمر به ما خبر داد که جماعتی در محضر حضرت رسولﷺ به سرزمین ثمود وارد شدند از چشمه های آن آب آشامیدند وخمیر درست کردند، وآب ذخیره نمودند ، پیغمبر که خبر دار شد فرمود آبهای ذخیره را بریزید وخمیرها را به شترها بدهید وامر کرد از آبهاییکه شترها از آن می آشامیدند بیاشامند واز آن ذخیره نمایند. مسلم در کتاب زهد ونهی از دخول حجر ثمود این روایت را آورده است جناب نووی در کتاب الشرح جلد۸ صفحه ۱۱۸ این داستان را آورده است، این حدیث فواید تبرک به آثار گذشتگان وشامت از بدنامان دربردارد.

تبرک به تابوت

خداوند متعال در مورد فضیلت تابوت در قرآن فرموده است ﴿ وَقَالَ لَهُمْ نِبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَآئِكَةُ ﴾ الآیه

خلاصه داستان تابوت این است که این تابوت در نزد بنی اسرائیل بود وبواسطه اینکه آثار دو نفر پیغمبر حضرت موسی وهارون در آن موجود بود آنرا مبارک می دانستند وآنرا در محضر خداوند وسیله پیروزی خود قرار می دادند. واین عین همان تبرک است که ما بدنبال آن هستیم وخداوند متعال محتویات تابوت را بیان فرموده« وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ » وآن بقایا عبارت بود از عصای موسی وهارون وچند پارچه از لباسهای او وهارون وکفشهایش وچند صفحه از تورات ویک عدد طشت، علمای تفسیر وتاریخ مانند ابن کثیر، قرطبی، طبری وغیره بقایای موروثی موسی وهارون را اشیاء فوق ذکر کرده اند، این آیه وتفسیر آن بر معانی بسیار زیاد دلالت دارد از جمله توسل به آثار صلحاء گذشته، وحفظ وصیانت لازم از آن آثار را می رساند .

ما در برکت رسول خدا هستیم

بسیار می شنویم که مردم می گویند ما در برکت حضرت رسول هستیم، یا برکت رسول با ما است واین مسئله از شیخ الاسلام ابن تیمیه سؤال شد وجواب داد، کسانیکه می گویند ما در برکت فلانی هستیم یا از وقتیکه فلان شخص آمده برکت بر ما نازل گردیده است به یک اعتبار صحیح ومعتبر است وبه یک اعتبار باطل وحرام است، اعتبار وصحت آن در آنست که فلانی مارا راهنمائی کرد وبه ما تعلیم داد وامر به معروف ونهی از منکر انجام داد، وبه برکت پیروی از او واطاعت او خداوند خیر وبرکت را بر ما نازل کرد این کلام صحیح ودرست است ، همچنانکه اهل مدینه به برکت قدوم پیغمبر ایمان آوردند واز او تبعیت کردندن وبوسیله این برکت سعادت دنیا وآخرت نصیب آنان شد یا اینکه از کلام فوق

مقصود این باشد که به برکت دعا وصلاحیت فلانی خداوند از ما رفع بلا نمود، ورزق وروزی ما افزون گشت وبوسیله او نصرت یافتیم، این هم حق وصواب است چنانچه پیغمبر فرموده است «وهل تنصرون وترزقون إلا بضعفائكم بدعائهم وصلاتهم وأخلاصهم» شما غالب نخواهید شد ورزق به شما نمی رسد مگر بواسطه ضعفا ودرماندگان شما به دعا ونماز واخلاص آنان پیروز خواهید شد وروزی به شما عطا می گردد.

بسا خداوند متعال از کافران عذاب بر می دارد تا اینکه در بین آنها به مسلمانان که مستحق عذاب نیستند نرسد که می فرماید ﴿وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ... (تا می رسد) لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾ اگر مسلمانان ناتوان که در مکه ودر بین کافران نمی بودند، همانا خداوند متعال کافران را مورد عذاب قرار می داد، وحضرت رسول نیز فرموده است ﴿لولا ما في البيوت من النساء والذراري، لأمرت بالصلاة فتقام، ثم انطلق معي برجال معهم حزم من حطب إلي قوم لايشهدون الصلاة معنا فأحرق عليهم بيوتهم﴾ اگر به خاطر زنها وبچه ها که در خانه هستند نمی بود، دستور می دادم نماز برپا شود وبعد از فراغت از آن با افرادیکه با من هستند وکوله بار از هیزم داشتند به طرف آن عده می رفتم که با ما حاضر نماز نمیشوند وخانه ها را روی آنها آتش می زدم.

یا از اینکه زن حامله تا وضع حمل از رجم کردن معاف است بخاطر بچه ایکه در شکم دارد وعلاوه حضرت عیسی فرمودند« وجعلني مباركاً أين ما كنت» هر جا باشم خداوند مرا مبارک گردانیده است ، پس برکات اولیاء الله وافراد صالح به اعتبار نفع آنان برای مسلمانان است که دعای خیر برای آنها بجا بیاورند، وآنها را باطاعت خداوند وادارند وبه سبب دعای آنان برای مردم خداوند بر آنها نعمت وبرکت نازل می فرماید

وعذاب ونقمت را بر می دارد کسی از برکت این مقصود را داشته باشد، راستگو وصادق می باشد.

اما معنی باطل وحرام، مانند اینکه به این گفته شریک برای خداوند قائل شوند مثل اینکه کسی در یک جا مدفون است ویا یک قبر در مکانی موجود است ومردم فکر بکنند بواسطه این دفن وقبر ومزار خداوند آنها را بر دیگران برتری داده است هرچند از طاعت وعبادت خدا بدور هم باشند، این عقیده جهل ونادانی است، چون می دانم حضرت رسولﷺ در واقعه اسف بار «حره» در مدینه مدفون بود، در صورتیکه بر سر اهل مدینه از کشتار وغارت وهتک ناموس آمد آنچه آمد که غیر از خداوند حد واندازه آنرا نمی داند، وعلت اصلی این حادثه آن بود که مردم بعد از خلفای راشدین کارهایی انجام دادن که مستوجب آن عذاب بودند وقبر حضرت رسول نتوانست جلو این حادثه را بگیرد، ولی به موقع وجود خلفای راشدین بواسطه ایمان وکردار نیک آنها خداوند بر سر آنها عذاب آن چنانی نمی فرستاد، بوسطه برکت طاعت وپیروی از خلفای راشدین وبه برکت کردار خوب خلفا با مردم، خداوند متعال به آنها نصرت می داد وآنها را مورد تأیید وفضل وکرم خود می فرمود.

ویا اینکه حضرت ابراهیم خلیل‌الرحمن درشام مدفون است ومزارش در آنجاست در صورتیکه نزدیک به صدسال ارامنه بر آن سرزمین حکم‌فرما بودند، ومردمش در نهایت مضیقه وتنگنا به سر می بردند.

کسیکه تصور بکند که مرده یا مردگان می توانند از زندگانیکه در معصیت به سر می برند واز اوامر خدا ورسول پیروی نمی کنند، دفاع می کنند وآنها را از عذاب بدور میدارند، در غلط فاحش قرار گرفته اند. العیاذ بالله

امام احمد به آثار حضرت رسول تبرک می جست وذهبی او را تأیید کرده است

عبدالله پسر امام احمد می گوید : پدرم را دیدم که موی حضرت رسولﷺ را برچشم ودهان خود می گذاشت وآنرا می بوسید وآنرا در آب فرو می برد وآب را بعنوان طلب شفا می آشامید ودیدم آب زمزم را نوشید وبا دست تر از آن به سر وصورتش مالید وطلب شفا می کرد وثابت شده است که عبدالله پسرش از او سؤال کرد کسانیکه خود را باستانه ومنبر حضرت رسول می مالند ویا حجره او را لمس می کنند چه حکمی دارد؟ پاسخ داد؟ « لا أری بذلک بأساً» عیبی را در آن نمی‌بینم.

« أعاذنا الله وإیاکم من رأی الخوارج ومن البدع» سیر اعلام النبلاء جلد ۱۱ صفحه۲۱۲

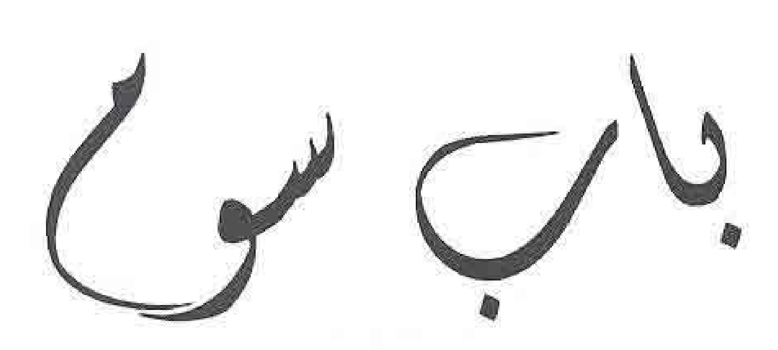
نصوص تبرک به حضرت رسولﷺ

آنچه گذشت مختصری بود از نصهاییکه به صراحت دلالت دارند که برکت از پیغمبر به اشیاء دیگر می رسد، وآنها هم متبرک خواهند شد، کسانیکه برکات آن حضرت را دوست دارند منظور اصلی ومقصد نهائیشان طلب برکت از خداوند متعال میباشد که بواسطه احترام رسولش خیر وبرکت را به آن اشیاء انتقال داده ودر آنها خلق کرده است واین است معنی اصل تبرک.

اما کسانیکه این برکات را دوست ندارند وبه آن علاقه نشان نمی دهند وبه تأویلات فاسد وگمراه کننده روی می آورند، که پناه بر خدا.

خلاصه کلام

از آثار واحادیث گذشته به خوبی استنباط می شود که برکت به رسول خدا وآثار وکردارش وآنچه به او نسبت داده می شود، سنت حسنه وراه مشروع دینی است وبرای اثبات آن کافی است که اصحاب کرام به آن روی آورده ند، وحضرت رسولﷺ گاهی به گفتار وگاهی به کردار واحیاناً به اشاره عمل اصحاب را تأیید فرموده است، واز نصهایی که ذکر کردم معلوم شد کسانیکه فکر می کنند از اصحاب مورد اعتماد فقط عبدالله بن عمر یکه تاز میدان است اشتباه آنان محرز است، خلفای راشدین ، ام سلمه، خالد بن ولید، واثله بن اسقع، سلمه ابن الاکوع، انس بن مالک ، ام سلیم، اسد بن حضیر ، سواد بن غزیه، سواد بن عمر ، عبدالله بن سلام، ابوموسی، عبدالله بن عمر، سفینه جاریه رسول، سره، مالک بن سنان، اسماء دختر ابوبکر، ابومحذوره، مالک بن انس واتباعش درمدینه وغیره همه با عبدالله بن عمر همرأی وهم عقیده هستند.


باب سوم

باب سوم

در مسائل مختلف از جمله مشروعیت زیارت حضرت رسول وآثار او وغیره

حیات برزخی زندگی حقیقی وواقعی است

آیات قرآنی واحادیث مشهور وصحیح دلالت آشکار دارند که حیات برزخی حیات حقیقی است، واین حیات با صفت ممات تضاد ندارد. مانند اینکه در قرآن آمده است ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ خُلْد﴾ برای هیچ کس قبل از شما جاویدانی قرار نداده ایم ویا می فرماید ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ همانا شما می میرید وآنها هم می میرند، واحادیث وآثار در مورد اینکه مردگان حیات برزخی دارند، مردگان حرف می شنوند واحساس دارند ومردم را می شناسند، این صفت تنها خاصه مسلمانان نیست بلکه کافران هم دارای این خواص هستند.

یکی از این احادیث حدیث مشهور به قلیب می باشد، واز طرق متعدده در صحیحین آمده وبه ثبوت رسیده است. از ابوطلحه وعمر وعبدالله پسرش روایت شده است که حضرت رسول در صحری بدر بر بیست

وچهار نفر از بزرگان قریش که در این جهاد به هلاکت رسیده بودند گذر کرد وهر یک را با اسم نام برد وگفت ای ابوجهل بن هشام، ای خلف بن امیه، ای عتبه بن ربیعه، ای شیبه بن ربیعه، ای فلان بن فلان، آیا به آنچه خداوند بشما وعده داده بود رسیدید وحق بود؟ همانا وعده ایکه خداوند به من داده بود حق بو وآنرا یافتم، عمر سؤال کرد ای رسول خدا آیا با اجسادیکه جان ندارند صحبت می فرمائید؟ فرمود نه قسم به آن کس که نفس من در دست اوست، برای آنچه می گویم شما از آنان شنواتر نیستی، فقط قادر به جواب نیستند.

به تصحیح ابن حبان از طریق اسماعیل بن عبدالرحمن وغیره از ابوهریره روایت شده است که پیغمبر فرموده ﴿إن المیت لیسمع خفق نعالهم إذا ولوا مدبرین﴾ همانا وقتیکه مردم از دفن مرده بر گشتند، آن مرده صدای کفش آنها را می شنود وبعضی از آنها دستور حضرت رسولﷺ به امتش می باشد وقتی بر گورستانی رسیدند سلام بر اهل آن بفرستند وآنها را مورد خطاب قرار دهند وبگویند «*السلام علیکم دار قوم المؤمنین*» سلام بر شما خانه قوم مسلمانان.

ابن قیم می گوید: این نوع سلام خطاب به افرادی است که می شنوند ومی فهمند اگر غیر از این باشد به منزله خطاب به جمادات ومعدوم شدگان است وعلمای سلف بر این مطلب اجماع دارند، وبه تواتر رسیده است که آنان معتقد بوده اند که مردگان از زیارت زندگان اطلاع می یابند، وبشارت یاب می شوند، واین عقیده سلف صالح است که آنها اهل سنت وجماعت می باشند، ولی نمی دانم آن عده که مدعی هستند از سلف صالح پیروی می نمایند، چر از این حقایق اطلاع ندارند ویا آنها را نادیده می گیرند واقعاً جای تعجب است . همانا شیخ ابن قیم در کتاب خودش بنام «

کتاب الروح» مسائلی را آورده که شفا برای هـر قلـب بیمـار مـی باشـد وسندی است بسیار کافی ووافی، ودر اینجا به نقل یک فتوی از شـیخ ابـن تیمیه می پردازم که این موضوع را در کتاب فتاوی کبری آورده است.

از شیخ سؤال شد به هنگامیکه انسان زنده برای زیارت به قبرسـتانی می روند آیا مردگان اطلاع پیدا می کنند واگر از فاملین آنها یکـی بمیـرد می دانند یا خیر؟

جواب داد : الحمدلله، بلی، احادیث هست، آنها با هـم ملاقـات مـی کنند واز یکدیگر سؤال می نمایند واعمال زندگان بر آنها عرضه می شود، ابن مبارک از ابو ایوب انصاری روایت می کند: اگر فرد مسـلمانی فـوت کرد بوسیله رحمت خدواند متعال چندین نفر از بندگان خدا از او اسـتقبال می کنند، مانند استقبال وبشارت در دنیـا و روبـروی او مـی آینـد،.واز او سؤالهایی خواهند کرد، بعضی به بعضی دیگر می گویند به برادرتـان نگـاه کنید که در حال استراحت کامل است که در دنیا در رنـج وعـذاب بـود، آنوقت به طرف او می آیند وشروع به سؤال می کنند فلان مرد یا فلان زن چه می کنند. ازدواج کرده اند یا خیر تا آخـر، وامـا شـناخت مردگـان از زائران خود وسلام نمودن زندگان بر مردگان، از ابن عبـاس روایـت شـده است که حضرت رسول فرمود﴿ ما من أحد يمرّ بقبر أخيه المؤمن كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه إلا عرفه ورد عليه السلام﴾ هر گاه یک فـرد مسـلمان برقبر برادر مسلمانش گذر کند در حالیکه در دنیا او را شناخته اسـت وبـر قبرش سلام نماید، بلافاصله آن مرده او را مـی شناسـد وجـواب سـلامش خواهد داد. ابن مبارک می گوید این حدیث از حضرت روایت شده اسـت « مجموع فتاوای شیخ ابن تیمیه جلد ۲۴ صفحه ۳۳۱» ودر جای دیگر آمـده است ازشیخ ابن تیمیه سؤال شد آیا مردگان سخنان زوار خود را می شـنوند

واو را می بینند وآیا در آن هنگام روحش به بدنش بر میگـردد یـا خیـر؟ وآیا روح آن مرده با ارواح بقیه فاملین واقربایش که قبل از او مـرده انـد جمع می شود یا خیر؟

جواب داد: الحمدلله، بلی مردگان من الحیث المجمـوع مـی شـنوند همچنانکه در حدیث صحیحین از پیغمبرﷺ نقل شده اسـت « یسـمع قـرع نعالهم حین یولون عنه» صدای کشف آنها را می شنود در حالیکه پشت به او می کنند ومی خواهند برگردند وچند احادیـث دیگـر را آورده اسـت. وگفته است این احادیث رویهم دلالت دارند ونشان می دهند که مرده فـی الجمله سخنان مردم را می شنود، ولـی لازم نیسـت در تمـام اوقـات دارای حس شنوا باشند، بلکه در بعضی از احوال می شنوند ودر بعضی اوقات نمـی شنوند، همچنانکه این اوضاع برای زندگان هم پیش می آید وبواسـطه ایـن بعضی کلامها را نمی شنوند واز این حس شنوای مردگان اثـری وحکمـی ترتب نمی کند.

واما سؤال درباره اینکه آیا در این هنگام روح به بدن مرده عود می کند یا نه؟ همانا روحش در آنوقت به بدنش برمی گردد ومانـنـد آنچـه در احادیث آمده است مالک بن انس می گوید به من رسیده اسـت کـه ارواح آزاد هستند وبه هرجا که بخواهند می روند، خداوند از همه داناتر اسـت. « مجموع فتاوای شیخ ابن تیمیه جلد ۴ صفحه ۳۶۲».

شیخ ابن تیمیه در جای دیگر گفته است : اما اعلام خداوند از حیات شهدا وارتزاق آنان وآنچه در حدیث آمده اسـت کـه ارواح شـهدا داخـل بهشت می شوند، بعضی معتقد هستند این حال خاص شهداء است ، اما قـول صحیح وآراء جمهور اهل سنت بر این است ایـن احـوال خـاص شـهیدان نیست واختصاص بذکر آنان برای این است چون در میدان شهید شده انـد

از جهاد باز مانده اند، لذا خداوند آنها را بیان فرموده است« مجموع فتـاوای شیخ الاسلام ابن تیمیه جلد ۲۴ صفحه ۳۳۲».

به مرده اذیت نرسانید تا او هم به شما اذیت ندهد

از احادیث ابن عمرو بن حزم است که می گوید: رسول خداﷺ مرا دید روی قبر ایستاده بودم فرمود: از قبر پائین بیـا، وصـاحب قبـر را آزار ندهید تا او هم به شما اذیت نرساند.

مجمع الزوائد جلد ۳ صفحه ۶۱

معنی زندگانی برزخ

لازم است مردم بفهمند که زندگانی بـرزخ مانـند زنـدگی دنیـوی نیست بلکه یک حالت خاصی است که سزاوار آنها ودنیائی کـه مردگـان در آن زندگی می نمایند. حیات دنیوی بسیار بی ارزشتر ومحقرتر وتنگتـر وضعیفتر از حیات برزخی است، انسان در دنیا در بین طاعت معصیت قـرار دارد، وبه فکر لوازم خود وخانواده است وباید چه کاری بکنـد کـه امـرار معاش نماید، واحیاناً دچار اشتباه می شود وعاقبت کار را نمی داند که بکجا ختم می شود آیا به سوی بهشت خـدا مـی رود یـا راه جهـنم را در پـیش گرفته است.

اما حیات برزخی برای اهل ایمان: از پل خطرناک گذشته واز بوتـه امتحان بدر امده است وسعادت ابـدی نصـیبش گشـته اسـت ، ایـن فـرد سعادتمند آنوقت مکلف نیست ودارای روح شفاف وبدون غل وغـش مـی باشد وروح پاکش در جولانگاه ابدی در اطراف ملکوت خداوند در جـولان است، ودر آنجا غم وهم وغصه واندوه واضـطراب ودلهـره وجـود نـدارد،

دنیای باغ وباغچه وزر وسیم نیست، نه ظلمی هست ونه حسادت ونه تجاوز به ملک وحق دیگران موجود است ، خلاصه بین این دو حیات فرق بسیار موجود است « وشتان بینهما»

خصائص پیغمبران در عالم برزخ

در دنیای برزخ رسولان خدا دارای صفات مختصه هستند واگر بعضی از آدمی در اوصاف احیاناً با آنها شریک هستند بنابر وجه الحاقی ونسبی است واصل خصوصیت از دوجهت برای پیغمبران باقی می ماند:

۱) از جهت اصالت ۲) از جهت کمال

کمال حیات انبیاء

در گذشته بیان کردیم که حیات برزخی یک حیات حقیقی است وحیات خیالی وپنداری ووهمی ومثالی نیست ومردگان اعم از مسلمان وکافر می شنوند ومردم را می شناسند وزندگانی وارتزاق ودخول ارواح به بهشت مختص به شهداء نیست بلکه انبیاء واولیاء و صدیقین هم از این نعمتها برخوردارند ونصوص در این باره زیاد است واین عقیده صحیحی می باشد که جماهیر سنت وجماعت بر آن هستند واز این رو قول به حیات انبیاء بسیار واضح واز خورشید آشکارتر است ونیاز به اثبات وتقریر وتحریر ندارد، بلکه راه صواب وحق آن است که بگوئیم حیات برزخی آنان کاملتر وجلی تر وتمامتر وعظیمتر می باشد ، به حیات انسانها در روی زمین بنگرید که دارای درجات ومراتب متفاوت است ، بعضی مردگانی هستند در ظاهر حیات دارند که خداوند درباره آنها می فرماید ﴿ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَّ يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لاَّ يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لاَّ يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَـئِكَ

كَالأَنعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَـئِكَ هُمُ الْغَـافِلُونَ ﴾ دلهایی دارند هیچ چیـز بـه آن نمی فهمند، چشمهایی دارند به آنها نمی بینند، گوشهایی دارند به آنهـا نمی شوند، آنها مانند چهارپایان هستند، بلکه از آنها هم گمراهتر می باشند وآنها از غافلان هستند. ودر جای دیگـر از اولیـاء ونیکـو کـاران تمجیـد فرموده است ﴿ أَلا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾ آگـاه باشید همانا اولیاء خداوند دارای خوف نیستند ونه محزون واندوهناک مـی شوند، یا می فرماید ﴿ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ.. (تا می رسـد بـه) أُوْلَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴾ وچند آیه دیگر. وهمچنین حیات برزخی دارای مراتب ومقامات متفاوت است ﴿ وَمَن كَانَ فِي هَـذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَـى وَأَضَـلُّ سَبِيلاً ﴾ پیغمبران همانا حیات برزخـی آنـان وارتـزاق والتـذاذ وشـناخت وشنیدن وادراک فهم وشعور واحساسات آنها نسبت به سائر بنی آدم کاملتر ورفیعتر ودر درجه بالایی قرار دارند، وبهترین دلیل بر این مـدعا فرمـایش خداوند متعال درباره شهیدان است ﴿ وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴾ گمان نبرید کسـانیکه در راه خداونـد به قتل رسیده اند که مرده هستند، خیر آنان زنده هستند ودر نـزد خداونـد ارتزاق می یابند.

اگر حیات را به معنی بقاء روح تعبیر کنیم کـه فـانی نمـی شـوند وفرسوده نمی کردند. فضلی ومزیتی در این مورد برای شهداء تصـور نمـی شود که باعث ذکر نام آنان باشد، چون جمیع ارواح بنی آدم در بقاء وعدم فنا با هم شریک هسـتند، پـس لازم اسـت بـرای شـهیدان یـک فضـیلت وافتخاری باشد که مخصوصاً در قرآن ذکر شده اند، که مجدداً می فرمایـد ﴿ وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبيلِ اللّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِن لاَّ تَشْعُرُونَ ﴾ به کسانیکه در راه خدا به شهادت می رسند نگوئید مرده هستند، بلکه آنهـا

زنده هستند ولکن شما شعور ندارید، پس حتمی است حیات اکمل تر وشرافتمندانه تر از دیگران دارند وظاهر آیات هم این را نشان می دهد، « عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ » .

وقتی این فضیلت وبزرگواری واحترام برای شهداء ثابت شد، بدیهی است برای انبیاء هم هست چون مقام انبیاء ودرجات احترام آنان در نزد خدا عالیتر ووالاتر از مقام ودرجات شهداء است وبه هیچ وجه تصور نمی شود کمالی واحترامی برای شهداء بالاتر از انبیاء باشند، تا چه رسد به حضرت رسول خدا حضرت محمد المصطفی ﷺ.

انبیاء در مرقد خود نماز بجای می آورند وعبادات دیگر انجام می دهند

یکی از بهره حیات برزخی برای انبیاء این است در قبر خود نماز حقیقی بجای می آورند واحادیث فراوان در این باره موجود است .

از انس بن مالک روایت شده است : حضرت رسول ﷺ فرموده است «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون» پیغمبران در قبرهای خود زنده هستند ونماز بجای می آورند واحادیث دیگر درباره نماز پیغمبران در مرقد خود خیلی زیاد است ودر کتابهای معتبر حدیث آورده شده اند.

اجساد پیغمبران فرسوده نمی شوند

از اوس بن اوس روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرموده است : از بزرگترین ایام روز جمعه است، در آنروز آدم خلق شد ودر همان روز وفات کرد ودر آن روز نفخ صور زده می شود، پس در آن روز صلوات زیاد بر من بفرستید ونماز زیاد بجای آورید، که نمازهای شما به من نشان

داده می شود، عرض کردند ای رسول خدا چطور نماز ما بر شما عرضه می گردد، در صورتیکه بدن شما رمیده است؟ فرمود خداوند متعال بر زمین حرام کرده که اجساد انبیاء را فرسوده ورمیده نماید ، واین حدیث از طریق رواة معتبر روایت شده است.

حیات مختص به حضرت محمد ﷺ

یک حیات برزخی کامل وبه تمام معنی برای حضرت رسول ﷺ ثابت شده است که بقیه از آن کمال برخوردار نیستند که حضرت خودش بیان داشته است . واین حیات به امتش وشناخت احوال آنها واطلاع بر کردار آنها وشنیدن سلام وکلام آنها ودادن جواب سلام آنها در ارتباط است ، یکی از این فرمایشات حدیثی است که عبدالله بن مسعود روایت نموده است : حضرت فرموده است ﴿حياتي خير لكم تحدثون ويحدث لكم، ووفاتي خير لكم تعرض أعمالكم علي فما رأيت خيراً لكم حمدت الله وما رأيت من شر استغفرت الله لكم﴾ حیات من برای شما خیر است ، گفتگو (سؤال) می نمائید، جواب خواهی شنید وممات من هم برای شما خیراست، کردار شما بر من عرضه می شود، هر اعمال نیکی را ببینم حمدو سپاس خداوند را بجای می آورم واگر کردار شر وبدیرا دیدم در نزد خداوند متعال برای شما طلب مغفرت وآمرزش می نمایم، این حدیث وچندین نمونه دیگر آنرا حافظان وراویان معتبر حدیث روایت کرده اند.

یا اینکه فرموده است : خداوند متعال ملائکه ای را بر قبر من مأمور کرده واسم امتم را در اختیار دارد وتا روز قیامت هر کس بر من صلوات بفرستد، آن ملائکه به من ابلاغ می کند ونام ونام پدرش را هم می گوید که فلانی پسر فلانی صلوات بر شما فرستاد.

یا اینکه فرموده است هر کس بر من سلام کرد خداوند روحم را بـر من بازمیگرداند تا جواب او را پس بدهم، وچندین جدیث دیگر کـه راوی معتبر دارند.

حضرت محمدﷺ جواب منادیش را می دهد

از ابوهریره روایت شده است که حضرت فرمود اگر کسی بر قبـر من بایستد ومرا باسم صدا کند وبگوید « یا محمدا» بطـور قطعـی جـوابش خواهم داد.

ارسال سلام بوسیله یک پیک برای حضرت محمدﷺ

یزید مهدی می گوید: وقتی از عمر بن عبدالعزیز خداحافظی کـردم که به مدینه برگردم گفت من به شما کار واجبی دارم، عرض کـردم امـر بفرمائید چه کاری از دستم ساخته است ، گفت از شـما تقاضـای عاجزانـه دارم، وقتی به مدینه رسیدی وقبر حضرت رسول را مشاهده کردیـد، سـلام من به خدمتش برسان.

خفاجی، ملا علی قاری ، ابن ابی دنیا، بیهقـی وغیـره گفتـه انـد از رسوم علمای سلف یکی این بود بوسیله پیک سلام به حضرت رسـول مـی فرستادند، وعبدالله بن عمر این عمل را انجام می داد وسـلام بـرای ابـوبکر وعمر وحضرت رسولﷺ می فرستاد. درست است سلام از دور ونزدیک به حضرت رسولﷺ می رسد، ولکن این کار سلفیون بـرای کسـب فضـیلت خطاب از نزدیک ورد جواب از خود حضرت می باشد.

صدای اذان وسلام از قبر پیغمبر شنیده می شود

امام ابوعبدالله دارمی در کتاب سنن خود که یکی از کتابهای معتبر ششگانه به عمل می آید نوشته است مروان بن محمد از سعید بن عبدالعزیز نقل می کند، در واقعه تأسف‌بار « حرّه» در مسجد حضرت رسول سه موقع یا سه روز اذان گفته نشد وسعید ابن مسیّب در آن سه روز از مسجد خارج نگردیدو هنگام نماز را بواسطه سروصداییکه از قبر پیغمبر می شنید می دانست، سنن دارمی جلد۲ صفحه۴۴ .

وشیخ محمد بن عبدالوهاب در کتاب مجموع تألیفاتش جلد ۳ صفحه۴۷ در بحث احکام تمنی مرگ این داستانرا نقل کرده است.

تأیید ابن تیمیه این وقایع را

ابن تیمیه در بحث اینکه قبر را مسجد قرار می دهند ویا عبادت برای بتان انجام می گیرد آورده است ودر آخر گفته است، از این مقوله به حساب نمی آید آنچه طائفه ای روایت کرده اند که جواب سلام را از قبر حضرت رسولﷺ یا قبر صلحاء شنیده اند واینکه سعید بن مسیّب در شبهای واقعه « حرّه» صدای اذان را از قبر حضرت رسول می شنید وداستانهای دیگر « اقتضاء صراط مستقیم صفحه ۳۷۳» .

ودر جای دیگر نوشته است همچنین آنچه از کرامات وخارق العاداتیکه بر روی قبور انبیاء واولیاء وصلحاء روی داده است ، جنس آنها حق می باشند واز بحث ما خارج هستند ویا احترام ویا کراماتیکه از طرف خداوند متعال برقبرهای انبیاء وصلحاء نازل می فرماید که از وهم وخیال اکثر مردم خارج هستند همه اش حق واز بحث ما خارج است، لکن اینجا جای تفصیل آنها نیست ، تا آخر به نقل از کتاب « اقتضاء صراط مستقیم صفحه ۳۷۴»

وقوع بعضی از کرامات برای غیر از انبیاء

اهل علم ودانشمندان دینی بعضی از این کرامات را برای بعضی از صلحاء سلف که بعد از وفاتشان بر ایشان حاصل شده است روایت کرده اند واز معتمدان که با رأی العین دیده اند ذکر کرده اند، ودر آینده بعضی از این کراماتها که شیخ محمد بن عبدالوهاب در یکی از کتابهایش از مجموع تألیفاتش که دانشگاه امام محمد بن سعود آنها را منتشر کرده است به نام «احکام تمنی الموت» خواهم آورد .

الصلاة فی القبر

احمد از عفان از حماد از ثابت روایت کرده است خداوندا اگر نماز را در قبر به یکی عطا کرده ای، به من هم عطا کن تا در قبرم نماز بگذارم.

ابی نعیم از جبیر روایت می کند، قسم به خداوند یکتا من بدست خودم ثابت بنانی را داخل قبر کردم وحمید طویل هم با من بود، وقتیکه گورش را با خشت می پوشانیدیم یکی از خشتها افتاد، دیدم ثابت در قبرش مشغول نماز خواندن است .

خواندن قرآن

ابن‌جریر ازابراهیم بن‌مهلبی نقل‌می کند، هیأتیکه صبحگاهان از کنار قبر ثابت بنانی رد می شدند آواز خواندن قرآن را از قبرش شنیده بودند.

ترمذی در حدیث صحیح از ابن عباس روایت می کند که بعضی از اصحاب رسول در یک جا که به خاطر نمی رسید قبر باشد خیمه زدند، بعداً

متوجه شدند آنجا قبر است وصاحب قبر به قرائت سوره مبارکه «تبارک(ملک)» مشغول است وتا انتهای سوره قرائت را ادامه داد، ابن عباس به خدمت حضرت رسول آمد وجریان را برایش شرح داد، حضرت ﷺ فرمودند﴿ هی المانعة، هی المنجیة، تنجیه من عذاب القبر﴾

آمد ورفت مردگان با هم

ابن ابی شیبه از ابن سیرین روایت می کند که حضرت رسول ﷺ زیبائی کفن را دوست می داشت ومی فرمود مردگان در کفنهای خود به زیارت یکدیگر می روند واین حدیث به مفهوم در مسند ابی اسامه آمده است ومسلم هم روایت کرده است

ارسال نامه ای از دنیا بوسیله یکی از مردگان به عالم برزخ

ابن ابی دنیا به سند صحیح از راشد بن سعد نقل می کند : مردی خانمش متوفی می شود در خواب زنان مرده را می بیند، باهم اجتماع کرده بودند، وخانمش در میان آنان پیدا نمی کند. در خواب از این خانمها سؤال می کند خانم من چرا در بین شما نیست؟ پاسخ می دهند شما در کفن ایشان قصور کرده ای وایشان خجالتی می کشیدند که در بین ما بیاید، آنمرد به خدمت حضرت رسول آمد وخوابیکه دیده بود برای ایشان بازگو کرد پیغمبر فرمود برو بگرد ببین ازافراد صالح چه کسی در حال مرگ است ؟ آن مرد سرانجام به نزد یک نفر از طایفه انصار که در حال احتضار بود آمد وجریانرا برایش نقل کرد، آن فرد انصاری گفت، اگر کسی بتواند به مردگان خبر برساند من این کار را انجام خواهم داد، مرد انصاری فوت کرد آنمرد کفن را به زعفران آغشته کرد ودر لابلای کفن آن مرد

انصاری گذاشت وقتیکه شب فرا رسید، وآن مرد به خواب رفت باز همان خواب را دید که خانمش در میان خانمها بود وهمان دو عدد لباس زرد زعفرانی پوشیده بود واین روایتها در کتاب احادیث بسیار هستند.

نور بر روی گور

ابن ابی دنیا از ابوغالب رفیق ابوامامه نقل می کند، جوانی در شام که در حال احتضار بود به عمویش گفت فکر می کنی اگر خداوند مرا به نزد مادرم بفرستد مادرم با من چه می کند؟ پاسخ داد معلوم است اگر اختیار داشته باشد شما را به بهشت می فرستد، گفت به خدا قسم خداوند از مادرم مهربانتر است ، جوان فوت می کند وعمویش او را در قبر می گذارد ، روی قبر را با خشت می پوشاند یکی از آنها می افتد، عمویش سراسیمه می شود واز قبر بیرون می آید باو می گویند چه شده است که اینگونه متحیر وسر گردان هستی؟ پاسخ می دهد قبر پر از نور بود وتا دیده می بیند گشاده بود.

ابو داود وغیر او از حضرت عایشه روایت کرده اند. وقتیکه نجاشی فوت کرد ما تصور می کردیم که نور از قبر او جدا نخواهد شد.

از ابراهی حنفی نقل شده است وقتیکه ماهان حنفی در نزد خانه اش بدار آویخته شد ، ما هنگام شب روشنایی آشکاری در نزدیک او میدیدیم.

به کتاب « احکام تمنی الموت» نسخه مصور آن ۸۶/۷۷۱ در کتابخانه سعودی در شهر ریاض تألیف محمد بن عبدالوهاب با تحقیقات شیخ عبدالرحمن سدحان وشیخ عبدالله جبرین، مجلد فقه قسم دوم مراجعه وآنرا ملاحظه نمائید.

زیارت حضرت رسولﷺ در نزد علمـای حنبلـی وغیـره از مستحبات است

زیارت حضرت رسول مشروع است واکثر علمای امت وائمه سـلف آنرا آورده اند واختصاص ذکر علمای حنابله بخاطر این اسـت ایـن دروغ خوبتر روشن شود که می گویند علمای حنابله قائل به زیارت نیسـتند، لازم بود اسم آنها بخصوص ذکر شود تا نسبت این دروغ به آنان برطرف گردد، و الا کتابهای فقه هر چهار مذهب اسلامی پر از این مسـائل اسـت ، اگـر مائل هستی به کتاب فقهی حنفی، مالکی ، شافعی، حنبلی، نگـاهی بینـدازی وهمچنین کتابهای زیدی، اباضی و جعفری ملا حظه فرمائیـد کـه هریـک ازاین مذاهب بعد از ذکر مناسک حج باب مخصوصی بـراب زیـارت قبـر نبیﷺ وچونگی آن اختصاص داده اند.

سخنان ائمه سلف در مشـروعیت زیـارت حضـرت رسـول ورفتن برای زیارت قبرش

۱) قاضی عیاض؛ در این جا نظر قاضی عیاض در مورد مشـروعیت زیارت حضرت نبوی در نزد علمای سلف در شرح یک حدیث که مسلم از ابن عمر روایت کرده است بیان می نمایم، حضرت رسول فرموده اسـت ﴿ إن الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً كما بدأ وهو يأرز بين مسجدين كما تأرز الحية إلى حجرها﴾ (ودر روایتی: ليأرز إلى المدينة كما تأرز . . .) همانـا اسلام با غربت شروع شد وسرانجام به غربت برمی گـردد واسـلام همیشـه دربین این دو مسجد در حرکت است، همچنانکه مار به طرف سوراخ خـود در حرکت می باشد. قاضی عیاض گفته : اما فرمـایش حضـرت رسـول « ليأرز إلى المدينة» یعنی ایمان در اول ودر آخر این صفت را داشته ودارد ،

چون دراوائل اسلام افراد مومن واقعی برای تحکیم ایمـان بـه مدینـه مـی رفتند، خواه به صورت اسکان دائمی ویا مهاجرت که مشتاق دیدار با رسول الله بودند تا علاوه زیارت چیزهایی از او یاد بگیرند وخود را به او نزدیـک نمایند واین امر در زمان خلفای راشدین وتابعین هم ادامه داشت ، تا اینکـه روش عدالت وسیرت اقتداء به جمهور اصحاب را سرمشق خود قـرر دهنـد ودر مدینه نبی زندگی نمایند، خلاصه آنانکه دارای ایمان ثابت مـی باشـند وسعه صدر دارند تا به امروز در هر وقت وزمـان بـه زیـارت قبـر نبـیﷺ وتبرک وتشرف به مشاهد وآثار اصحاب کرام رفته ومی رونـد، وغیـر از افراد مؤمن این عمل را انجام نخواهد داد. این بـود سـخنان قاضـی عیـاض وخداوند به حقیقت امر اطلاع دارد که آیا کدامش درست اسـت یـا خیـر. شرح صحیح مسلم برای نووی صفحه۱۷۷.

۲) امام نووی؛ در کتابش بنام « ایضاح » در بحـث مناسـک یـک فصلی مخصوص به زیارت حضرت رسول را آورده اسـت در آنجـا نوشـته است اگر حجاج مناسک حج وعمـره را بجـای آوردنـد لازم اسـت بـرای زیارت تربت حضرت رسول به مدینه بروند که ایـن زیـارت از مهمتـرین حسنات به حساب می آید . به سخنانش در کتاب صـحیح مسـلم در مـورد شرح حدیث «لاتشدّ الرحال إلا ... » جلد ۹ صفحه ۱۰۶ ملاحظه فرمائید.

۳) امام ابن حجر هیتمی؛ در حاشیه بر ایضاح نووی نوشـته اسـت : حضـرت رسـول فرمـوده اسـت ﴿من جائني زائراً لا تحمله حاجة إلا زيارتي، كان حقاً عليّ أن أكون له شفيعاً يوم القيامة﴾ کسیکه بـه محض زیارت نزد من بیاید، بر من لازم می شود که روز قیامـت بـرای او شفاعت نمایم.

۴) امام حافظ ابن حجر عسقلانی؛ ابن حجر در شرح بـر بخـاری در معنی «لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد» گفته است مستثنی منه در اینجـا محذوف است که باید عمومیت داشته باشد ، مثلاً فرض کنیم مکـان اسـت آن وقت معنی آن می شود قصد مسافرت به هیچ وجه ومنظوری بـه هـیچ مکان نخواهد شد مگر به آن سه مسجد، که علناً می دانم اینطور نیست چون راه مسافرت برای تجارت وسکب وعلم وغیره را می بندد، پس بهتر اسـت مستثنی منه را چیز را مقدر کنیم که مناسبت داشته باشـد وآنوقـت معنـی حدیث اینطور مفهومتر وصحیحتر می باشد که بگـوئیم سـفر بـرای هـیچ مسجدیکه برای فضیلت نماز انتخاب شود درست نیسـت مگـر بـرای سـه مسجد ونماز در دیگر مساجد دارای فضیلت واحده هستند وادامه مـی دهـد پس باین معنی که گفته شد گفته کسـانیکه مـدعی هسـتند زیـارت قبـر شریف حضرت وبقیه قبور اولیاء وصلحاء درست نیست باطـل اعـلام مـی گردد چون مسجد نبی یکی از آن سه مسجد است که درست است به نیـت زیارت وانجام نماز وفضیلت بیشتر به آنجا مسافرت شود.

۵) امام شیخ کرمانی شارح بخاری؛ در شرح بخاری بـر کـلام «إلا إلى ثلاثة مساجد» نوشته است : اگر بگوئید مستثنی در اینجا مفرغ اسـت وتقدیر کلام می شود برای هیچ جائی ومکانی مسافرت نمی شود مگر برای این سه مسجد، پس سفر برای زیارت حضرت ابراهیم خلیل وغیره درسـت نیست ؟ در جواب شما می گویم در مستثنی مفرع باید مستثنی منه از نظـر نوعی ووصفی مناسب با مستثنی باشد، مثلا اگر بگوئید« ما رأیت إلا زیـد» تقدیریش این است ما رأیت رجلاً یا أحداً إلا زیداً یعنی آنچه مناسـب زیـد است از قبیل مرد یا انسان یا فرد مقدر شود نه اینکه هـیچ چیـز یـا هـیچ

حیوانی بجز زید را ندیدم، پس تقدیر در این حدیث «لا تشدّ الرحالة إلي المسجد إلا إلي ثلاثة مساجد».

ودر این مسئله در این زمانه در کشور شام بسیار بحث ومناظره ومناقشه واقع شده است وهر طرف برای خود نوعی استدلال می نماید وطرفین درباره مدعی خود کتابهای تألیف کرده اند که مادر حال حاضر در صدد بیان وشرح آنها نیستیم، آلخ ، شرح کرمانی جلد ۷ صفحه ۱۲.

۶) شیخ بدرالدین عینی؛ در شرح بخاری گفته است رافعی از قاضی ابن کج روایت کرده است : اگر کسی نذر کرد که قبر حضرت رسول را زیارت کند به نظر من لازم است به نذرش وفا نماید وهیچ جای تردید نیست، اما اگر نذر کرد قبر غیر از پیغمبر را زیارت کند، فکر می کنم دارای دو وجه است، قاضی عیاض وابو محمد جوینی از علمای شافعی فتوی داده اند شدّ رحال برای غیر از سه مسجد مذکور حرام است چون مقتضی مفهوم نهی این را می رساند، امام نووی گفته است این فتوی غلط است آنچه در نزد اصحاب ما صحیح است وامام الحرمین ومحققان بر آن هستند این نذر نه حرام ونه مکروه است .

۷) شیخ ابو محمد بن قدامه امام حنبلیها وصاحب کتاب مغنی؛ گفته است: زیارت قبر حضرت رسولﷺ از مستحبات است ، چون دارالقطنی باسندهای خود از عبدالله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسولﷺ فرمود ﴿ من حج فزار قبري بعد وفاتي فكأنما زارني في حياتي ﴾ کسیکه مراسم حج را انجام دهد سپس بعد از وفاتم به زیارت قبرم بیاید مثل اینکه مرا در قید حیات زیارت کرده است .

۸) شیخ ابوالفرج بن قدام از بزرگان حنابله وصاحب شرح کبیر؛ نوشته است ‹مسئلة› اگر کسی از مناسک حج تمام شد ، مستحب است که

قبر حضرت رسولﷺ ودونفر از رفقایش را زیارت نماید، وبه موقع زیـارت وسلام، دعاء مخصوصی که دارد، خداوندا خودت فرموده ای وفرمایش شما حق است ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴾ من آمـدم بـه خـدمت شـما از گناهـانم استغفار می نمایم وشما را در نزد خدا شفیع قرار می دهم ، خداوندا از شما دریوزه می نمایم که این آمدنم را سبب مغفرت من قرارِ دهی، مانند طلـب مغفرت برای کسانیکه در حال حیات به خدمتش رسیده اند می باشد.

۹) شیخ منصور بن یونس بهوتی حنبلی؛ در کتاب « کشـف القنـاع عن متن الاقناع» آورده است ‹فصل› اگر حاجی از مناسک حج تمـام شـد مستحب است قبر حضرت رسولﷺ وقبر دو نفر رفیقش ابـوبکر وعمـر را زیارت نماید باستناد حدیث دارالقطنی از عبـدالله بـن عمـر کـه حضـرت فرموده است ﴿ من حج فزار قبري بعد وفاتي فكأنما زارني في حياتي ﴾، ترجمه اش گذشت، این روایت را انجام داده است .

۱۰) شیخ الاسلام محمد تقی الدین فتوحی حنبلی؛ روش زیارت قبـر حضرت رسول ورفقایش را شرح می‌دهد ومی گوید: در مرحله اول باید رو به آنها بایستد، سپس رو به قبله کند، وحجره را در طرف چپش قرار دهـد. ودعا واستغفار نماید ، طواف حجره حرام است ومالش آن و گریه سـردادن مکروه است.

۱۱) شیخ مرعی بن یوسف حنبلی؛ در کتابش به نام « دلیل الطالب» نوشته است ، زیارت قبر حضرت رسولﷺ وقبر دو نفر از رفیقـانش سـنت است ، یک نماز در مسجدش برابر به هزار نمـاز در مسـاجد دیگـر اسـت ویک نماز در مسجد الحرام برابر یکصد هزار نماز در مساجد دیگـر اسـت ویک نماز در مسجد الأقصی برابر ثواب پانصد نماز در بقیه مساجد است.

دلیل الطالب صفحه ۸۸.

۱۲) شیخ الاسلام مجد الدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی ؛ صاحب کتاب « قاموس» ، در کتابش به نام « الصلاة والبشر» نوشته است: بدانید صلوات بر حضرت رسول در نزد قبرش از مستحبات مؤکده است ،ولازم است در آنجا با طمأنینه وحضور قلب دعا وصلوات ونماز انجام گردد، تا اینکه این تبرک بس ارزنده واین منصب شریف وعظیم نصیب گردد.

از کسانیکه گفته اند وتصریح کرده اند زیارت قبر حضرت رسول مستحب مؤکده وسنت می باشد امام رافعی است که در اواخر کتاب اعمال حج نوشته است وهمچنین امام غزالی دراحیاء وبغوی در تهذیب وشیخ عزالدین بن عبدالسلام در مناسک حج، وابوعمره بن صلاح وابوزکریا نووی وچندین نفر دیگر.

واز علمای حنفی ؛ صاحب الإختیار فی شرح المختار، فصلی به این امر اختصاص داده واز بزرگترین مستحبات به حساب آورده است .

واز علمای مالکی؛ قاضی عیاض مدعی اجماع است ودر کتاب شرح الرساله آمده است که اکثر علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت بر این است که سفر برای زیارت قبر پیغمبر لازم است ، چون همه می گویند که حاجی بعد از برگذاری مناسک حج لازم است به زیارت قبر نبوی برود، واین بدون مسافرت وشدّ رحال امکان پذیر نیست، امام نووی گفته است « فإن زیارته أفضل القربات وأنجح المساعی» چرا اینطور نباشد مگر خود حضرت نفرموده شفاعت آن زائر بر من واجب می گردد.

نحوه زیارت از نظر سلفیون

معلوم است مقصود از زیارت ، زیارت شرعی است ، که سنت حضرت نبوی وآداب ورسوم آنرا اعلام داشته است ، وآنچه زائر می تواند

انجام دهد بیان کرده است، جناب شیخ ابن تیمیه میان زیارت اهـل توحیـد وزیارت مشرک فرق قرار داده و گفته است : زیارت موحد ومسلمان بـرای قبر مسلمانان عبارت از سلام گفتن بر آنان ودعاء وفاتحه خواندن ودرسـت مثل نماز گذاشتن بر جنازه آنان است واما زیارت اهل شرک به این میماند که بین خالق ومخلوق شباهت قائل هستند، برای مردگان نـذر مـی کننـد وبرای آنها سجده می برند ودعا می کنند وآنها را مانند خالق دوست دارند، وبرای خداوند متعال شریک قائل خواهند شد، خداوند متعـال در سـوره آل عمران آیه ۷۹ -۸۰ می فرماید:

« نبوده برای بشری که خدا باو کتاب وفهم ونبوت بدهد، سـپس او به مردم بگوید بندگان من باشید ، نه بندگان خدا، بلکه مـی گویـد مـردان خدائی باشید زیرا که کتاب خدا را درس می دهید ودرس می خوانید . ونـه اینکه بشما امر کند ملائکه وپیامبران را خدایان گیرید، آیا پـس از آنکـه مسلمان شده اید شما را امر به کفر می کند».

ما خداوند وملائکه وحاملان عرش را به شاهد می گیریم، مقصود از زیارت رسول وقبر مبارکش این است که او بشری بوده که وحی بـرایش نازل می شد، واز بندگان صالح خدا است وبه رحمت خدا امیدوار است واز عذاب او ترسناک واز همه مردم متقی تر واز خدا بیشتر می ترسد وبه هیچ وجه او را به خالق شبیه نمی کنیم ونذر وسجده برایش انجام نمی دهیم واو را از نفس ومال و ولد دوستتر داریم واین هم مأموربه می باشد.

شیخ ابن قیم وزیارت حضرت رسول ﷺ

شیخ ابن قیم در یک قصیده مطول نونیـه نحـوه زیـارت حضـرت رسول را بطور مشروح بیان کرده وآداب مطلوب در زیارت ونحـوه شـعور

وفهم زایر در آن حالت که روبروی قبر مبارک پیغمبر ایستاده است وباید چه احساسی داشته باشد وخودش را چگونه بیابد ، وتصورش از اینکه در مقابل پیغمبر واقع شده است باید چگونه باشد شرح داده است ، ودر آخر اشعار این قصیده گفته است همانا زیارت به این احساس وتصور وشعور واین کیفیت از بزرگترین اعمال است « من أفضل الأعمال هاتیک الزیارة وهی یوم الحشر فی المیزان» واز این جمله که گفته است « این زیارت از افضل اعمال است » دقت فرمائید چه پر معنی است، خداوند چشم بعضی را از خواندن آن کور گردانیده که آن عقیده را انکار می کنند.

قبر مبارک پیغمبر ﷺ

بعضی از مردم که خداوند آنها را اصلاح فرماید ، به آن قبر مبارک فقط از زاویه اینکه قبر است نگاه می کنند، لذا جای تعجب نیست که افکار فاسد وتصورات سیئه به خاطرشان بگذرد ونسبت کفر وضلالت بدون حساب وکتاب بدیگران بدهند ولی در این تعقل وتأمل ندارند.

اما آنچه ما از قبر وزیارت وفضیلت آن ویا شدّ رحال به طرف آن بحث می کنیم همانا مقصود که هیچکس در آن شبهه وشک ندارد به ساکن قبر ودونفر رفقایش می نگریم که سیدالمرسلین وافضل مخلوق خدا است ، البته آن قبر بدون او ارزش ندارد، بلکه مسجد یا مدینه بدون ایشان هیچ بها وقیمتی ندارند، بلکه کلیه مسلمانان بی وجود صاحب آن قبر هیچ نیست، اگر او ورسالت او نبود، وایمان ومحبت به او نبود واقرار به شهادتیکه او گفته است نبود، مسلمانان نمی بودند وقیام نمی کردند وفوز نجات نمی یافتند.

از اینجا است به هنگامیکه ازابن عقیل حنبلی سؤال شد، حجره رسول یا کعبه کدام بزرگتر وفضیلتشان بیشتر است ؟ جواب داد اگر تنها حجره را در نظر بگیریم فضیلت برای کعبه است ولی اگر حجره را با وجود مبارک حضرت در نظر گرفته شود، قسم بخدا عرش و کرسی وجمله آنها وجنات عدن وآسمانها زمینها به فضیلت وعظمت حجره نمی رسند چون در آن حجره کسی مدفون است اگر با زمین وآسمانها سنجیده شود، ارحجیت به جانب حجره می باشد. « بدائع الفوائد تألیف ابن قیم».

قبر حضرت رسول ونحوه دعا در آنجا

علمای اعلام نوشته اند برای کسانیکه به زیارت حضرت نبی مشرف می شوند مستحب است برای خواندن دعا بایستد وآنچه از خداوند مسئلت می نماید از خیر وبرکت ودعای دنیا وآخرت ، بخواهد ولازم نیست حتماً رو به قبله بایستد وایستادنش به هر نحویکه باشد، بدعت وضلالت نیست وموجب شرک نخواهد شد . واصل در این مورد روایتی است که از مالک بن انس نقل شده است ، وقتیکه ابوجعفر منصور در مسجد نبوی به منازعه ومناظره پرداخت مالک به او گفت ای خلیفه مسلمانان، در این مسجد صدایت را بلند مکن، همانا خداوند متعال یک طایفه را ادب کرد وفرمود ﴿ لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ﴾ الآیه وقومی را مدح فرمود و گفت ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ ﴾الآیه وقومی را هم سرزنش کرده وفرموده ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ ﴾ الآیه وبدان احترام حضرت رسول در حالت حیات وممات واجب است ، ابو جعفر سر تواضع فرود آورد و گفت ای ابوعبدالله، به طرف قبله بایستم ودعا بخوانم یا روبه رسول الله بایستم؟ جواب داد چرا رویت را از او برمی گردانی، او

برای شما وسیله است به نزد خداوند، وبرای پدرت آدم هم وسیله بود، ودر روز قیامت برای همه هم وسیله است ، بلکه به‌او روکن وطلب شفاعت نما وخداوند شفاعت او را قبول می کند. این داستانرا قاضی عیاض با سندش در کتاب خودش معروف به « الشفا فی التعریف بحقوق المصطفی» در ابواب زیارت آورده است وبیشترین علما به آن تصریح کرده اند.

فتوای شیخ ابن تیمیه

ابن تیمیه بعد از نقل قول علما دراین باره گفته است در ایستادن به طرف قبله اتفاق نظر دارند واختلاف در این است آیا به موقع دعا کردن رو به قبله ایستادن وپشت به قبله کردن درست است یا خیر؟ بعضی می گویند اشکالی ندارد وبعضی می گویند اشکال دارد. این خلاصه ای از نظریه شیخ ابن تیمیه است ودلالت آشکار دارد ، کسیکه در برابر دستورات شرع در جلو قبر بایستد واز خداوند بخواهد که شفاعت پیغمبر را برایش قبول کند وبقیه دعا ومسئلت ، خالی از اشکال است ومورد تأیید سلف صالح می باشد ، اگر بدقت در گفته ابن تیمیه نگاه شود، با اطمینان خاطر می فهمند کسانیکه بعد از گفتن سلام برای دعا وراز ونیاز نزد قبر پیغمبر می ایستند همه اهل توحید واهل ایمان می باشند، ومی دانند این مسئله که مورد نزاع است ، منازعه در این است که آیا این نوع ایستادن مستحب است یا خیر، وآیا این اختلاف باید سر بکشد بجایی که به آندسته نسبت شرک وکفر داده شود، « سبحانک هذا بهتان عظیم».

تحلیل سخنان شیخ ابن تیمیه

از کلام ایشان بر می آید آنچه مورد نهی است که دعا فقط در نزد قبر انجام شود، یاقبری مخصوصی برای دعا در نظر گرفته شود بامید اینکه

دعا در آنجا زودتر قبول می شود، یا چنان تصور نماید دعا در نزد قبر بیشتر مورد اجابت واقع می شود.

اما کسیکه راه می رود ومشغول ذکرو دعا است ، وبرحسب اتفاق گذرش به قبری یا قبرستانی می افتد، در آنجا هم مشغول دعا می شود، یا بر صاحب قبر سلام بکند ومشغول دعا شود لازم نیست که در آن حالت رویش را به طرف قبله برگرداند وبه هیچ وجه حق نیست نسبت ناروا وکفر وضلالت باو داده شود وچند گفتار شیخ ابن تیمیه در صفحه ۳۳۶ کتاب خودش به نام « اقتضاء الصراط المستقیم» برای شما نقل می کنم.

کسانیکه به قصد دعا در نزد قبری یا دعا برای او عازم می شوند، بدانید دعا در نزد قبری ویا غیر قبر در اماکن متبرکه بر دو قسم است؛

اول – دعا در آن بقعه برحسب اتفاق پیش بیاید نه اینکه آن بقعه را به نیت دعا در نظر گرفته باشد، مانند کسیکه در راه می رود ومشغول دعا است وبر حسب اتفاق بر قبری می گذرد وبر او سلام بکند واز خداوند متعال عافیت برای او وبقیه مردگان بخواهد، هیچ اشکالی ندارد وسنت آنرا تأیید می کند.

دوم – قبری مخصوصی برای دعا در نظر بگیرد وچنان تصور کند دعا در آنجا به اجابت نزدیکتر است تا اینکه در خانه ومغازه وبازار ومیادین واقع شود این عمل از منکرات محرمه است، چون برای دعا در آن بقعه فضیلتی نیست. بعد در صفحه ۳۳۸ همان کتاب نوشته است قصد قبری برای دعا در آنجا بامید اینکه اجابت دعا در آنجا بیشتر است تا درجای دیگر در این باره شرّیعتی ازطرف خدا ورسولش صادر نشده است واصحاب وتابعین هم آنرا نکرده اند وهیچ یک از علمای صالحین گذشته ذکر نکرده اند.

سپس در صفحه ۳۳۹ می گوید کسیکه به کتاب واثر سلف صالح بنگرد وآنها را بشناسد یقین پیدا می کند که آن طایفه به هیچوجه در نزد قبور استغاثه نکرده اند وهیچ بقعه ایرا برای دعا قصد نکرده اند ، بلکه از آن نهی بعمل آورده اند وکسانیکه این عمل را انجام می دهند جاهل می باشند. من اقتضاء الصراط المستقیم صفحه۳۳۹.

فتاوای شیخ محمد بن عبدالوهاب در مورد دعا نزد قبر

انجام دعا در نزد قبر نه بدعت است ونه شرک

از شیخ محمد بن عبدالوهاب در مورد استسقاء «طلب باران» سؤال شد که بعضی می گویند توسل به صلحاء اشکالی ندارد واحمد گفته توسل تنها به پیغمبر درست است وبعضی هم گفته اند به مخلوق نباید استغاثه شود نظر شما چیست؟

جواب : فرق بسیار آشکار است ولی به مسائلی که ما از آن بحث می کنیم خارج است ، بعضی توسل به اولیاء وصلحاء را جائز می دانند وبعضی توسل را فقط مختص به پیغمبر می دانند واکثر علما از آن نهی کرده اند وآنرا مکروه تصور می کنند، این مسئله یکی از مسائل فقهی است ، هرچند من قول جمهور را حق می دانم که مکروه ست ولی برکسانیکه توسل را انجام می دهند انکار نمی کنم، چون در مسائل اجتهادی نباید انکاری رخ بدهد اما ما بر کسانی انکار می کنیم که از مخلوق بیشتر از خالق دعا می کنند وقبرهای مخصوصی قصد می کنند، در نزد قبر شیخ عبدالقادر وبقیه اماکن گریه وزاری سر می دهند واز آنها تقاضای رفع کربت ودفع ناراحتی وفریادرسی ودرخواست نیل به مطلوب واستغاثه می نمایند، اینها کجا وکسانیکه همه چیز را از خدا می دانند واز او دعای خالصانه می نمایند کجا؟ هر چند در دعای خود بگویندخداوندا از

شما می خواهیم به خاطر پیغمبرانت وبخاطر صلحاء واولیای کرامت ، ویـا یک قبر ویکی از اماکن معروف را قصد می کند ودر آنجا بـدعا مشـغول می شود ولی فقط از خدا می خواهد آنها را قبول کند فرق بـین ایـن فـرد وآن فرد بسیار است ولی جای بحث ما نیست.

فتاوای شیخ محمد بن عبدالوهاب در اینجـا تمـام شـد بـه نقـل از مجموع تألیفات او قسم سوم صفحه ۶۸ که دانشگاه امام محمـد بـن سـعود اسلامیه در هفته شیخ محمد بن عبدالوهاب به طبع رسانیده ومنتشـر سـاخته است.

زیارت قبر پیغمبر وتبرک به مالیدن دست باو وبوسیدنش

بدان لازم است که زوار قبر مبارکش را نبوسند ودست خود بـه آن نمالند وشکم وپشت خود را بدیوار ویا پرده‌ایکـه بـدور آن کشـیده شـده وصل نکنند، چون همه اینها خلاف ادب است ومکروه مـی باشـند وتنهـا قصد تبرک این اعمال را حلال نمی کند، چون جهل به چیـزی اسـت کـه لایق پیغمبر نیست واز اینکه اکثر عوام این کارها را انجـام میدهنـد نبایـد شما فریب بخورید چون صواب در آن است که علما گفته اند ولی عوام بر خلاف آن عمل می نمایند « امام نووی در ایضاح». فضیل بن عیاض گفتـه است شما راه هدایت را در پیش گیر وقلت پیروان به شما ضرر نمی رساند واز ضلالت پرهیز نمائید وکثرت تبعه او شما را فریب ندهد چون برکـت در چیزی است که مطابق شـریعت باشـد ، بـه نقـل از « مجمـوع جلـد ۸ صفحه ۲۷۵».

نظریه امام احمد بن حنبل

از امام احمد روایاتی انجام شد ، بعضی مشعر بر جواز هستند وبعضی در حکم، توقف کرده و دربعضی بین منبر نبوی وقبرش فـرق قائـل شـده

است ، واین اختلاف هرچه باشد حکم بجایی نمی رسد که به عامل آن کار نسبت کفر وضلالت داده شود یا بگویند از دین اسلام خارج گردیده است . در کتاب «خلاصة الوافاء» آمده است که عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید از پدرم سؤال کردم کسیکه قبر حضرت را به منظور تبرک مس می کند وآنرا می بوسد وبه منبرش هم آن عمل را انجام می دهد بامید اینکه از طرف خداوند ثواب ببیند نظر شما چیست؟ می گوید پدرم جواب داد هیچ اشکالی ندارد. مزید بر همه روضه شریفه بطوری بنا شده که جای شک ووهم باقی نگذاشته وانواع عبادت شبهه آور در آنجا امکان پذیر نیست واین اجابت دعای حضرت می باشد که گفت خداوندا قبرم را به بت مبدل مگردان که برای او عبادت شود.

رفت وآمد بسوی آثار نبوی واماکن دینی وتبرک به زیارت آنها

شیخ ابن تیمیه در این باره بسیار خوب گفته است، وما از گفتار ایشان فواید مهم، وارشادات او را بیان می کنم: همانا مقامات وآثار انبیاء وصلحاء ومکانهاییکه در آنجا اقامت کرده اند یا عبادت خداوند را بجای آورده اند ولی آنرا مساجد قرار نداده اند، آنچه در این موضوع به من رسیده است دو قول مشهور از طرف علمای اعلام می باشد .

اول – مستحب نیست به منظور انجام عبادت به آن مقام وبقعه بروند مگر اینکه قصد این عبادت موافق شریعت باشد یا مخالف آن نباشد ، مثل جائیکه حضرت رسول آنجا را به منظور عبادت قصد کرده باشد مانند مقام حضرت ابراهیم وانتخاب اسطوانه برای ادای نماز، به غیر از این امکنه قصد مکان مخصوص وعزیمت به آنجا برای انجام عبادات مستحب نیست بلکه مکروه می باشد.

دوم – اگر در این قصد اسراف نشود بلکه در حد معمول و کمتر از آن بعمل آید اشکالی ندارد ، همچنانکه از عبدالله بن عمر روایت شده است به مکانهاییکه پیغمبر در آنجا عبور کرده آنها را مقصد خود قرار می داد، هرچند پیغمبر بر حسب اتفاق از آنجا عبور کرده باشد سندی خواتیمی نقل می کند از ابوعبدالله سؤال کردیم اگر یک نفر باین اماکن مقدسه بیاید ودعا بجای بیاورد نظر شما در این باره چیست؟

پاسخ داد: بنابراین حدیث که ابن ام مکتوم از حضرت رسول خواست که بخانه ایشان برود ودر جای نماز بخواند تا آنجا را مصلی قرار دهد، وبنا به عمل عبدالله ابن عمر مکانهایی را قصد می کرد حضرت از آنجا عبور کرده بود، حتی روزی او را دیدند یک جا را ابپاشی می نماید سبب را سؤال کردند، گفت حضرت را دیدم که در اینجا آب می ریخت، اگر آمدن باین امکنه باین منظور باشد اشکالی را در آن نمی بینم، ولی مردم در این باره افراط می نمایند، وتعداد زیادی این عمل را انجام می دهند که باید ارشاد شوند، سپس قبر حضرت حسین وآنچه مردم درآنجا انجام می دهند به عنوان مثال ذکر کرد. شیخ ابن تیمیه گفت ابوعبدالله درباره اماکن مقدسه که در آنجاها آثار انبیاء وصلحاء موجود است بدون اینکه مسجد واقع شوند مانند مکانهائیکه در مدینه منوره هستند، تفصیل داده و گفته است در صورتیکه کم باشد وآنجاها را بعنوان اعیاد سالیانه یا ماهیانه یاروزانه قرار ندهند جایز دانسته است ، اما اگر در زیارتها اسراف بعمل آید ومردم زیاد به آنجا بروند وآنرا عید قرار بدهند جایز ندانسته است ، در این تفصیل اقوال وافعال وآراء صحابه را راجع به این مشاهد واماکن جمع کرده است،

بخاری از موسی بن عقبه روایت کرده است که سالم بن عبدالله را دیدم در بین راه جاهای مخصوصی برای نماز انتخاب می کرد ومی گفت پدرم در این جاها نماز گذارده است وخود پدرم دیده که حضرت رسول در این جاها نماز بجای آورده است ، این درباره مستحب بودن.

اما در مورد کراهت موضوع؛ سعید بن منصور در سنن خود آورده است ابومعاویه از اعمش از معرور بن سوید از عمر روایت کرده است روزی با عمر حج را انجام دادیم ودر نماز صبح در رکعت اول سوره فیل ودر رکعت دوم لإیلاف قریش را خواند وقتی که از حج برگشت دید مردم به جایی هجوم می برند، عمر سؤال کرد این چیست؟ جواب دادند مکانی است که پیغمبر در آنجا نماز خوانده است ، عمر گفت خداوند اهل کتابیکه قبل از شما بودند بعلت اینکه آثار پیغمبران را کلیسا وکنشت قرار داده بودند به هلاکت رسانید، هرکس در هرجا که برایش ممکن شد نمازش را ادا نماید، واگر موقع نماز نرسیده بود بگذرند وبه راه ادامه دهند، عمر نخواست مصلی را عید قرار دهند. کلام شیخ ابن تیمیه بطور اختصار ذکر شد.

عقیدهٔ مؤلف

آنچه شیخ ابن تیمیه بیان داشته است عین عقیده ما است ، وآن چیزی است که مردم را برای آن دعوت می کنیم ، ودر هر فرصت مسلمانان را بر آن تحریص وتشویق می نمائیم ، یا مردم را بر حذر می داریم که قبر انبیاء ومشاهد واماکن مبارک را عید قرار دهند ونهی می کنیم که در آنجاها انواع عبادات که مختص ذات باریتعالی است انجام دهند وآنها را منع می کنیم که یک روز یا یک وقت مخصوص به آنها

اختصاص داده ودر روز و وقت معینه در آنجا اجتماع کنند، این عقیده قلبی ما است ودر برابر اوامر الهی متواضع و گردنکجی می نمـائیم وایـن عقیـده امروز ودیروز وفردای ما نیست بلکه یک عقیده صحیح وسالم است کـه از سلف صالح به ارثی برای خلف باقی مانده است وپسـران از پـدران خـود دریافت داشته اند، واینهم حاصل نمی شود مگر به فضل وکرم الهی که مـا الحمدلله از آن برخورداریم.

برما واجب است با چشم دقـت بـین بـاین اقـوال وتحلیـل علمیـه وتحقیقات کافی ووافی بنگریم ، واز نسبت کفر وضلالت به مسلمانان ویـا فعل بدعت وگمراهی باهل قبله مبادرت ننمائیم. وبـه مجـرد اینکـه افـراد مسلمانی را دیدیم که بدنبال آثار نبوی هستند وبه مشاهد وامـاکن مقدسـه منسوب به انبیاء ویا اولیاء اهتمام می دهنـد آنهـا را مشـرک بـدانیم وبـه ضلالت وبدعت متهم نمائیم وباید سعه صدر وحسن ظن داشـته باشـیم کـه مقصود اصلی همه آنها خداوند تبارک وتعـالی مـی باشـد ، وایـن مشـاهد واماکن وقبر وروضه وغیره همه اش سبب ووسیله تقرب بـذات باریتعـالی است که از گناهان آنان در گذرد ونیاز آنهـا را بـرآورد فرمایـد، وهمـه موجب تحکیم ایمان به خدا است ، وصاحبان این اماکن را مقتـدای خـوب برای انسان می دانند وانتظار دارند در آنجا خیر وبرکت نصیب آنان شـود، ومعتقد هستند مشاهد واماکنیکه باهل خیر وانبیاء واولیـاء معمـور هسـتند همیشه محل رضا ورضوان می باشند ، ومکانهایی کـه مختـص باهـل شـر وفساد بوده جای سخط وغضب خداوند میباشد وبخاطر همین بود پیغمبر ﷺ به اصحابش امر می فرمود هر وقت به سرزمین ثمود وارد شـدید گریـه را سر دهید واز اب آنها نیاشامید بلکه امر کرد آبیکه از آنجـا ذخیـره کـرده بودند بریزید وطعامیکه به آن آب پخته شده است نخوریـد وهمچنـین بـه

هنگامیکه اصحاب وارد وادی« محسر» مشهور به وادی آتش شدند، امر فرمود برای خروج از آن عجله کنند که این موضوع را در بحث تبرک به آثار حضرت رسول شرح دادم.

اهتمام لازم به مشاهد وآثار تاریخی

حفظ آثار حضرت رسولﷺ اصل مهم ومیراث عظیم تاریخی است ، آثاری است که امت اسلامی به آن افتخار می ورزند وآثاری هستند که شرف وشرافت مردم مسلمان وپیشوایان دین را بالا می برند، که بنای مجد وعظمت اسلام را نشان می دهند، واز آثار همان مشاهد واماکن است که امت محمدﷺ رهبری ورهنما در تمام دنیای اسلام را به وجود آورده است، وبه همین خاطر است اگر در حفظ آن آثار کوتاهی شود وروبه انهدام بروند، نشانه از بین رفتن تمدن واقتدار اسلام در گذشته است واصل اسلامی موروثی رسیده به ما محو ونابود خواهد شد واین مهر ننگ وعاری است که به پیشانی زده می شود، وخاشاکی در چشم مسلمانان می اندازد که صفائی دید را از بین می برد، وبزرگواری وعظمتی از دایره اسلام بیرون می رود که به هیچ وجه ترمیم نخواهد شد ، چون علائم عظمت را ونشانه اقتدار اسلام را به نحوی از بین می برند که آثاری از آن باقی نخواهد ماند، اگر گفته شود شاید این اماکن ومشاهد به منزله عید در می آیند وباید منهدم شوند ، در جواب می گوییم این گفته دشمنان دین است وسبب انهدام آنها نخواهد شد ومردم جاهل باید ارشاد گردند، وقتیکه به علت جوابگویی بتاریخ آثار مربوط به امتهای ملعون گذشته ماند قوم عاد وثمود نگهداری می شود،آیا بر ما لازم نیست این آثار گرانبهای مربوط به حضرت رسولﷺ که به عظمت اسلام ومسلمین منتهی می شود حفظ نمائیم

بلی از هر لحاظ واجب است از آنها محافظت گردد که از طرفی دین خود را به تاریخ ادا کرده باشیم وازطرفی این بار امانات که بگردن مسلمانان آویخته شده به سرمقصد منزل برسانیم وخیانت در آن روانیست.

قرآن کریم به آثار انبیاء گذشته وبقای آن اهتمام ورزیده است

خداوند متعال در کتاب عزیز خود داستان تابوت بنی اسرائیلی را که نشانه صحت پادشاهی طالوت بر آنها است بیان فرموده است ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ این تابوت مذکور در قرآن دارای شأن ومنزلتی بسیار والا است ، بنی اسرائیل با هرقوم وطائفه که جنگ می کردند این تابوت را با خود می بردند وبواسطه توسل به آن بدرگاه خداوند وتبرک به آن وآنچه در آن بود پیروز می شدند وخداوند از محتویات تابوت خبر داده است که در آن سکینه وآرامش از طرف خداوند وبقیه آثار وارث انبیاء از آل موسی وهارون در آن بود وبنا به روایت صحیح بقیه ترکه آل موسی وآل هارون موجود در آن تابوت عبارت بودند از عصای موسی وعصای هارون ولباس آنها ویک جفت نعل ودو صفحه از تورات. تفسیر ابن کثیر جلد ۱ صفحه ۳۱۳ ، وهمچنین یک طشت طلائی که سینه انبیاء در آن شستشو داده شده است،کتاب بدایه و النهایه تألیف ابن کثیر جلد ۲ صفحه ۸

وبعلت این آثار بزرگ که باین دو پیغمبر عظیم الشأن منسوب بودند خداوند قدر ومنزلت این تابوت را بالا برده وآنرا محفوظ داشته است وآنرا علامت صحت پادشاهی طالوت بر بنی اسرائیل قرار داد وفرموده ملائکه آنرا بر می دارند، عظمت از این بزرگتر؟

نگهداری شدید خلفای راشدین از انگشتری پیغمبرﷺ

امام بخاری به سند خودش از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول یکعدد انگشتری از مس ساخته وبر آن جمله «محمد رسول الله» کنده شده بود، در دست داشت، بعد ابوبکر وبعد از او عمر وپس از او عثمان آن انگشتر را در دست خود می کردند، تا اینکه در زمان عثمان در چاه اریس افتاد وسه روز بدنبال آن گشتند وپیدا نکردند وامروز آن چاه به انگشتری «بئر الخاتم» معروف است، فتح الباری جلد ۱۰ صفحه ۳۱۳ یا مغانم المطالبه تألیف فیروز آبادی صفحه ۲۶

محافظه خلفای راشدین از یک عدد نیزه که در نزد پیغمبرﷺ بود

امام بخاری به سند خودش از زبیر روایت کرده است: که خلاصه داستان این است زبیر در روز جهاد بدر با یک نیزه که در چشم سعید بن عاص فرو برده بود او را کشت حضرت رسول آن نیزه را از زبیر خواست وزبیر هم باو تقدیم نمود، وقتیکه حضرت ﷺ رحلت فرمود زبیر آنرا پس گرفت، بعد ابوبکر صدیق آنرا بعنوان امانتی از زبیر گرفت وتاهنگام فوتش در نزد او بود، که باز زبیر آنرا مسترد داشت، بعد عمر وسپس عثمان وبعد از او علی هریک در زمان خلافت خود آن نیزه را از زبیر می گرفتند تا موقعیکه حضرت علی به شهادت رسید که باز زبیر آنرا طلب کرد و گرفت وآن نیزه در نزد صاحب اصلیش باقی ماند تا به شهادت رسید.

به فتح الباری جلد۷ صفحه ۳۱۴ وعمدة القاری جلد ۱۷ صفحه ۱۰۷ مراجعه فرمائید

نگهداری عمر بن خطاب از ناودان عباس به خاطر حضـرت رسول ﷺ

عبدالله بن عباس می گوید در مسیر عمر یک نـاودان عبـاس قـرار داشت ، روز جمعه عمر لباس تمیز جمعه را پوشید وبه مسـجد مـی رفـت وهمان روز در منزل عباس دو رأس بره را سر بریده بودند وقتیک عمـر از آنجا عبور می کرد تا به مسجد برود، خون سر بریده بره ها از نـاودان بـر سر عمر فرود آمد حضرت عمر دسـتور داد آن نـاودان را از آنجـا بکننـد وخودش به منزل بر گشت ولباسش را عوض کرد، عباس ناودان را کنـد، وبعد از اینکه عمر نماز جمعه را برای مردم خواند عباس به او گفت، قسـم به خدا این مکان جایی است که حضرت رسول با دست خودش نـاودان را در آنجا نصب فرمود، عمر گفت شما را به خدا قسـم مـی دهـم، بـر روی پشت من می آئید تا ناودان را در همان جا که رسول الله آنرا نصب کـرده است نصب می نمائید، عباس از روی قسم عمر ناچار اقـدام کـرد، کتـاب کنز جلد ۷ صفحه ۶۶

ابن عمر در پیروی از آثار تنها نبوده است

مشهور است که ابن عمر در پیروی از آثار بسیار بسیار اهتمـام بـه خرج داده است ، شیخ ابن تیمیه مـی گویـد: از امـام احمـد بـن حنبـل از مردیکه به مشاهد واماکن بسیارمقید است سـؤال شـد ، نظـرت چیسـت؟ جواب سؤال را داد واز جمله جوابهایش این بود عبدالله بن عمر بسیار بـاین امر اهتمام می ورزید حتی می گویند یک جا را آب پاشی می کرد، علـت را از او جویا شدند، گفت پیغمبر در همین مکان آب ریخـت وبخـاری از موسی بن عقبه نقل می کند که سالم بن عبدالله بـن عمـر را دیـدم، در راه

جاهایی برای نماز انتخاب می کند ومی گوید پدرش برایش نقل کرده است که پیغمبر در این جاها نماز را خوانده است ، موسی از نافع روایت کرده که ابن عمر هم در آنجاها نماز خوانده است . « اقتضاء صراط مستقیم، صفحه ۳۸۵».

اما بدانید که تنها ابن عمر این کار را انجام نداده است ، بلکه تعداد زیاد از اصحاب کرام باو در این امر شرکت کرده اند، برای اینکه بر آثار آن حضرت وبقای آن محافظت بکنند وما آنچه این امر را تأیید می کند، از قبیل کردار خلفای راشدین وائمه هدا بیان کردیم

ابن عباس وآثار قدیم

از عطا روایت شده وقتیکه در زمان زید بن معاویه خانه خدا طعمه حریق واقع شد واهل شام آنچه بر سر مکه آوردند که آوردند، عبدالله بن زبیر تجدید بنای آنرا به موقع موسم حج که حجاج از تمام کشورهای اسلامی می آیند موکول نمود تا اینکه ضمن مشورت آنها را بر اهل شام تحریک نماید، وقتیکه اعلام نمود ای حجاج آیا کعبه را از نو بنا نهم یا آنرا تعمیر نمایم؟ ابن عباس می گوید آنچه بنظر من می رسد آنرا اصلاح وتعمیر نمائید وبگذارید خانه بر همان صورت اولی قدیمی وتاریخی خود در آن هنگام که حضرت رسولﷺ مبعوث گردیده است باقی بماند. کتاب صحیح مسلم(بحث حج) جلد ۹ صفحه ۹۲ إلی ۹۴

حجره حضرت رسول ومسجد مبارکش

بعضی از مهندسان ومعماران نقشه کشیده بودند که حجره حضرت رسول را تغییر دهند باین معنی که قبر مبارکش را از آنجا بیرون ببرند،

وقتیکه مرحوم ملک خالد بن عبدالعزیز، این موضوع را شنید، بسیار عصبانی شد وغیرت دینیش به جنبش در آمد وچنان به صاحب این نقشه توپید که بسیار ترسناک بود که همه حاضران در آن مجلس آنرا شنیدند واحتمالاً چند نفر هم از آنان در حال حاضر در قید حیات باشند امید است همین رأی ایشان که از تخریب ممانعت کردندن، موجب گردد از درگاه خداوند رو سفید در آید ، ودر روز قیامت زیر لوای حضرت رسولﷺ باشد ومورد شفاعت او قرار گیرد.

فتوای شیخ محمد بن عبدالوهاب در مورد حجره حضرت نبوی

بعضی از اهل غرض وسوءنیت نسبت به شیخ محمدبن عبدالوهاب خارج کردن حجره از سحن مسجد را باو نسبت داده اند که خودش آنرا انکار وخودش را مبری دانسته است وبرابر نامه اش به مجتمع اعلام داشته است از مسائلیکه بهتان آشکار وعلنی بر من است : گویا من گفته ام تمام کتاب مذاهب چهارگانه باطل هستند، مردم ششصد سال است گمراه هستند، من مجتهد هستم، من هیچ تقلیدی را ندارم، گفته ام اختلاف علما بدبختی است، هر کس به صلحاء توسل کند کافر است ، چون بوصیری گفته است یا اکرم الخلق کافر است ، اگر قدرت می داشتم حجره پیغمبر را خراب می کردم، واگر قدرت می داشتم ناودان کعبه را برمی داشتم وبجایش ناودانی چوبی نصب می کردم ، من زیارت قبر پیغمبر را انکار می کنم، من زیارت قبر پدر ومادر وغیر را حرام می دانم، کسانیکه قسم به غیر خدا بخورند کافر می دانم، این دوازده مسئله است که از قول من منتشر شده است ، جواب من درباره تمام ین مسائل این است « سبحانک هذا بهتان عظیم» به

نقل از رسائل شخصیه بخش مخصوص صفحه ۶۳ ودررالسنیه جلد ۱ صفحه ۵۲

موارد بالا نوشته شیخ محمد بن عبدالوهاب به مردم قصیم بود که ای اهالی محترم قصیم به من اطلاع دادند که سلیمان بن سحیم از قول من به شما رساله ارسال داشته است که بعضی از علمای شما آنرا قبول کرده اند، خداوند عالم ودانا است این مرد ۱۲ مسئله از قول من گفته است که همه اش افترا است وبر من بهتان بسته است وهیچ یک از آنها را من نگفته ام واغلب آنها حتی بر قلبم هم عبور نکرده است .

گنبد سبز ونظریه شیخ محمد بن عبدالوهاب

تخریب گنبد سبز را به شیخ محمد بن عبدالوهاب نسبت داده اند که فتوا داده است آنرا خراب نمایند اما خود شیخ به شدت آنرا انکار کرده واز خود رفع تهمت نموده است وبه اهل قصیم هم نوشته است که ۱۲ مسئله منسوب به من بهتان وافترا می باشد ودر یک نامه به اهل عراق در جواب آقای سویدی یکی از علمای عراق که نامه‌ای برایش فرستاده بود از مسائلیکه مردم باو نسبت می دهند سؤال کرده بود می نویسد آنچه شما نوشته ای وبه من نسبت داده اند تکذیب می نمایم وازجمله بهتانی به من چسبانده اند که هیچ عاقلی جرأت بازگویی آنرا ندارد، تا چه رسد آنرا بگوید، یکی این است که گویا من گفته‌ام هرکس پیرو من نباشد کافر است وازدواج شما باطل است. ای تعجب وبسیار تعجب، چطور این حرف به عقل هیچ عاقلی عبور می کند، آیا مسلمان یا کافر، عاقل یا دیوانه آنرا می گوید، یا اینکه گفته ام اگر قدرت می داشتم قبه روضه شریفه را

خراب می کردم. اما در مورد کتاب دلائل الخیرات، مـن اشـاره کـرده ام وبرادران خود را نصیحت نموده ام که نباید هیچ مسلمانی تصور کنـد کـه جلیل‌تر وعزیزتر از قرآن مجید موجود می باشد ونباید کسـی فکـر بکنـد قرائت دلائل مهمتر یا خوبتر از قرائت قرآن است ، اما سوزاندن آن ونهـی از صلوات بر پیغمبر به هر عبارت که باشد بهتان است و گفته من نیست

مجموع تألیفات شیخ قسم پنجم نامه‌های شخصی صـفحه۳۷ ورسـاله پنجم از دررالسنیه جزء اول صفحه ۵۴

این اظهارات شیخ محمد بن عبدالوهاب عین حکمت وصواب است ، درست همان است که سیاست شرعی آنرا می طلبـد، وبـر تمـام علمـای اعلام لازم است دارای این صفت باشند وخود را به آن مـزین نماینـد ودر امر ونهی ووعظ وارشاد در نهایت شجاعت آنرا پیشه خود سازند.

حفظ آثار تاریخی مربوط به حضـرت رسـولﷺ از طـرف ملک فهد

برای ادای وظیفه امانت در تاریخ وبه تاریخ لازم است واقعه ذیل را به عرض برسانم برای توسعه مسجد تاریخی قبا وتجدید بنـای آن از طـرف مهندسین ومسئولین ذیربط نقشه ای کشیدند وتصویب هـم شـد ، وقتیکـه ملک فهد اطلاع پیدا کرد ومتوجه شد که برابر آن نقشه کلیه آثار قـدیمی موجود در زمان حضرت رسولﷺ از بین می رود ، دستور اکید داد کـه آن نقشه را باطل کنند ونقشه دیگر تهیه نماینـد کـه محـراب ومنبـر قـدیمی وبعضی آثار دیگر در آن مسجد دست نخورده بـاقی بمانـد وتوسـعه از دو طرف وپشت آن بعمل آید تا مردم نسلاً بعـد نسـل امـاکن اصـلی وآثـار

مبارک حضرت رسول را مشاهده نمایند خداوند جزای خیر ملک فهد را بر اتخاذ این تصمیم داهیانه وخداپسندانه بدهد، آمین.

مفهوم گردهمایی، اجتماعات

عادت بر آن جاری شده است بـرای یـادآوری مناسـبات تـاریخی وزنده نگهداشتن آن مانند ولادت حضرت رسولﷺ یاشب اسـراء ومعـراج ویا نیمه شعبان یا هجرت حضرت رسول از مکه به مدینـه یـا شـب نـزول قرآن ویا جنگ بدر وغیره اجتماعات و گردهمائی برپا می شود ومراسـمی در آنها برپا می گردد که به نظر ما این امـر عـادی اسـت واصـلاً بـدین ارتباطی ندارد تا بگویند که مشروع است یا سنت است یا حرام وغیره واین امور معارض وضدی برای اصول دین به حساب نمی آیند چـون خطـر در این است که انسان معتقد به مشروعیت امری می باشد که در اصل مشـروع نباشد ، وبه عقیده من بامثال این کارهار عادی وعرفی حداکثریکه گفته می شود می گویند آیا شرع اینها را دوست دارد ویا مبغوض شـریعت هسـتند وتصورم بر این است نحوه سؤال متفق علیه می باشد .

بعضی مردم مدعی هستند اکثر این مناسبات که گردهمـایی بـرای آنها انجام می شود، هیچکدام زمان وروز آن بطور حتم نیست، مثلاً بیسـت وهفت رجب را بعنوان یادبود اسراء ومعراج ودوازده ربیع الاول را بـه نـام سالروز ولادت حضرت ﷺ جمع می شوند وشادی وسرور بعمل می آورنـد، در صورتیکه این تاریخ مورد اختلاف در بین علما می باشد ، پس اجتمـاع غلط است . ولی من می گویم نبودن اتفاق بر آن تاریخها تـأثیری ندارنـد، چون معتقد هستم که انحصار اجتماع در وقت معینه مشروعیت ندارد بلکـه امر عرفی وعادی است که آنرا ذکر کردیم ، وآنچه برای ما مهم است بـه

غنیمت شمردن فرصت این اجتماع و گردهمائی است که آنرا بطرف خیر سوق داده شوند.

این یک شبی است که مردم به شکل دسته جمعی اجتماع کرده اند خواه در تعیین آن اصابت یا اشتباه کرده باشند، خود این گردهمایی موجب یاد خداوند ومحبت حضرت رسول است وهمین اندازه برای جلب برکت وفضل ایزدی کافی است ومن از ته قلب اعتقاد دارم این اجتماع مادامیکه برای خدا وابراز محبت به رسول خدا باشد در درگاه خداوند مقبول است ولو اینکه در تاریخ آن به غلط رفته باشندو برای اثبات این عقیده خود یک مثال عادی می آورم مثلاً فرض کن یک نفر در روز معینه ولیمه می دهد ومردم را برای همان روز دعوت می نماید ولی بعضی از مدعوین در تاریخ آن اشتباه می کنند وروز بعد به تصور اینکه آنروز موسم ولیمه است به آن خانه می روند، آیا صاحب ولیمه با تندی وتندخویی می گوید، برگردید وقت ولیمه دیروز بود یا فرداست، یا اینکه با روی باز با آنها روبرو می شود ودر را باز می کند واز آمدن آنها تشکر می کند که زحمت کشیده اند وتعارف می کند که تشریف بیاورند ورفع خستگی نمایند بعد در نهایت آرامش واحترام می گوید وقت ولیمه دیروز بود که تشریف نیاوردی یا فرداست که حتمی باید تشریف بیاورید وقسمت اخیر از درگاه خداوند مورد نظر من است ، بدیهی است خداوند متعال برای اینکه در وقت اشتباه شده است درب فضل و کرم خود را نخواهد بست .

مفهوم برگزاری اجتماع در میلاد حضرت رسول

بسیاری از مردم از برپایی اینگونه مجالس که ما مدعی برپائی آن هستیم ومردم را تحریک می کنیم که در آن شرکت بکنند واقعاً به خطا

رفته اند که به خیال خام خودشان مسائل عـریض وطویـل فـراهم وپشـت سرهم قرار می دهند که از آن جلوگیری نمایند وبه ایجاد طرّه هات، اوقات خود وقراء محترم را تضییع می نمایند وهمه سخنانشـان واهـی وحقیقـت ندارند وچنانچه گفتیم فاسد می باشند، ودر مورد میلاد نبوی مقـالات زیـاد نوشته ایم ودر رادیو وتلویزیون آنرا گفته ایم ودر مجامع عمومی وپشـت میکروفون چند بار تکرار نموده ایم.

ما می گوئیم این اجتماع امر عادی وعرفـی اسـت وجـزء عبـادات نیست، آیا جای اعتراض برای منکران باقی می ماند، اما مصیبت بزرگ در عدم فهم ودرک آن است ، امام شافعی فرموده اسـت مـن بـا هـر عـالمی مجادله کرده باشم بر او فایق آمده ام ولی در مقابل جاهل مغلوب واقع شده ام، حتی کمترین طلبه می داند فرق عبادات وعادات آشـکار اسـت ، اگـر کسی بگوید فلان امر از عبادات مشروعه است می گوئیم علت ودلیل شـما چیست؟ واگر بگوید فلان کار از امور عادی وعرفی است می گـوئیم هـر چه دلت می خواهد انجام بدهید چون آنچه بسـیار خطـر اسـت ودیـن را تهدید می کند وما از آن ترسناک هسـتیم آن اسـت کـه بـر انـدام کـار غیرمشروع وبدعت لباس مشروعیت بپوشند وچنان وانمود بکننـد کـه آن امر بدعی از طرف شرع به آن امر شده است .

واین اجتماع وگردهمائی که همـه سـاله در مکـه ومدینـه وتمـام کشورهای اسلامی برپا می گردند، علاوه اینکه می گوئیم امر عادی وعرفی است ، وسیله بسیار بزرگ ومفید است که مردم به طرف خدا دعوت شوند وفرصت طلائی برای وعاظ ومرشدان است ونباید از دست برود که اخـلاق وسیره نبوی را برای مردم بازگو نمایند واز مردم بخواهنـد خـود را بـه آن صفات واخلاق حسنه بیارایند، وبه هیچ وجه نخواهیم گفت که این اجتمـاع

سنت است ودر یک شب معینه باید انجام شود، وهر کس این را بگوید بدعت انجام داده است . خداوند متعال محبت حضرت را بیشتر در دل ما جای دهد. آمین .

داستان عتق وآزادی ثویبه

علمای اعلام در کتابهای تاریخ وحدیث داستان آزاد کردن ثویبه از طرف ابولهب را بیان کرده اند وقتیکه حضرت رسول متولد شد ثویبه کنیز ابولهب بشارت را به مولایش ابولهب داد وابولهب در برابر آن او را آزاد کرد، وروایت کرده اند عباس بن عبدالمطلب او را در خواب دید، سؤال کرد بعد از مرگت بر سر شما چه آمد جواب داد، گفت بعد از مرگم هیچ خیر ندیدم غیر از اینکه بواسطه آزادی ثویبه بر من تخفیف عذاب‌می شود، وتمام روزهای دوشنبه مرا از عذاب معاف می دارند. جماعتی از ائمه حدیث وتاریخ مثل امام عبدالرزاق صنعانی وامام بخاری، حافظ ابن حجر، حافظ ابن کثیر، حافظ بیهقی، ابن هشام ، سهیلی، حافظ بغوی، ابن ربیع، اشخر، عامری این داستان را روایت کرده اند.

خلاصه بحث

این داستان بسیار مشهور ودر کتابهای معتبر تاریخ و.حدیث آمده است وبرای تأکید وتأیید آن کافی است که امام بخاری در کتاب صحیح خود که کلاً بر صحت احادیث آن اتفاق دارند آورده وآنرا به تفصیل ذکر کرده است .

بدان این داستان از جمله مناقب وفضائل و کرامات حضرت رسول است که علما در ذکر همچنین مناقبی لازم ندانسته اند زیاد به تحقیق وتفتیش بپردازند واگر برای ذکر آنها شرایط صحیح به معنی مصطلح کلمه در نظر گرفته شود، امکان ذکر سیره واوصاف رسول علی الخصوص قبل از بعثت بسیار بعید خواهد بود، بلی شروط مذکور در احادیث احکام مقرر است: اگر کسی بگوید داستان خواب عباس باطل است بدلیل آیه مبارکه ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ در جواب خواهیم گفت این ادعا باطل است وخلاصه کلام در این مقام این است که اعمال کفار مورد توجه واقع نمی شود، ولی معنی نمی دهد که همه آنها در عذاب یکسان هستند بلکه بنا به فتوای علما عذاب آنها متفاوت است ودر حدیث صحیح موجود است از رسول خداﷺ سؤال شد ابوطالب که از هیچ چیز در مورد شما ومواظبت از شما دریغی نداشت آیا شما برای او چه منفعتی داری؟ فرمودند او را از قعر جهنم نجات دادم وباطراف که آتشی کمی به آن می رسد در آوردم. لذا تخفیف عذاب از ابولهب جای انکار نیست ودر حدیث ابوطالب دلالت واضح هست که حضرت در دنیا وقبل از روز قیامت باذن خداوند تصرفاتی کرده وبرای کسیکه بخواهد به شفاعت می پردازد بعضی در ردّ تخفیف عذاب از ابولهب استدلال کرده اند که رؤیا اثری ندارد ولی حفاظ حدیث آنرا رد می کنند که بواسطه خواب در زمان جاهلیت وقبل از بعثت می دانستند کسی پیدا می شود که شرک وکفر را از بین می برد . اما قول بعضی که گفته اند خواب ورؤیای عباس در زمان کفر او بود وشهادت کافران مسموع نیست در جواب می گوئیم رؤیا از طرف هر کس باشد موجب حکم وخبر نیست ولی این ادعا که خواب عباس در زمان کفر او بوده مسموع نیست ومردود است وبویی از علم

نبرده وندارد ، چون هیچکس نگفته رؤیا در شهادت قبول است بلکه بشارتی می باشد که در آن دین وایمان مشروط نیست بلکه خداوند متعال در قرآن مجید برای معجزه حضرت یوسف رؤیای پادشاه مصر را که خودش بت‌پرست بوده ومذهب آسمانی را نداشته بیان فرموده وتعبیر آن را از معجزات حضرت یوسف به حساب آورده وخوابش درست درآمد، اگر خواب بر هیچ چیز دلالت نداشته باشد خداوند آنرا ذکر نمی کرد وبه همین استدلال علما گفته اند درست است که کافر خداوند را در خواب ببیند وتوبیخ وانذار را دریافت دارد.

در خاتمه

آنچه به نظر خوانندگان می رسد مسائلی است که خواستم آنرا بیان نمایم وبر صحت آن اعتقاد دارم ، اگر حق گفته باشم الحمدلله واگر خطا کرده باشم عمدی نیست وبشر غیر از رسول جایزالخطا است ولی تنها حضرت رسولﷺ معصوم است ﴿ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى ۞ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى ﴾ پناه برخدا می برم از خود نمائی وجدال ومغالطه وپیروی از هوا ونفس وپناه می برم بر او از علم بی فائده ودعائیکه مسموع نمی شود واز قلبی که خاشع نیست وباز بر خدا پناه می برم از تمام بدیها وشرور وشرک وبدعت، واز هرچه حضرت رسول از آن بری است خود را تبرئه می نمایم وهرچه دوست داشته باشد دوست دارم از خدا می خواهم مرا بر این عقیده ثابت گرداند تا روزیکه بر عقیده توحید وایمان کامل از دنیا می روم. انشاءالله در مملکتی دنیا را وداع می کنم که کشورهای اسلامی ودر بین برادران خود که کلمه شهادتین را برزبان اجرا می کنند، باشم وبر

سیره حضرت رسول واصحاب واتباعش از ائمه سلف صالح ثابت باشم که روح من از تنم جدا شود.

الحمدلله رب العالمين

وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه أجمعين.

این کتاب را به قلم وباندازه درک وفهم محمد بن علوی بن عباس مالکی‌مذهب، دارای عقیده‌سلفی، اهل مکه‌مکرمه، حسنی نسب، خداوند اورا مورد غفران قراردهد نوشته شد که خادم علم درحرمین شریفین میباشد .
در تاریخ ربیع الاول سال ۱۴۰۴ هجری قمری در شهر مکه مکرمه خاتمه و تحریر یافت .

ترجمه آن از طرف حقیر محمد بانه ای در ماه مبارک رجب ۱۴۲۴ (ه.ق) برابر با ۱۳۸۲/۶/۲۰ هجری شمسی انجام گردید.

فهرست عناوین

باب اول

باب دوم